

کتاب خف عیلائی قیامی

۸۸

سلاوی

لورده پقان فارسی

T

۲۶۹۵

۲۶۹۵

۲۶۹۵

۲۶۹۵





F 795

دور
١٩٠



كتاب
علاسي في الطب
لأجل مطالعة السلطان
العالم الكامل الفاضل المخصوص
بغاية ربه المنان السلطان
السلطان السلطان بايزيد
بن محمد خان خلد
ملك مصر

قد وقف به الشيخ السلطان الأعظم
مالك البر والبحر حاد مكرم
السلطان السلطان العاري محمد
بن عثمان طالع وأصله
صاحب السور ورواه
عبد القادر أحمد
المصنف والمحقق
الشيخ
عمر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين
ولا عدوان الا على الظالمين والصلوة والسلام
على سيد المرسلين وآله الطاهرين چون خادم
دعاكوي اسمعيل بن الحسن بن محمد بن احمد حسيني
اجرجاني از جمع كتاب ذخيره خوارزمشاسي
فارغ شد بر لفظ عالي خداوندي و خداوند^{زاده}
الامير الاسف سالار الاجل العالم العادل بها ايد
عنه الاسلام علماء الدولة ضياء الاله نجم الملة
مؤيد الملك تاج الملوك والسلاطين نظام المعالي
قرا ارسلان ولي العهد ابو المظفر اتسرخ خوارزمشاه
حسام امير المؤمنين حرس الله دولته رفت که

ذخيره کتابي بزرگست کتابي دکر باستي مختصه
که هر وقت بر دست توان گرفت و هر مقصودي
زود و مطالعه توان کرد و در سفر و حضر با خود
توان داشت بحکم فرمان و مبارکي لفظ عالي
زيد علواً اين مختصر آغاز کرده شد چنانکه همه
بابها و او با مختصر مي شتمل است بزرگها و
فوايدي که بيشتر کتابي بزرگ از ان خاست^{ليست}
و اهل فضل و اهل صنعت را مقصود ان بکتهها
باشد و از بهر آنکه علم طب و نجش است علمي
علمي و نجش علمي را فروع بسيارست اما آنچه
از ياد کردن آن درين مختصر حاره نيست و نوع^{است}
کمي تدبير حفظ الصحه است يعني نگاه داشتن
تندرستي و دگر تفهيم المعرفة يعني شناختن حوا

که در بیماری بید آید و بدان احوال درازی
و کوتاهی بیماری و امیدواری و نومیدی از
از بیمار معلوم کرد و بدین سبب این کتاب
دو بخش کرده آمد علی و علی و بخش علی ازین کتاب
و دو مقاله نهاده آمد.

مقاله نخستین

از بخش نخستین اندر تدبیر حفاظت و این شانزده بابست

باب نخستین

اندر تدبیر هوا

باب دوم
اندر تدبیر فصلها و سال

باب سوم
اندر تدبیر شهرها و مسکنها

باب چهارم

اندر تدبیر جامه پوشیدن

باب پنجم

اندر تدبیر غذاها

باب ششم

اندر تدبیر آب

باب هفتم

اندر تدبیر شراب

باب هشتم

اندر تدبیر خواب و بیداری

باب نهم

اندر تدبیر حرکت و سکون

باب دهم

اندر تدبیر استفرغ بداروی مهمل

باب یازدهم

اندر تدبیر استفرغ بداروی قه

باب دوازدهم

اندر تدبیر فصد و حمامت

باب سیزدهم

اندر تدبیر استفرغهای دیگر

باب چهاردهم

اندر تدبیر اعراض نفسانی

باب پانزدهم

اندر تدبیر پیران

باب شانزدهم

اندر تدبیر مسافران

مقاله دوین

ارخش نخستین نقده معرفه و این صفت بابت

باب نخستین

اندر شناختن بیماریها

باب دوم

اندر شناختن نفع

باب سوم

اندر شناختن بحران

باب چهارم

اندر شناختن علامات سلامت و امیدواری

باب پنجم

اندر شناختن علتهای که بعکس دیگر زایل شود

باب ششم

اندر حالها که در تن دم بید آید و نشان بیماری باشد

باب مقدم

اندر شناختن وقت مرگ

و بخش علمی مقاله نهاده آمد

مقاله نخستین

از بخش دوم در وصیتهای که طبیب در علاج گوش بدان باید داشت

مقاله دومین

اندر اشارت کردن به علاج بیماریهای اندامها از سر تا پای و این مقاله بجم بابست

باب نخستین

اندر بیماریهای پرو بیماریهای دماغ

باب دوم

اندر بیماریهای چشم

باب سوم

اندر بیماریهای گوش

باب چهارم

اندر بیماریهای بینی

باب پنجم

اندر بیماریهای دهان و زبان و دندان و حنجره و حلق

باب ششم

اندر زکام و نزل و سرفه و شویه و آجین و آلهویه و ^{النفس} ضیق

باب مقدم

اندر بیماریهای دل

باب هفتم

اندر بیماریهای معده

باب هشتم

اندر انواع اسهال

باب دوم

اندر انواع قولنج و غرآن

باب یازدهم

اندر بیماریهای مقعد

باب دوازدهم

اندر بیماریهای جگر

باب سیزدهم

اندر بیماریهای پسرز

باب چهاردهم

اندر انواع یرقان

باب پانزدهم

اندر انواع ایتسقا

باب شانزدهم

اندر بیماریهای کرده و مثانه و خصیه و ذکر

باب هجدهم

اندر بیماریهای زنان

باب نهم

اندر اوجاع مفاصل و تفرس و دوالی و داء الفیل

مقاله سوم

اندر تب و آبله و حصه

مقاله چهارم

اندر آماسی و ریشها و جراحتها

مقاله پنجم

اندر علاج شکستگی استخوان و کوفتی و فشارد و پیر و آمدن

مقاله ششم

اندر تدبیر زینت و آرایش ظاهرین

مقاله هفتم

اندر علاج زهرها

و این مختصر بر دو جلد نهاده آمد بر قطع مطلق
تا پیوسته در موزه توان داشتن بدین سبب
این مختصر را خفی علایی نام کرده شد و از آن نزد
توفیق تمام کردن این مقصود و خواب ^{آمد}
انه ولی ذکک المعین و القادر علیه

مقاله نخستین

از تشخیص پتین اندر تدبیر حفظت
و این مقالات شانزده است

باب نخستین

اندر تدبیر هوا بآید دانست که اسباب

اندر تدبیر هوا

تندرستی و بیماری شش نوعست و آنرا

اسباب بسته خوانند و آن ^{هواست}

حرکت و سکون و خواب و بیداری

و طعام و شراب و استقراغ و احتباس

و ^{اعراض نفسانی} و اندر حفظ الصیحه تدبیر

این سببها واجبست از هر آنکه مرگاہ که

این سببها چنان باشد که باید و چندانکه باید

و آن وقت که باید سبب تندرستی باشد

و مرگاہ که برخلاف آن باشد سبب بیماری

کرد و از سببها هیچ سببی نیست بر مردم نزدیکتر

و با او ملازمتر و تن او بآن محتاجتر از هوا

از هر آنکه قوام همه تن به سه قوتست ^{طبیعی}

^{حیوانی} و ^{نفسانی} و این قوتها کار خود دشوارند

اسباب بسته

کرد مکر میا بخنی روح و ماده روح هو است
 که مردم آنرا تنفس میگیرند و بدین سبب از همه
 چیزها که بیرون حیوانست هو است که بدرون
 و بیرون او رسند ترست و اگر چه هو اگر هم
 ترست این هو که نزدیکتر است به قیاس
 با مزاج روح و حرارت غریزی سرد است
 و این هو که بدم زدن با حرارت غریزی رسد
 و با روح پیامیزد گرم شود و بسوزد اگر بدم
 زدن دیگر از روح جدا نشود مزاج روح اعتدال
 ببرد و سرگاه که بدم زدن دیگر از روح جدا
 و هوای تازه اندر آید مدد روح گردد و در آن
 از آن هوای تازه بروح رسد بدین سبب روح
 از هوای تازه راحتی و منفعتی عظیم است

و دلیل بر آنکه این هو که نزدیک است
 به قیاس با مزاج روح سرد است آنست که
 سرگاه اندر گرماء کرم هو را بجانب نیم خنکی هو
 پیاییم از بهر آنکه آن هوایی که تماس پوست
 ماست و ساکن است اندرین مدت سکون
 از پوست با حرارتی یافته است و کیفیت آن
 همچون کیفیت پوست کشته و حس ملس را
 از آن چیزی که مانند آن باشد خبر نباشد
 و سرگاه که هو را بجانب آن هو که تماس
 پوست ماست از کیفیت آن هوای تازه
 خبر باید و باید دانست که آن هو که نزد
 ماست هوای محض نیست لکن با بخارها و دودها
 و غبارها و غیر آن آمیخته است و از سرخی

دور شود و هوای تازه
 تماس گردد و پوست را

اثری پذیرفته و تخمین در هر فصلی از فصلها
سال بگردد از طبع خویش و طبع آن فصل که
و بهتر آن باشد که هر فصلی بطبع خاصه خود
باشد و هرگاه که فصلها سال از طبع خاصه خود
بگردد سبب بیماریها گردد و بهتر آن هواست
باشد که از بخار دریا و آبه و بخار مرغزارها و بخار
بیشها و نباتها و درختان بد چون بید انجیر
و انجیر و کوز و چون بخار جالیز و پالیزه که
در وی کربن و با قلی و سیر و جریه باشد و از
بوی آهک و گچ و کلچن و عفونتها دور باشد
و در میان درختان انبوه و دیوارهای بلند
و از جانب شمال کشاده باشد و اندر تابستان
غبار ناک و اندر زمستان نمناک نباشد و

حکاشش معتدل باشد و هوای گرم تن را
لاغر کند و روی زرد کند و تشنگی آورد و اگر
گرم و قوتها را ضعیف کند و اندر رطوبتها
افزونی عفونت پدید آرد و مردم سرد مزاج
و خداوند بیماریها سرد را سود دارد و در رطوبتها
را تحلیل کند و مسامک بشاید و هوای سرد
بیشتر حالها مردم تندرست را سود دارد
و مادتها را غلیظ کند و فرو آرد و بدین سبب
اماسها و خواجهها کمتر بود و لیکن زکام و نزله
بسیار افتد و مسام بسته شود و سینه درشت شود
و هوای گرم مردم لاغر را سود دارد و پوست را
نرم کند و هوای خشک بضدان را شد و هوای
غلیظ هوایی باشد که در وی ستارگان خود

اندر شبها پدید نیایند و دم زدن در وی بس
خوش نباشد و هوای نمناک زیان کار تر از
هوای غلیظ باشد و هوای خانه کران تر از
هوای صحرا باشد و سرگاه که سوا بد شود و بخار
بد با وی بیامیزد انگاه هوای خانه بهتر از هوای
صحرا شود و سرگاه که سوا بد شود و با تو
کند بخار غود و غبر و کذر و مصطکی و صندل و
سعد و لادن و قسط و چوب سرو و چوب کز
و بادام تلخ سود دارد و اصلاح سوا باشد و سرکه
اندر خانه و حوالی خانه پراکندن سود دارد و خانه
اگر اندکی انکزد در وی حل کرده باشند

دوم

اندر تدبیر فصلها سال **اما** اندر فصل بهار

فصل بهار

۱۵
۱۰
ما و تنها که در زمستان اندر تن کرد و اندک باشد
و فسرده پیش از آنکه بحرارت تابستان
کداخته و غلیظ گردد کم باید کرد بدو وجه یکی
آنکه طعام کمتر و لطیفتر خورد و معد را از طعام
لطیف نیز پرنمکند و سر باید پیش از طعام اندک
ریاضت باید کرد و از طعامها، گرم و تر چون
رسته و تنج و گوشت بسیار و شراب و از
طعامها، شور و تلخ پرنمکند **وجه دوم** آنکه
استفراغی کنند تا ماده کمتر شود و اولیة استفراغ
در فصل بهار استفراغ خون باشد و اندر فصل
تابستان ریاضت و طعام و شراب جماع
کمتر باید و آسودگی باید گزید و شرب غذا
باید که میل نجسکی دارد و کسانی را که قی توانند

می کنند چند بار و مسهل قوی نشاید خورد و آب
میوه و آب بلبلاب و خیارشبه و شراب کل
شراب بنفشه و سفوف بنفشه کفایت بود
صفت سفوف بنفشه بکیرند بنفشه خشک
بدست بماند تا ورق او بریزد دنبال و چوب
دو کنند پس آن ورق را بسایند و برابر آن
شکر سوده بیا میرند و آب سرد بخورند **فصل**
تابستان پیرانرا و خداوند مزاج سرد را و بیماری
سرد را سود دارد **و اندر فصل خزان** از گوشت
قدید و صید و از جماع و از هر چه خشکی فراید و
باید بود و شبها بر امتلاء معدی نشاید خفت
و جایگاه خنک نشاید خفت و اگر ما، نیمروز
و سردی بماند او خود را نگاه باید داشت

و اندر آب سرد نشاید

فصل تابستان
فصل خزان

و اندر آخر فصل استفراغ بداروی مسهل صواب
باشد و قی نباید کردن و شراب کهن را
ممنوع باید خورد **و اندر فصل زمستان**
ریاضت بسیار تر و غذا بیشتر باید و اگر زمستان
طبع زمستانی ندارد غذا باندازه باید و با
بیشتر علی الحمله اندر زمستان اسفند با ما و قلیه
خنک و کباب و مانند آن باید خورد و همه
دارچینی و کرویاد و زعفران و غیر آن و شراب
صرف باید خورد و هر که اندر زمستان بیمار شود
زود تدبیر استفراغ باید کرد از بهر آنکه سبب
قوی نباشد اندر زمستان عارضی بدید نیاید
استفراغ اندر زمستان با سهال صواب تر باشد
از آنکه بقی **باب سوم**

فصل زمستان

اندر تدبیر شهر و مسکن **مسکنی** که افراشته تر
 هوا و نسیم آن خنکتر و خوشتر و دم زدن
 در موای آن آسانتر و **مسکنی** که نشیب تر
 موای آن گرمتر و گرفته تر و بخارهای آن
 بدتر و دم زدن در وی ناخوشتر و **مسکنی** که
 از جانب آن کوه باشد و دیگر جانب دریا
 موای آن تر باشد و باران بسیار آید اگر
 زمین آن صلب باشد و خشک و کوه آن
 سنگ باشد مضرت کمتر باشد و اگر کوه از گل
 باشد و زمین رخو باشد تری آن زیانکارتر
 باشد و اگر مزاج ولایت گرم باشد عفونتها و
 بیماریها، عفونتی بسیار افتد خاصه اگر مسکن
 در نشیب باشد و اگر مابین حالما جانب شمال

بسته باشد و دریا از جانب جنوب باشد
 و با و بیماریها اندران شهر بسیار باشد و
مسکنی که اندر میان شوره زار و معدن کوکود
 و نعط و مانند آن باشد موای همه از اعتدال
 دور باشد و **مسکنهای** بیابان درست و خشک
 باشد و مسکن دریایی تر باشد و مسکن
 کوهی خاصه اگر کوه برابر مشرق باشد موای
 آن درست باشد و مردم قوی و دراز عمر
 باشند و درشت سخن و مسکنی که زمین آن
 گل پاکیزه باشد و کوه و دریا از وی دور باشد
 موای آن خوش و معتدل باشد و مسکنی که
 اندر میان بطی و در میان شه باشد خاصه اگر
 حشرات آبی و غیر آن بسیار تولد کند بد باشد

و مسکنی که در ساحل دریا باشد هوای آن در
باشد از بهر آنکه دریا عفو نیست پذیرد و اگر نه
شهر بد افتاده باشد و کسی خواهد که مسکن خود را
بر نهاد نیک تواند نهاد انچهان باشد که خانه
بلند کند و همه خانهها که در وی باشد روی سوی
مشرق کند و کدر شمال بروی گشاده کند و چنان
سازد که شعاع آفتاب اندر بیشترین خانهها
در افتد و سقف خانه بلند کند و چنان سازد که
در یکمایش فراخ کند تا هوا در و راه یابد

باب چهارم

اندر تدبیر جامه پوشیدن که مردم
پوشد نخست جامه از تن مردم گرم شود پس
مردم را گرم کند و جامه گرم جامه را گویند که مردم

اندر تدبیر جامه پوشیدن

کرمی بشیر از آن دهد که از تن وی پذیرد چون
جامه پوشیدن و پوستین و جامه خنک جامه را
گویند که گرمی از تن مردم بسیار آن پذیرد که
کرمی کند چون جامه کتان و جامه پنبه میان
این دو آن باشد و آب ریشم از کتان گرم تر باشد
و از پنبه خنک تر و جامه رزم خاصه آنکه خنک و
زبری دارد تن را گرم تر کند جامه زمستان
باشد و آنچه بتن باز نگیرد چون کتان و آنچه
قصرات کازر دارد جامه تابستان بود
و جامه درشت تن را لاغر کند و پوست سخت
کند و جامه رزم ضد آن باشد و سمور و روباه
و مرغی پشت را گرم کند و پوست بره نرم
گرم باشد و حرارت سجاب کمتر باشد از حرارت

بره و رو باه و تا قم بسنجاب نزد کیت
و حواصل کمتر از نه دوشاد و سر سه جاده خزان و بهار است

باب پنجم

اندر تدبیر غذا غذای نیک چیزی را گویند
که در وی هیچ معنی دارویی نباشد چون تره
و میوه و سرچه ازین نوع باشد اغبی از نوع
تره و میوه آنرا غذا، دوایی گویند و ازین
نوع چیزی را جز بر سبیل علاج نباید خورد و از بهر آنکه
سرچه لطیف کننده است خوراک بسوزاند و صفرا
زیاده کند و سرچه غلیظ تر باشد تری و بلغم افزاید
لیکن غذای نیک نان پاکیزه باشد از کدوم آفت
نارسیده و گوشت پخته ستر است آسوده و شیرین
که در خورد مزاج آن شخص باشد و بهتر و مانند تر

اندر تدبیر غذا

میوه بعد از یک انکور است و آنچه که تمام
رسیده باشد اما انکور بار رسیده کی باید که
چند روز او تک کرده باشند و آنچه که خما
عادتست خما رطب باید و سرگاه که از غذا
یک در تن فضل بدید آید استفراغ باید کرد
بطریق که سهلتر باشد و عادت دارد و سرگاه
از غذا، دوایی چیزی خورده آید بر عتب آن
چیزی که ضد آن باشد بخورد تا مضرت آن
باز دارد چنانکه اگر خیار خورد و کدو و
مانند آن و از مضرت آن بترسد مقدار
سیر و کندنا و نعناع در عتب آن بخورد و اگر
سیر و پیاز و مانند آن خورده باشد بر عتب
برک خرفه و کدو و کدو و خیار خورد و اگر

زود

طعامی غلیظ خورده شود که از آن سده تولد
کند خون سرسبه و پایچه و مان فطیر و حلوائی
نشسته بر عتب آن چیزی خورد که سده کشاید
و لطیف کنند بود چون آبجانه و کبر بیره که
و پیاز بیره که و تراب بیره که و حقذر پخته و
بخردل خوش کرده و دیگر روز سنگلیین خورد
و طعام اندک خورد و اگر چیزها تیز و شور
خورده باشد بر عتب آن چیزی تر و تفته
بخورد و خون خیار و مانند آن و تفته چیزی را
گویند که طعم قوی ندارد و در زمستان گوشت
نخنه و بوارد و مانند آن نباید خورد و اندر
تابستان بوارد اولیه و طعام همیشه بر شهوت
صادق باید خورد و هرگاه که شهوت صادق

بدید آید در طعام خوردن تاخیر نباید کرد
و چنان باید که دست از طعام خون باز گیرد
منور شهوت داشته باشد و پس از آنکه
طعام تمام خورده باشد طعام دیگر خوردن
و معدی را پر کردن سخت بد باشد و اگر روزی
چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار نباید
و باید خفت و ریاضت بسیار کردن به شکم
پس از آنکه از خواب برخیزد و لحقی کوارش
معتدل باید خوردن موافق مزاج با اندکی شرا
صرف و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه باید
چنانکه سرجه نازکتر و لطیفتر باشد و آشامیدن
نخست باید خورد و مثلاً نخست شور یا پس ترید
پس گوشت و از پس ریاضت و برنج

چیزهای نازک خون شیر و مایه تازه و ما
آن نشاید خورد از بهر آنکه معده گرم شدن^{باشد}
و چیز نازک زود در معده گرم تباه شود و خلط
را تباه کند و کسی را که غذا بید میکوارد بر آن
اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه بر ورکاری خلطها
بد تولد کند و بسیار شود و غذاها باشد که
اندر آن نوعی مضرت باشد و گروهی بدان
خو کرده باشند آن کرده را آن غذا بهتر از
غذاهایی باشد که در ایشان هیچ مضرت نباشد
و بسیار کسان باشند که غذا اگر چه نیک باشد
ایشان را زیان دارد و آنکسان را از آن پرهیز
باید کرد و چند گونه طعام مخالف اندر یکدیگر
و مکنوبت خوردن سخت بد باشد و مدت

و آن خو کرده نباشد

در از اندر مکنوبت طعام خوردن بد باشد
از بهر آنکه لقمه نخستین مضمضه پذیرد و لقمه باز
پسین از آن دور افتد و ناسموار شود و بهر
نوبتها اندر طعام خوردن آنست که در دو روز
سه بار طعام خورند یکروز بامداد و شبانگاه
و دیگر روز نماز پیشین و سر که اندر یک روز
دو بار طعام خوردن عادت دارد اگر یکبار
باز آید ضعیف شود و اگر یکبار عادت دارد
پس دو بار خوردن آغاز کند ضعیف و کسل
آرد و امثالاً تولد کند و کسی را که معده گرم^{باشد}
بته آن باشد که بامداد چند لقمه نان یا شراب
غوره یا شراب اما یا شراب لیمو نخورد پس
بر ریاضت مشغول شود و طعام باید که پراکند

خورد و اندک اندک و حین مردم را چون
کر سینه شود صفا اندر معده بسیار کرد و چون
طعام خورد اندر معده او تباہ شود سرگاہ که
حسّ تباہ شدن طعام در معده بیاید زود طبع را
نرم باید کرد و معده را از ان پاک باید ساخت
با آب گرم یا شراب آلو یا مانند آن و سرکه را
پس طعام بخورده خفت لطیفی بیاید رفت بخت
ما طعام از فم معده فرو گذرد پس بخشد و سرکه
اندر تن درستی خون طعام خورد تن او گرم شود
ویرا چند آن طعام که کفایت او با یکبار نشاید
خورد و سرکه ریاضت کمتر کند و مردم پیر را
قوت با ضمه کمتر باشد و ضعیفه باشد طعام
کمتر و لطیفه باید خورد و از جرم گوشت دست

دست بیاید داشت و بمرقه قناعت
باید کرد و خداوندان صفا را غذا سرد و
باید خورد و خون کشک جو و قلیه کدو و قلیه
خیار و ماش مقشره پاکد و و کوک و آبها ترش
چون غوربا و آلو با و زیربا و غذاهای خداوند
سودا باید که بتری میل دارد و اندک بایه گرم
باشد خون رشته و سبید باها خاصه بگوشت
بره فربه و تخم مرغ خاکمی پنجه شست و مرغ فربه
و مبرود و مرطوب را غذاهای لطیف و گرم
باید خوردن خون نخود آب و سبید باها
خاصه بگوشت بنجشک و تذرو و کبک و گوشت
امو و بطافه و تو ابل از در چینی و زیره
کروما و ستره و مرطوب را خاصه قلیه آبگاه

بسعتر و اندکی سیر و کوز مغز و قلیه خشک از
سرخ گوشت که سبیدی از و جدا کرده باشد
و بروغن کوز بریان کرده یا بروغن زیت و
روغن مغز زرد آلو و غذای لطیف تند ^{سببی}
نگاه دارد و فصول از آن کمر آید و غذای
علیقا قوت پیش دهد و نه که غذا غلیظ از بهر
قوت خورد بر کرسکی صادق باید خورد و کمر
باید خورد تا نیک مضمم پذیرد و قوت فراید
غذای خشک خون کا و رس و عدس و گوشت
بجنگ سود شتوت طعام برد و کونه و برشه تبا
کند و طبع خشک کند و غذای خوب کسلان
آرد و ترشها اعاض پری بدید آرد و غذای
شور و تیز چشم را زیان دارد و مضرت ناگوارید

۱۸
مان بیش از مضرت ناگواریدن گوشت باشد
یعنی توقع سلامت از ناگواریدن مان کمتر باشد
که از ناگواریدن گوشت و بسیار غذاست که
اندر یک روز و یکنوبت سرد و بهم نشاید خورد چون
غوره باد و غبای و سیج دو از پس انار سرش
و از پس شفتالو و آلو و زرد آلو نشاید خورد و
کرنج با حری که از سر که سازند نشاید خورد
سکبا و غوره با و مای شور و نمکسود و بهم نشاید خورد
و بگو ترجه و سیر و پیاز از من مسح یک با یکدیگر نشاید
خورد گوشت نمکسود و با سر که و شیر نشاید بخت
شیر و جغرات و مای تازه و آنجیر اندر یک مجلس
و اندر یک روز نشاید خورد که هم بهی و برص باشد
و از پس سیج میوه تر آب نج نباید خورد و این

و خربزه از پس یکدگر نشاید خورد و سیر و پياز
بيکجا نشاید خورد و گوشت بريان که از تنور
بر آرند نبايد پوشيد و اگر پوشين باشند نشاید
خورد و از بسيار خوردن سياز کلف و گشتن تولد
کند شير و شراب اندر کموز خوردن نفيس آرد
از پس فصد و حجامت حرما ر شور خوردن گزوف
آرد سر که اندر جايي که مس و ارزير باشند نشاید
داشت و روغن و شير اندر جايي که مس و روی باشد
نشاید داشت مائى تازه و شير و جرات و خاق
مرغ بيکجا نشاید خورد با قلى و جرات بيکجا نشاید
خورد **باب ششم**
اندر تدبير آب آب خالص سرد و ترست و باشد
که بسبب نزديكى آتش يا بسبب گرمى هوا گرمى عرضى

اندر تدبير آب

۱۹
پذيرد بى آنکه باوى چيرى پامرد و تخمين
بسبب سردى هوا سردى عرضى اندر نوى
آيد بى آنکه چيرى سرد باوى بيا ميرد و مرکز
آب خشكى پذيرد مگر آن وقت که بفسر و مرکز
کوهر آب در ترى او پذيرد از بهر آنکه ممکن
نيست که آب تر تر گردد فعل خاصه آب ترى
کردنست و اگر گرمى خشكى کند بسبب چيرى
زمينى که باوى بيا ميرد يا بسبب كيفيتى که از
چيرى ديگر پذيرفته باشد و آب باران ترى
فروتر از ديگر آبها کند و باران زمستانى
خالص تر از باران تابستانى باشد از بهر آنکه
حوارت اقباب اندر زمستان ضعيف باشد
و بخارهاى غليظ نتواند کشيد و بخارهاى سخته

و غبارها نیر نباشد و یا کمتر باشد و باران سبانی
بر ضد آن باشد و باران بهاری میان این ^{و آن}
باشد و آب باران اگر چه سخت نیک باشد زود
عفن شود از بهر آنکه لطیفست و لطیف اثر زود
پذیرد و اگر بجوشند دیر عفن شود و هیچ که از آب
نیک فسرده باشد و برف که بر زمین پال آمده
باشد فرقی نیست میان آنکه او را در آب افکند
و میان آنکه آب را از برون بدان سپرد کنند
و آب سرد خداوند درد عصبها و بندها را زیان
دارد و آب دریا و آب شور مردم را لاغ کند
و خداوند بیماریها، سرد و تر را و خداوند فقر ^و
رعشه را و استقار را و فالج را سود دارد و خدا ^و
ریشها و دملها را سود دارد و اگر آب خوش را

با نمک بجوشانند همچو آب دریا باشد و صنعت
آن بدهد و آب شور خوردن خون را تباه کند
و خارش آورد و بخست اسهال کند طبع
قبض کند و خشک کند و آب تلخ همیشه اسهال ^{کند}
و آب تیره ستم بیدارد و سنگ در کرده
مسانه تولد کند و آب کرم طعام را بر سر
معه آرد و تشنه را خنک می زند و آب
سرد با اعتدال همه نذر استمنا سود دارد
و معد کرم را همچون کوارش باشد و دل کرم را
بجای هوای خنک باشد و بخارها از دماغ باز
دارد و عفونتها دفع کند و مکه آرد که خون
دیگر اخلاط تباه شود لیکن آنرا که باید که ماؤ
نچته شود زیان دارد و آب کرم منش کشتن

آرد و اگر سخت کرم باشد بادها بشکند و
و قوی بخی را سود دارد و تشنگی کاذب را
زایل کند و معده را بشوید و خداوند نرنه و
مالیخو لیا را و در چشم را سود دارد و ادرار کند
و حیض فرو دارد و آب چاه و کارزیر بقیاس
آب جوی بد باشد و آب جوی و آب چاه
بهم نباید آمیخت و آب ایستاده خاصه که اندر
میان درختان و بیشه و نستان باشد سخت
بد باشد و سپرز را بزرگ کند و همه احشای
رئین دارد و بود که با پستق ادا کند و خصلتها
بد بسیار دارد و آبها بد را بصلاح تواند
آورد
بتدیرها بسیار و آسانتر و بهتر تدیر است
که آنرا با خاک پاکیزه بیا میرند خاصه خاک شهر

و بجنبانند و بنشانند و کمتر تن تدیر است که
بپزند و بنشانند و آب غلیظ را با شراب
باید خورد یا با شیر و آب شور را با سرکه و
و اگر حری فابض خون خرنوب و حب الاس و
زغور در وی افکنند کیشبانه روز منصرف آن
باز دارد و آب زراک با شراب خورند یا
پیزی که طبع را نرم کند و آب تلخ با چربی
چوب یا شور یا خورد و آب تیره با سیر باید خورد
و تریاق همه آنها مخالف پیانست خاصه که
پرورده و با آب ایستاده هیچ چربی نباید خورد
چیزهای خنک باید خورد و آنجا که آب اندک بود
و روزگار کرم بود آبر را با سرکه بیا میرند و تشنگی
کمتر آرد و اگر تخم خرفه بگویند و با سرکه بیا میرند

و نان در وی زند آب حاجت کمتر افتد و بر
سر طعام آب بسیار نباید خورد و اگر کسی را
صبر نبود اندکی آب سرد بخورد و سرچند آب سرد
بود تشنگی بهتر نباشد و صبر کردن در تشنگی مبرور
و مطوب را سود دارد و محروم را زیان دارد
و آب خوردن با شتا و از پس حمام سخت زیان
دارد و اگر کسی را از آب خوردن با شتا
از پس گرمای صبر نباشد آب با شراب مخمور
زیان کمتر دارد و اندر زمستان این آب که
بشراب مخمور کنند و با شتا خورند گرم او تر
و تابستان سرد و آب خوردن شب که از خواب
بیدار شود زیان دارد خاصه اگر حاجت صدق
نباشد لکن محو و محو را زیان کمتر دارد و اگر

چاره نباشد آب لختی در دهن کند و ارد پس
فرود و اگر تشنگی کاذب غلبه کند صبر باید
کرد و نباید خفت تا طبیعت آن ماده پاک تشنگی
می آرد پس اند و تحلیل کند اندر خواب اگر
بر تشنگی کاذب آب خورده شود تشنگی زیاد
گردد از بهر آنکه مادت مدو یا بد قوی تر گردد
و تخم بادیان آب بادیان آن تشنگی را زایل کند

باب منفعت

اندر تدبیر شراب اگر چه اندر اسلام
شراب حرام است لکن در ملتها دیگر مباح بود
و طبیبان سود و زیان آن در کتابها آورده اند
و بعضی مودمان لذت و منفعت آن طلب میکنند
از آنجا که طرق طلب است واجب دیده اند

اندر تدبیر شراب

مضرت و منفعت آن باز نمودن ^{اما} منافع
 شراب آنست که مزاج و حرارت او مناسب
 حرارت غریزی است که تن مردم بدان نرسد
 است بدن سبب حرارت غریزی بنفیراید
 طعام را نیکو مضم کند و خلطهای خام را ببرد
 و بکندازد و بعضی باسهال و بعضی بقی و بعضی باد را
 و بعضی بعرق دفع کند بدین سبب است که هر که
 شراب خوردن عادت کرد هرگاه که دست از
 شراب کوتاه کند مضم او تنباه گردد و حرارت
 غریزی وی ضعیف گردد و ناقص و خلطهایی که
 باسهال و ادرار و عرق دفع شدی اندر تن او
 بماند و بسیار گردد و بیمار بپا، کوناگون تولید کند
 و منافع دیگر آنست که رنگ روی برافزورد

و همه قوتها را اندام وی ضعیف شود

و قوت روح و قوت اندامها را بدو کند
 و رکها از اخلاط بد بشوید و شهوت کلی برسد
 و قولنج و سدها بکشد و رکها را فراخ کند
 و غذا بهمه تن برساند و بدین سبب نایقه را
 فربه کند و خواب خوش آورد و پاد زیر من
 سردست خون افیون و شوکران و مانند آن
 و کثردم زده را شراب نیکو بود اما قوی گرم
 کرده و این منافع آن وقت بود که بوقت
 و اندازه خورد و هرگاه که از اندازه بگذرد
 همه مضرت کرد و از بهر آنکه منفعت بزرگ اند
 شراب آنست که حرارت غریزی را بدو کند
 از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را غذا است
 و غذا پذیرنده استگاه قوی گردد که غذا با ندرت

و هرگاه که بسیار خورند
 حرارت غریزی را ضعیف کند

قوت او باشد چون غذا افزون شود و قوت
ماضمه و غاذیه از تصرف کردن اندران عاجز
آید خون این دو قوت عاجز آید ناچار غذا
پذیرند ضعیف گردد و حال حرارت غریزی
با شراب بسیار تخون حال آتش اندک بود که منزه
بسیار بروی نهند بخاک آتش اندک از فروزان
سیرم عاجز آید و فرو میرد حرارت غریزی بچنان
از مضم شراب بسیار عاجز آید و ضعیف گردد
و بدین سبب است که سرگاه که افراط کنند پیم باشد
که بمفاجات اندرمیان شراب بمیرند از بهر
آنکه شراب زود با خون بیا میرد و سرگاه که بسیار
کرد و همه رکهای اندامها چون سکر و ریه دل
پر شود و سوا که مدد روح است گذر نماند

۲۴
در حال میرد و مضرتها دیگر و سواست
والتخوی و غفلت و کند فنی و رای نا صواب
و خیر کی چشم و تباہ شدن حاسها و ترسیدن
در خواب و بیداری بی سببی و سکنه و خفا
و رعشه و نفوس و فالج و سرسام و هذیان
و تبهای محرکه و دیوانگی و استسقا و چکوکی
تولد این علتها اندر کتاب ذخیره باید کرده
آمده است و بعضی مردمان باشند که سرگاه که
قدحها، بزرگ خورند دیر مست شوند و از
قدحها، کوچک زود مست شوند از بهر آنکه
معد و جکراشان گرم نباشد از قدح بزرگ
بخار نتواند انگیخت و خون بخار شراب بر دماغ
نشود دیر مست شود و از قدح خود تر بخار

تواند آکنیخت بدن سبب دماغ زود از
بجای شراب پر شود و مستی گردد و مست شود
و باید دانست که محور را شراب سفید
موافقتر باشد و اگر شراب قوی را بکعبه
گرفته چکانند رقیق شود و بجای آب باشد
خاصه که مزاج کند و شراب زرد قویتر باشد
و هر چه رگین تر قوی تر و پیران و مرطوبان
و شراب سیاه غذا پیش دهد لیکن حرارت او
کمر از حرارت شراب زرد باشد خاصه شراب
که برنگ آتش باشد و شرابی که طعم و بوی ضعیف
دارد محور را نوازاید و لیکن از معدن دیرپرو
شود و شراب خوش بوی را ریجی گویند خداوند
حق تعالی و غشی را موافق بود و شراب نازک

بوی دماغ را زیان دارد و اخلاط بد فراید
و شراب شیرین فربه کند و آواز صاف کند لیکن
سرخ کند و دیر کوارد و جگر و سپهر را زیان
دارد و شراب رقیق زود برکها بگذرد و بدماغ
رسد و زود مست کند و ادرار بول بیشتر کند
و شراب تلخ زود کوارد و سینه بکشد و خلط
بلغی را لطیف کند و شراب غلیظ ضد این باشد
و شراب خام را مستی و شکاری زود باشد
و نشاط زیادت کند و خون را صافی کند و لیکن
بوی دهن از مداومت آن ناخوش گردد و
دماغ را تری فراید و شراب جوشیده پنجه
تلخ باشد کوارند تر باشد و شکاری از وی
دیرتر باشد و حارش قوی بود و نشاط

چون نشاط شراب خام بود یعنی نابوشیده
و شراب حوشده شیرین شک و ریک اندر
کرده و مسانه بدید آرد و باشد که باسپتفا
اداکند و شراب مویزی را حارت نورط
کم از انکوری باشد و غذا کمتر دهد و نفع کند
کسانی را که مزاج ایشان سرد و خشک بود
نشاید و زیان دارد و انواع شراب که از
کرنج و کاورس و غیر آن کنند از جمله شراب
نشمند و فعل و منفعت شراب از آن نیاید چنانکه
دماغ را مبتلی کند و شراب کس را حکم دارو باشد
و شراب تمام نارسیده جگر را زیان دارد و باشد
که اسهال کند و سر که از گرمی شراب ترسد غذا
غوربا و ریاسان و مانند آن باید ساخت

و نقل از انار و آبی و ترشه ترنج کند و سر کرا
شراب صداع آرد و نقل انار و آبی باید کرد
و اندر میان سرچند شرابی آب سرد باید خورد
تا قوت شراب از دماغ باز دارد و سر کرا
معد کرم و ضعیف باشد نقل حب الاس
و آبی ترشش کند و اگر معد سرد باشد نقل
کونی و سعد و قرفل و پوست ترنج کند و اگر
کسی را سردی غالب بود و دل ضعیف اندر خم
شراب پیش از آنکه بخوشیدن در آید زربنا
و سعد و کوزبو او سنبل و مصطکی و قرفل و
دار صینی کوفته اندر صره کند و به بندد و اندر
خم او نیز و چنانکه در میان شراب او نیخته باشد
و این چنان باشد که سنگی را دارو ما در صره

هند تا دار و را کران دارد و هرگاه که سرخم
باز کند آن صره را اندر شراب بمالد و هرگاه که
سرخم سخت کند آن صره در وی کند و بگذارد تا
آنروز که بکشد و اگر کسی را اتفاق نیفتاده باشد
و بوی حاجتمند بود همان اخلاط کوفته و بخیه
اندر صره بندد و اندر فرا به افکند و بعضی دارو
اندر شراب بجوشانند و بماند تا قوت آن دارو
گیرد و اگر کسی را سودا غالب بود **لسان الثور**
و تخم بادریج بویه و افسیمون با این دارو میارند
و اگر کسی را در میان شراب قی و منش کشتن
رنجه دارد زیره و نمک و پوست پسته که بر ظاهر
سعال وی بود اندر دهن بکشد دارد و می خورد
و شراب ناشتا دماغ و عصبها را زبان دار

و تشنج آرد و خود زایل شود **دستی متواتر**
مراج جگر و دماغ بپا کند و بیماری عصبها
و بهم شکسته و معاجات مرون باشد و گوشت
مانسید را شراب زباین دارد و قوت حرارت
غریزی را تحلیل کند و اگر کسی خواهد که ارستی
زودش یار شود سرکه با آب بیا میرد مقدار ^{سه ساله}
بجورد و دوغ ترش و برف کد اخته خورد و کافور
و صندل می بوید و روغن کل با سرکه و کلاب بر سر
می بندد و اگر کسی را خواستد گیک مست کند تا
اندامی را از وی جدا کند بزرالنج و قشور
اندر آب بپزند تا آب سرخ شود با شراب ^{سالمند}
و بدینند و سرکه خواهد که شراب بسیار خورد و
مست شود اگر محو و را باشد آب تاک ز راکه

که انگور او سفید باشد و آب انار ترش
از سر یکی ده درم با پنچ درم سرکه پیامیرند و
یک وقیه بدینند و اگر میرود باشد سدا
خشک و زیره و نمک برابر بگویند و آب بر چکانند
و بر سرشند و اقراص کنند و خشک کنند و سرشته
دمن بدان خوش میکند مفصود حاصل شود

باب هشتم

اندر تدبیر خواب و بیداری بهترین وقت
خواب آن وقت است که طعام از فم معده فرو
گذاشته باشد و در قعر معده افتاده و قوت
ماضمه معده اندران تصرف تمام کرده و معده
خالی خفتن هم زیان دارد و حرارت غریزی را
کند و تن را لاغر کند و خواب بروز بیاورند

اندر تدبیر خواب و بیداری

رطوبتی و نرله ارد و خاصه اندر زمستان و یک
روی را تباه کند و تن راست کند و کسلا
آرد و سقوط شهوت آرد و زیانکارترین
چیزی خداوندان مزاج سرد را بسیار خفتن است
و کسانی را که بروز عادت دارند بتدریج
از آن عادت باز باید گشت و خواب روز
بجای خواب شب نه ایستد و روی را در
کند و وقت خفتن نخست بر پهلو راست
باید خفت یک زمان پس بر پهلو چپ بگشتن
و شکم گرم باید داشت و حرزی گرم چون
و مانند آن بر شکم باید پوشید و اگر بر شکم حسید
صواب باشد تا حرارت جمع شود و طعام
نیک مضمم کند و به پشت باز خفتن زیان دارد

از بهر آنکه فصلهای دماغی که منقدان سوی
پیش است خون بینی و کام بسوی پس نقل
کند و بسینه و عضلهها فرو آید و نرله و بلبل
و در پشت تو لکند و آنچه در دماغ بماند کاکو
و صرع و سکه تو لکند و بی خوابی و بهشت ^{جنت}
کوهر دماغ کمر کند و طعام و شراب خام و نا
کواردند بماند و قوت ساقط کند و خواب
بامداد زیان دارد بکلمه غذا اندر شب مصمم
یافته باشد و معدن خالی گشته چنان باشد که کسی
کر سگی بخشد و آوازها موسسه و هموار که معتدل
باشد خون آواراب آسپا که سخت نزدیک
نباشد خواب آرد و شراب و ماند و رخ و بالید
بسیار و شراب مزوج خواب آرد و کسافی را که

۲۹
از بخوابی رخ باشد نگذارند تا گمته کند و
چشم فراز کند و از اندک مایه غنودنی که باشد
باز دارند تا ماند شود و پیش او جماعتی نشینند
و سمرها گویند و کتاب خوانند تا ملول گردد و
پس انحاء از پیش او برخیزند و چراغ بردارند ^{حال بخشد}

باب اندر تدبیر حرکت و سکون ^{نهم} بیاید دانست که
از بهر آنکه حرارت غریزی از سیبها اندر
و پیرونی اثرهای پذیرد و اندک اندک
تخلیل خیرج می شود حاجت آید مد آنکه
عوض آن باز آرند و آنرا مدد دهند هم از
کوهر آن و سر حرارتی که از پیرون با اندرون
بتن مردم رسد همه غریب است و از کوهر آن ^{نست}

اندر تدبیر حرکت و سکون

و حرارتی که مدد آنرا شاید و از کوه است
جو حرارتی که از حرکت اندامها خیزد نیست
از بهر آنکه چون مردم حرکت کنند اندامها گرم
شود و حرارت غیری برافروزد و مددیابد
از کوه خویش و این حرکت را ریاضت گویند
و اصل بزرگست اندر تدبیر حفظ الصحه از بهر
ریاضت حرارت غیری را برافروزد و ^{فصله}
که در تن بماند تجلیل دفع کند و بهترین وقتی
ریاضت را آن وقت باشد که طعام مضمم
شده باشد و طبع اجابت کرده و روده از
فصله طعام خالی گشته و نخست که تدبیر ^{ریاضت}
خواهند کرد بنرمایند تا او را بماند ماییدنی
نرم و بتدریج نخست نرم ماند تا با خفاحت

۲۰
30
بماند پس بر ریاضت مشغول شوند چون این
ریاضت فارغ گردد و دیگر باره بماند ماییدنی
نرم و در میان این ماییدن دوم چندتا
اندامها، خویش کشد و عضلهها دراز کنند
و نفس را زکیرد چندانکه تواند تا فضلها که بر ^{ضت}
دفع نشده است بدین طریق دفع شود و بتدریج
ریاضت چندان باید که رنگ روی بر منور
و حرکت بنشاط می تواند کرد و سرگام ماند
بیدار خواهد آمد و عرق آمدن گیرد از رطوبت
باز ایستد و ریاضت بر کمر سنگی زیان دارد
و انواع ماندگیها که از ریاضت و غیر آن
آید سه نوع است **قروچی** و **عقدی** و
ورمی و گفته اند که نوع دیگر مست که آنرا

قشقی میگویند **آتا قروحی** ماندنی باشد که
دست بروی نهند المی باید چنانکه اندر قروح
باشد و سبب آن فضل بود رقق و بسیار و
حرارت قوی که اندامها گرم کند و گوشت و پیه را
بکندارد و اندر نواحی پوست بر آکنند کند و اگر
این فضل بیشتر باشد لرزه و تب تولید کند
علاج آن اندر آبریزن شستن بود و مالیدن
بروغنهای محلل خون و روغن بابونه و شبت و
روغن نخ خطمی و کرمانه فائز و طعام حنری لطیف
باید چون قروح که آب عوز و بلك حنذر و کسنگ
جو پزند و خون قلیه کدو و اسفناج و ماش متش
آتا تمددی حسان باشد که مردم بپزند که اندامها
او کشید است و امتلا و حرارت می باید اند

رکها و بندها و حرکت دشوار تواند کرد و سبب
آن فضل باشد که اندر عضلهها ماند باشد
علاج آن کرمانه باشد و آبریزن و روغنهای
که اندر علاج قروحی یاد کرده آمد و اگر این مانندی
از ریاضت بدید آید از استفراغ چاره باشد
آتا ورمی نوعیت که تن گرم باشد
رکها و عضلهها ممسکی و اگر دست بر نهند المی
باید چنانکه عضوی اما سید بود و سبب آن
چون سبب تمددی باشد **علاج** آن بسه خمر
تام شود امتلا را با استفراغ و کم خوردن
زایل کند و حرارت را بشتر تباه خاک
تسکین دهنند و امتلا عضلهها را بکرمانه و آبر
و بروغن مالیدن و آسایش نزدیک **قشقی**

قشقی چنان باشد که مردم پیدا کرد که اندر
اندامهای او خشکی است و سبب آن زنجی باشد
که عرق بسیار کند یا در هوا ای سخت کرم سفر
کند و رنج و روزه و کم خوردن اتفاق افتاد
باشد **علاج** آن کرما به و آزن و بروغنها
مالیدن و شربت کشکاب و روغن بادام و شکر
و لعاب اسفول و شکر و طعام پاپیه اندر کشکاب
پخته و فروج و مانند آن

باب دهم

اندر تدبیر استفراغ بداروی مسهل **باید دانستن**
که مردم تندرست و پیر او کودک را و مردم خشک
اندام را و لاغرا که گوشت عضلهای شکم او
اندک بود و کسی را که قوت او ضعیف باشد

اندر تدبیر انواع بداروی مسهل

و کسی را که معدن یا دل ضعیف بود و کس را
که عضله زبان سست باشد و آنرا که اندر سخن
بجای حرف سین حرف ثا گوید و کسی را که
اندر تن او خون بسیار تر از دیگر خلطها باشد
این چند گروه را که باید کرده آمد داروی **مسهل**
نشانید خورد و نیز اندر فصل کرما و فصل سرما **نشانید**
خاصه اندر کرمای مبت روز پیش از برآمدن
شعری یمانی و پس از برآمدن او مبت روز
میکس را داروی مسهل نشانید خورد و نه فصد
حجامت باید کرد الا ضرورتی سخت باشد فصد
کند و شرطها تسکین و احتیاط بجای آورد و **نشانید**
نیز نشانید کرد خاصه اندر ایام باحور او **اول**
ایام باحور او نوزدهم تموز است تا مبت و ششم

و کسی را که شادی بزرگ یا غم بزرگ یا مهمی
 اندیشه بزرگ پیش آید دارو نشاید خورد
 و بسیار خوردن داروی مهمل ناپسندیده است
 تن ضعیف کند و آنکس را که داروی مهمل
 خوردن آزموده نباشد طیب را نشاید که
 ویرا دارو دهد و صواب آن باشد که غذا
 لطیف اندک تدبیر او کند و اگر چاره نباشد
 دارو لطیف دهد و مردم خشک مزاج را داروی
 نرم و لغزند بیشتر از آن اسهال کند که دارو
 و دارو خور را باید که تن را مستعد دارو
 کند تا مقصود حاصل شود بی مضرت و اینچنان
 باشد که احشای ضعیف کند بخورد و معده را
 مراعات کند و که زهای دارو کشد و طبع را

چند روز

نرم کند و خلطها را بپزند پس مهمل خورد
 و آن ساعت که مهمل خورد و طعام باید که مضمم
 شده باشد و دارو سخت شیرین نباید تا معده
 آنرا به عوض غذا قبول نکند و بهضم آن مشغول نباشد
 و خفتن پس از آنکه دارو خورده باشد اگر دارو قوی
 باشد پیش از آنکه در کار آید بپزد دارو کار
 کند و چون در کار آید اگر بخشد فعل دارو مل
 شود و اگر دارو نرم و لطیف باشد و پس از آنکه
 در کار آید بخشد دارو کار نکند و یا کمتر کند و یا
 کرم خوردن پس از داروی مطبوع قوت دارو
 ضعیف کند و پس از جهات قوی اگر در کار
 باشد آب کرم و شور آنرا دفع کند و اگر کرم
 مصطکی سودده باشد که بخورد و او را باری تمام

و هنوز شہوت طعام
 بدید نیاید باشد

دهد و رود دفع کند و تا دارو کار تمام نکند
طعام و شراب نخورد و اگر معد صفرایی باشد
و صبر کردن احتمال نکند پیش از دارو بزمانی
اندک چند لقمه نان اندر شراب نریزد کرده
بدهند یا شربت کشکاب با آب انار و اگر
کس را بقصد و اسهال حاجت آید نخست نخا
باید کرد اگر اخلاط کرم باشد نخست قصد باید کرد
و اگر اخلاط بلغمی است نخست مسهل باید داد و
اگر کسی را دارو کار نکند و تاسه و بی آرامی و تعدد
اعضا بدید آید شافه و یا حقنه بکار باید داشت
یا دو مثقال مصطکی سوده یا شکر اندر آب کرم بپزد
تا او را دفع کند و اگر رکها ممتلی گردد و چشمها پر
خزدرک باید زد و بسیار باشد که آبی و سب

غشیانی که از دارو خیزد زایل کند و دارو در کار
آرد و اگر این اعضا بدتولد نکند چون اجابت
نیفتد هم قصد باید اگر چه سه روز و روزی سه روز
باشد و هرگاه که دارو تمام کار نکند و تن از آن
ماده که مقصود باشد پاک نشود کرما به بکار
داشت چند روز تا ماده که بجانب رود ما
میل کرده است و بجانب پوست میل داشته
است بوق دفع شود و باید آزمود اگر از
کرما به لذت می یابد نشان آنست که ماده
دفع می شود و اگر لذت نیابد و تاسه در
بدید آید در حال پیرون باید آمد و بشربت و
غذا موافق تدبیر باید کرد و چون از دارو
فارغ شود از همه چیزی که حال مردم بگرداند

حون شادی بزرگ و غم بزرگ و خشم عظیم و
جماع و خصومت و تعصب و مانند آن خود را
دور باید داشت و طعام اندک و لطیف باید
خورد و پیش از طعام مبرود و مرطوب را حجت اگر
اندر جلاب باید خورد و محرور را و صفراوی را
جلاب از اسهول و معتدل مزاج را از تخم شنبلیله
و اگر کسی سخت محروم باشد اسهول بروغن گل
چوب کند و بجلاب اندر کند و بخورد و اگر
میرود یا حجت الرشد بروغن زیت چوب کند
و شراب خوردن از پس داروی اسهال بیم باشد
که تب آرد و اضطرابی بید آرد و اگر داروی
اسهال فزون از اندازه کار کند شیر تازه دهند
تا قوت و تیزی دارو از معا باز دارد و اگر تخم

لسان الحمل در شیر بخوشند و بدیند در حال باز
دارد و اگر تب آید باشد اسهول و گل
ارمنی و صمغ عربی بروغن گل حرب کنند و با
شراب آبی یا شراب مورد دانه بدیند و نیز
فاروق و فلوینیا رومی اسهال باز دارد و سرگاه
که اسهال چندان شود که فواق بید آید اسهول
بروغن گل حرب کند و با آب سرد بدیند و طرا
ببندند و عطسه آرند و فلوینیا دهند و آل
تنغم و ملوک و کسانی را که دارو دشوار خورند
تدبیرهای لطیف باید ساخت اما خداوند
ضعیف و کرم را اگر باستفراغ حاجت آید
بکیر و سقمونیا یک شربت و اندر جلاب خام حل کند
و آبی و یا سیب ترش شیرین پاره کند و بسرگاه

بیازند و اندر جلاب بند کشت تا از آن
جلاب حتی اندر و خورد پس از جلاب دارند
و بدسند و آن جلاب بگذارند تا مضرت سقمونیا
نباشد و مزه دار و نذمه فاما اگر مقدار سقمونیا
زیادت کنند از یک شربت تا آنچه آبی ستاند
مقدار یک شربت باشد صواب باشد فاما اگر
باستفراغ صفرا و رطوبت حاجت آید ترید
سفید تراشید و نیم کوفته بکیرد یکد رم سنگ یا
بیشتر بحسب قوت و طبع دار و خوار و اندر صد
آب بخوشاند تا به نیمه باز آید بپالایند بمقدار
حاجت سقمونیا بدان آب حل کند و مقداری
شکر سوده بروی افکند و پس آبی سیب پاره
و اندر افکند و یک شب بنهند و بامداد آبی یا

بدسند مقصود بحاصل آمد **مطبوعی که خداوند**
نزله را سود دارد بکیرد و بنفشه خشک بخ درم
بخ سوسن مقشرم کوفته ده درم اندر نیم من
آب بخوشند تا به نیمه باز آید بمبت درم
شیرخشت یا ترکمین دروی افکند و حل کنند
و بپالایند و این یک شربت باشد **صفت**
لطیف بکیرد و بنفشه خشک دو درم رت السوس
یکد رم عسل خیارشبر چند انکه سرد و بدان سر
و جب کنند و تناول کنند معید آید انشا الله

باب یازدهم
اندر تدبیر قی کردن کسی را که سینه تنگ
از گوشت برمنه باشد و کردن دراز و حنجره
و سرون آمدن باشد و کسانی را که در سینه بیمارها

اندر تدبیر قی

باشد قی نشاید کردن و کسانی که اعضا
دماغ ضعیف و کسانی که سخت فربه باشند
مسهل اولیتر باشد از قی کردن اما منفعت
آنست که بیمارها و دردمانرا که فرو سونی یافت
سود دارد و معد را پاک کند و آرزوهای بد
ببرد خون آرزوی کل خوردن و مانند آن و آرزوی
طعام بدید آورد و خداوند یقین و رعشه و
قالج و نفرتس و مایحویا و قوبا و خداوند جدام را
سود دارد و کسانی را که بد رنگ و زرد رو
باشند و ربو و صیق النفس را سود دارد و کسی را که
داروی مسهل خورد قی و غشیان رنجده دارد
از دارو بسه روز قی کند تا چون دارو خورد قی
و غشیان نباشد و مضرتها قی آنست که معد را

زبون کند تا اخلاط روی بد آورد و دندانها
و بیمارها چشم و سینه را زیان دارد پس اگر
قی باندازد بوقت حاجت کند کرانی پس
و کوش زایل کند و چشم را روشن کند و از بهر
کردن چند کونه طعامها مختلف باید خورد و چند
شراب مختلف تا مقصود حاصل آید و چون طعام
شراب خورد باشد یکرمان صبر کند تا اخلاط
مقصود دست با طعام پیامیزد و کپانی را که قی
و شوار آید سه روز پیش از قی کردن هر روز
یک اوقیه روغن شیر سخت با یک اوقیه شراب
صرف پیامیزد و بخورد و هر روز اندر کرمانه
و روغن اندر مالند و شوبا با چرب خورد و طعام
کوناگون خورد و اگر سواسه دما باشد خانه گرم کند

یا در کرمابه قی کند و بوقت قی کردن رفا و
بر پشت چشم نهد و ببندد و راست نشیند و چون
فارغ شود چشم و روی آب سرد بشوید و دهان
آب کرم شوید و چند بار غرغره کند بکجهن
با بکاه و بهترین روز کار قی تابستانست و
در طب قی پس از ریاضت کند و پیش از طعام
محروس از طعام و شراب کند و کسی که خواهد
معدن او ربون نشود پس از آنکه دهان شسته
و غرغره کرده مقدار یک مثقال مصطکی سوده با اندک
سکریانی سکر آب سیب بخورد مادتهایی که بمعدن
دارد باز دارد و باقی فضله که در معدن باشد
بجانب امعاء دفع کند و کلبش کرد اطراف کویچک
پنجن سود دارد و اگر از داروی سورش اندر

معدن تولد کند شور با حر آب آنرا زایل کند
خاصه شور با، مرغ فربه و اگر فواق بدید آید
جرعه جرعه آب کرم خورد و عطسه آرد و اگر
در سینه و پهلو درد و متعددی تولد کند
بروغن بنفشه یا بروغن بابونج با لد و آب کرم
تخمید کند و تخمید چنان باشد که مثانه کا و یا حیر
مانند وی پاک کرده و شسته پر آب کرم کنند
بر آن موضع می نهند و اگر داروی قی آنچه بی
خطرست اینست بکیر و تخم ترب دوم
تخم شبت یک درم بوره نان چهار دانگ همه
بگویند و با یکبین برشند پس از طعام بخورد و این
یک شربت باشد و ترب درم درم کند و اندر
عصاره می نهد توی توی و بهر تویی اندکی مک

یا شراب کرم

برمی پراکند پس مقداری سنگبیس علی بر سر آن
کنند و یک شب بنهند و دیگر روز پیش از طعام
آن تراب و آن سنگخن بخورند پس طعام خورند و
کنند و پیاز نرکس دوسه عدد در میان طعام بخورند
و یا ماسی تازه خورند قی آرد و فقاغ کرم با
شبت و ماء العسل آرد نه مضر است

باب دوم

اندر تدبیر فصد و حجامت فصد و حجامت استغفار
باشد کلی از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خونیست
بدین سبب گویند هرگاه که خون گرفته شود از
هر خلطی چیزی کم شود فصد را استغفار کلی بدین
سبب گویند و فضیلت فصد آنست که خون رگ
کشاده شود رنگ و قوام خون و قوت بیرون

اندر تدبیر فصد و حجامت

آمدن می توان دید و چند آنکه مصلحت باشد
بیرون توان کرد اندک یا بسیار و داروی
و داروی اگر تقصیری کنند تدارک آن تقصیر
بداروی دیگر خطرناک باشد و اگر افراطی کنند
بازداشتن دشوار باشد بدین سبب فضیلت استغفار
فضیلت فصد نرسد و منافع خون در تن بسیار
آنچه از آن حاره نباشد یاد کرده آید و آن
آنست که جگر گرمست و معدن قوت طبیعی است
و تولد خون اندر جگر باشد بدین سبب اندر
حرارتی طبیعی است که همه تن از آن بهره یابد
و بدان پرورده شود و مرکب حرارت غریزی هم
خونیست و خون آنرا همه تن میرساند و بسبب
آنست که هرگاه حتی بیشتر بیرون کنند ضعیف

و غشی تولد کند و منفعت بزرگتر آنست که
رگی بزرگ از جگر بدل پیوسته است و نصیب
تمام از خون بدل میرسد و آن خون اندر دل
مرکب قوت حیوان گردد و اندر همه شریانها برود
و قوت حیوان به تن رساند و بدین سبب است که
هرگاه که خون از شریانها بیرون شود قوت حیوان
باطل گردد و مردم مملوک شوند و کمتر منافع خون
آنست که پوست روی رنگین کند و پاکیزه و باطن
دارد و از بهر این منافع بعضی از متقدمان خون
بیرون کردن روانداشته اند و آن رای خطاست
از بهر آنکه منافع خون انگاه باشد که مقدار خون
اندر تن آن مقدار باشد که باید و بدان مزاج که تباد
و چنانکه باید و هرگاه که مقدارش بیش شود یا مزاج

یا مزاج ناطبعی گردد و سبب بیماری گردد و زایل
کردن حال ناطبعی واجب است و عذری خواسته اند
و گفته که هرگاه که غذا از بیماری باز گرفته آید و
نافع و اندک داده شود هم مقدار خون و هم مزاج خون
با اعتدال باز آید و خون بیرون کردن حاجت نیاید
جواب آن کویم که اگر چه آن تدبیر صوابست
مهلکی و مدتی باید تا آن غرض حاصل شود و آنجا که
نتوان بود که آفت پیش دستی کند مهلت نبود پس
بضرورت خون کمتر باید کرد و صواب آنست که اندک
چنین حال سر سه تدبیر کرده شود غذا نافع و اندک
دادن و مقدار خون کمتر کردن غرض حاصل آید
و در حال بیرون کردن خون اعتماد بر قوت و
حال دل باید کرد و این از نبض توان دانست

و اولیة انست که در حال فصد طیب دست
بر نبض دارد تا سرگاه که تغییری وضعی پیدا
در حال به بندد و سرگاه که سبب فصد تبائی خون
باشد تا رنگ و قوام نکردد نباید بست مگر که
اثر ضعف بدید آید و سرگاه سبب فصد بسیاری خون
باشد تا قوت پیرون آمدن کم نشود نباید بست
مگر اثر ضعف بدید آید و سرگاه که سبب فصد
باشد تا رنگ خون نکردد نباید بست **بقراط**
بدین سبب میگوید که اندر شوصه رک با سلیق
باید زد و تا رنگ خون نکردد نباید بست مگر
بدو سبب یکی آنکه ضعف بدید آید و دوم آنکه
آماس قوی باشد قوی باشد و رنگ خون در
کردد و بهم باشد که ضعف بدید آید از بهر آنکه

۲۱
اما سها، کرم و بزرگ گذرهای خوب بسته باشد
و خون را اندران موضع باز داشته بدستواری
آید. محروم مردم لاغر را که در معد صفراتولد کند
و کسی را که فم معد ضعیف باشد. و کسی را که ماس
کشا باشد. و کسی را که حس فم معد قوی باشد
از غشی مکه باید داشت و طیب باید که دست
نبض نهاده دارد تا چون اثر بغیر بدید آید در
به بندد و در حال آمدن خون غشی کمتر افتد بیشتر
پس از آن افتد که رک بسته باشد و کردنش از
فصد غشی باز دارد خاصه کسی که در معد صفر
تولد کند و فم معد ضعیف باشد و اگر اندر حال
غشی قوی کند غشی زایل شود و قوت باز آید و تدریج
نگاه داشتن از غشی آنست که پیش از فصد برماند

اندک شراب انار دهند یا شراب سیب ترش
یا شراب آبی ترش یا شراب غوره یا مانند آن
چیزی و برود را پیش از فصد شراب بودند و
یا میوه یا جلاب که افایه در وی بچته باشند
و مقصود را به پشت باز خفته فصد کنند و هم
بر آن شکل با تا خون چندانکه باید فرو نهند یا
از قدر حاجت بوسیج حال اسراف نکنند و از پس
ماء اللحم دهند و فضا و باید که نافه مشک و آلتی
که بدان قتی توان افکند و پرمغ و مانند آن حاضر
و دو مشک نیز حاضر دارند تا اگر غشی افتد در
پرمغ فرو کنند و قی افکند و مسک بویانند و
دو المسک اندر جلاب یا اندر آب انار حل کنند
و بخلق اندر حکانند کسی را که تب آید در میان

۹۰
در روز نوبت تب رک نشاید زد و کسی را که
در دصعب باشد رک نشاید زد و نخست در
ساکن باید کرد پس رک زدن از بهر آنکه در
اطلاط را سوی خویش کشد و رک زدن خلط را
بسیوی پرون کشد منازعت میان آن دو کشید
بید آید اضطراب و شوریدگی و ضعف تولد کند
و اندر تابستان رک روزی باید زد که موافق
بود و اندر ساعت نخستین اندر روز خاصه در
محور را و اندر تدبیر استغفار بدار و سهیل یاد
کرده آمد که کدام روز کار در فضل کرمانه سهیل
شاید خورد و نه فصد شاید آن معنی نبردن
باب نگاه باید داشت و آن روز که رک زنند
دیگر روز طعام کمتر و لطیفتر باید خورد و چیری

نشان باید خورد و خاصه محروم را و از پس
و اسهال و از پس جماع و از پس سحر و رخ و از
پس ناکواریدن طعام و از پس میضه و از پس یخ
کاری که تن را گرم کند یا سبب آن تحلیل بسیار
افتد و مسام کشاده شود رک نشاید زد و اگر
ضرورت باشد میان اینها و میان رک
سه روز یا دو روز کم نشاید نیمش از رک زد
و هم پس از رک زدن و در جمله طعامی که قوت بسیار
دهد خون کباب و قلله خشک و مانند آن نباید
از بهر دو کاری که مقصود از فصد باز گرفتن
قوت خون باشد و طعام قوی مقصود باطل کند
و دیگر آن روز که فصد کند قوتها را معده و دیگر
اندامها حتی ضعیف شود و قوتها قوی باید تا طعام

۹۲
قوی را مضم کند چون قوت ضعیف شده باشد
و طعام قوی خورد و مضم بد باشد خلط بد تولد کند
و در حال کرانی و کسلانی بیدار آید و بعد از رک
زدن آسودن و غلتیدن صواب باشد لیکن
نشاید خفت از بهر آنکه کسلانی و ضعف آرد
و باشد که احتلام افتد و بر سر رک زفاوه بر
نشاید نهاد و هیچ عطر و خلخه نشاید مالید و اگر
سر رک گرم شود هر ساعتی باید کشاد و فاه
را بکلاب تر کردن و سرد کردن و باریستن
و مرطوب را پیش از رک زدن ریاضت معتدل
باید کرد تا حرارت برافروزد و رطوبتها بکدازد
و اما رگهایی که بیشتر زنده قیال است و اکمل
با سلیق و با بطی و صافن و جبل الذراع و سلیم

و مابض و عرق النساء و سررکی را منفعت دیگر
اما فصد قیعال علتها، سپرد چشم و منی و کام و لب
و زبان و دندان را سود دارد **و فصد الجبل**
علتها، سحر تن را سود دارد **و فصد البلیق**
علتها، جگر و سپرز و ذات الحنب و ضیق النفس و
شوصه و درد ما، سرین و زانو و ساق و قدما
سود دارد **و فصد اسلم** و نبال با بلیق است
از دست راست درد جگر را سود دارد و از
چپ درد سپرز را سود دارد و خداوند کرو
خارش را سود دارد **و فصد جبل الذراع** اندر
دستها بارک با بلیق است و اندر بعضی با الجبل منخه
است و برزند الا علی نهاده است نزدیک خفه
دست و اندر کتاب می گوید منفعت آن همچون

منفعت قیعال است و قیاسن طلا
این واجب میکند و همانا که این خلاف از
سهو ناشی نیست **و فصد صافن** خون را
از بالا فرو آورد و حیض بکشد و ریش زید
و ریش ران و زمار و خایه و قضیب را سود
و مابض اندر زیر زانو است بعضی طیبیان گفته
اند مابض شاخهاست و دبنال رکها که یک
رک شده است فصد آن درد احشا را و در
پشت را سود دارد و منفعت فصد آن
از منفعت صافن است و حیض بکشد و در
مقعد و بواسیر و درد رحم را سود دارد و
فصد عرق النساء درد عرق النساء را زایل کند
و در منافع دیگر بمنافع صافن نزدیک است **اما**

قیقال را بوزیب باید زد یا از پهناء او رتو
باید زد تا نیش از دیگر روی رک بیرون نشود
و بکرانه و تر و عصب و عضله و غشاء آن بر نیاید
و اندر زیر اکل عصبیت احتیاط باید کرد و
ر بوده باید زد و از درازا باید زد از بهر آنکه
بسیار بود که اکل در میان دو عصب باشد و
بسیلیق را در زیر او شریانست از موضع خویش
بکیسو باید برد و بوزیب باید زد یا از پهناء
و از درازا نباید زد و اگر از درازا رنجد باید کرد
و باشد که از هر طرف او شریان باشد و
از آن رک باید داشت و رک دیگر باید
و اندر بیشتر وقتها که بسیلیق را به بند باید کرد
و نشان وی آن باشد که بزرگ باشد مانند عدد

از بهر آنکه

و یا نخود یا مموار یا بدید باید بکشد و
تا تنگی مالیدن تا ممواری کم شود و دیگر
بار با بستن و اگر دیگر باره با دیگر دست
از آن باید داشت و با سیلیق و ابطی را
باید زد و هر رک دیگر که تخمین باد کرد نباید
بست و نشاید زد و با سیلیق را اولی تر آن باشد
که بیشتر نیش رنجد چنانکه نشش حجامت تا
با سلامت باشد و با سیلیق و ابطی را بسیار
باید مالیدن و آب گرم ریختن پس بستن و بند
بزرگ باید افکند و دست مقصود را رهاست
باید داشت چنانکه زاویه بغل قائمه باشد
و رک را با بهام فرو باید گرفت و نیش از
بالا ترک فرو باید برد و قصد اسلیم را سعد

باید بست و بوریب باید زد یا از درازا
و دست در آب گرم باید نهاد تا خون چنگ
باید برود و قصد رک صافن را از بالای
باید بست و کامی چند بروند و کروش از پنبه
در زیر پای نهند و پای بروی بافت رند تا
رک بید آید و از اصل رک دو شاخ بر دست
از دو جانب او و اصل میان سر و است
باید زد و قصد مابض را ساق باید بست و ران
چند کام باید رفت و چند بار فرو بایست
و برخاست تا رک بید آید و عرق النسا را
دستاری دراز بگیرند و یکسر بر میان معضود بندند
باقی را بر ران و ساق او می چند و می بندند
تا نزدیک اشتانک و چند بار فرو نشیند و برخیزد

و پای خروشتی نهند و فضا و برشت پای
خنصر و نبصر رک بجوید اگر یافت از خطا
شود و اگر نیابد از پیش شتانک از جانب
بجوید و نشان عرق النسا آنست که بروی چند
کره باشد و از درازا باید زد و از بهر آنکه از
دو جانب او عصب است و هرگاه که فضا
خطا افتد و سر نشین نباشد عصبی باز آید اگر دست
باشد و اگر پای اما سر کرد و کراز تو لگ کند همه
بروغن بوفش یا بروغن با دام حرب باید کرد
و آب کشیز تر و صندل سرخ و سفید و شامامی
صماد می باید کرد اگر قوت بر جای بود از دست
دیگر باید زد یا رک صافن باید زد و اگر آن
بر پای افتد از دست رک باید زد و هم از آن

جانب و اگر جراحت ریم کند جراحت فرام
باید کرد و رفاد نامبری باید نهادن چنانکه ریم
وضع می شود و اگر خطا از آن گونه افتد که رک نیک
گشاده شود و خون اندر بر پوست جمع شود
و جایگاه رک بهبود بود تا اثر آن زایل نشود
بدان دست هیچ کار ضرب نشاید کرد و هرگاه
که بهبودی کمتر می شود نشان سلامت باشد و اگر
بهبودی زیادت شود یا سیاه شود از دست دیگر
رک باید زد یا رک صافن باید زد و آن ضحاک
پیش ازین یاد کرده آمده است بر نهادن
و هرگاه که نیش بشریان باز آید در حال سر رک
بباید گرفت و دارویی که آنرا لازوق گویند
بر نهادن و بر زبر آن رفاده بر نهادن و بستن

محکم و دست را بر بالشت بزرگ نهادن و بازی
دست دیگر و پایی که برابر این دست مجروح
باشد بستن تا خون برین دست مجروح میل
نکند و اگر از بستن رنج رسد باید گشاد و باران
صفت لازوق بگیرند دم الاخوین و آنزوت
و شب سیم و قلعطار و افاقیا و جلتار و صبر
کنند از میریکی بگیرند مسکن صمغ عربی دو درم همه
بگویند و به بیرزند و بسعید تخم مرغ برشند
و آنرا با و بر خرکوش یا با قریخته یا با خانه عکبوت
یا کیزه بر جراحات و کردا کردن بر نهند و به بندند
و پس از ده روز برفق بکشند اگر خون ساکن
شده باشد باز به بندد و هر چند روزی میکشند
و بازی بندند تا معلوم گردد که جراحات بسته

و محکم شد و اندرین میان طبع مفسود و گناه
دارند تا نرم نشود و با عتدال باشد و نشان
رسیدن جراحته بر میان آنست که حرکت پرو
آمدن خون حرکت با نظام باشد همچون حرکت
بنض و در حال بنض ضعیف شدن گیرد و خون
شریان رقیق باشد و اشقر باشد و اگر کوش
بجراحت نزدیک باشد آواز خون اف اف
توان شنود و اما حجامت کو دکان و پیرانرا
بجای فصد باشد و بر هر عضوی که حجامت کند
آن عضو را پاک کند و با خون حجامت از گوشت
چربی خرج نشود و با خون فصد سیار خرج شود
کو دکان را تا از شیر باز نکند بی ضرورتی سخت حجامت
نشاید کرد و از پس همه تا ضرورتی نباشد نشاید

۹۸
از بهر آنکه ضعیف شوند و بران ضعیف بمانند
و بزرگوار پس از ششت سال حجامت نشاید
کرد از بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان علیه
و اولیتر آن باشد که روز چهار دهم و پانزدهم
فصد نکند و حجامت نیز و توقف کند تا نور
ماه نقصان گیرد و آن روز شانزدهم و سیزدهم
باشد از بهر آنکه ماه روز چهار دهم ممتلی باشد از
نور و اخلاط اندر تن حرکت کرده با و میل جاب
ظاهر کرده باشد و رکها، باریک و شاخه
رکها همه پر شده و اندران وقت خون نیک
صاف بیشتر آید و خلط بد کمتر و مرگاه بنور ماه
نقصان پدید آید خون صاف باز گردد و اخلاط
که با خون حرکت کرده باشد بسبب آنکه غلیظ تر

باشد باز پسته ماند و بدان زودی که خون صاف
باز کرد و باز نگو اندکشت بدین سبب با خون حجامت
اندر نقصان نور ماه خلط بد بیشتر آید

باب سیزدهم

اندر استغفار غمار دیگر استغفارها، دیگر معنی
نوع است اورا بول و عرق و مخاط که از سینه
آید و لعاب که از دهان و بن دندان آید و جماع
و استغفار غ بشیاف و استغفار بحقنه **فاما**
اورا بول باید دانست که سرطامی که خورده میشود
آزاسه مضم است مضم نخست اندر معد است
و مضم دوم اندر جگر است و مضم سوم اندر اندام
دیگر و از مضمی حزی بماند که قوت مغیره آنرا
تمام مضم کرده نباشد و اندر تدبیر حفظ الصحه تدبیر

اندر استغفار غمار دیگر

تدبیر دفع آن واجب است و سر فضل را طریقی
است که بدان طریق دفع شود دفع فضل نخستین
بقی بود یا باسهال و تدبیر آن یاد کرده آمد و
دفع فضل دوم با درار بول باشد از بهر آنکه
ان فضل اندر عروق باشد و سرگاه که ان اندک
باشد بداروی اورا رکنند دفع کنند و اگر بسیار
بداروی که آن فضل را اندر عروق از خون جدا
کند و باسهال دفع کند و تدبیر اسهال گذشته
است و تدبیر اورا بداروی اورا رکنند
اندر بخش علی اندر باب علاج عسر البول یاد
کرده آید **اما** منفعت اورا بول که باندازه
حاجت باشد بزرگست در دندار او در و پشت
و کمرانی و کلاهی و استسقا و بیشتر بیماری را

که از تری باشد زایل کند و افراط کردن اندر
ان پیم باشد که مثانه را ریش کند و تشکی علت
دیانتیس و دق و کدارش تن تولد کند **تدبیر**
ادر عرق بیاید دانست که عرق فضا مضم
سوم است و سم است و طریق دفع آن گذرنا
باریکست و ناپیدا که انرا مسام گویند بعضی اران
فضله بخارست که از همه تن تحلیل دفع شود و انرا
نتوان دید و بعضی شوخست که بروی پوست غایب
و اندر کرمانه پاک کنند و بعضی عرقست که سم بطریقی
مسام پرون آمد و اندر تدبیر حفظ الصحه و اندر
علاج بعضی بیماریها تدبیر عرق آوردن باید کرد
سبب است که هرگاه که بیماری عرق کند راح
باید و هوای گرم خون هوای کرمانه و رفتن

و ریاضت عرق آورد از بهر آنکه ریاضت از
اندر خون تن را گرم کند و فضا بکدازد و هوای
گرم فضا را سرون آورد و داروهای لطیف کنند
نیز تن را گرم کند و عرق آورد لکن اندر تدبیر حفظ
الصحه عرق آوردن بداروهای زیان دارد و عرق
و ریاضت کفایت بود از بهر آنکه این شاید
که داروهای تب آورد و عرق بسیار آورد و تن را
خشک و لاغر کند و پوست را درشت کند و
رطوبتهای اصلی را بکدازد و تحلیل کند و دق و
ذبول تولد کند **تدبیر مخاط** بیاید دانست که
مخاط رطوبت غلیظه را گویند که از سر برآید
فرو داید و از آمدن آن دماغ پاک شود و بیماریها
دماغی را که از اخلاط غلیظه خیزد زایل کند چون

صرع و سگته و مانند آن و از بهر حفظ صحت مرطوب
را و کسانی را که اندر دماغ ایشان بطوهرت باشد
تدبیر فرو آمدن آن باید کرد **تدبیر** آن غرغره
است و عطسه و سربسجارسر که و شراب که بر
سنگهای کرم حکاکنند داشتن است و بخارج
بابونه و فودنه کوبی سودمندست و حرق سینه
و سنبل و پیل و عظیمیا نرم بکوبد و بوی عظیم
مخاط فرو دآید و این تدبیر پس از استفراغ بداند
مسهل کنند یا بداروی که دماغ را و تن را
لخته پاک کرد. باشند تا باقی بدس طریق دفع کرد
شود **تدبیر لعاب** بیاید دانست که لعاب
آب غلیظ است که از کام و بن زبان فرو
و آمدن آن بوقت حاجت دماغ و چشم و گوش

و خلق و فم معد را سود دارد و از بهر تدبیر
حفظ صحت کاه کاه تدبیر رفتن باید کرد
خاصه اندر زمستان و خاصه مرطوب را
از بهر آنکه اندر زمستان بیشتر گردد **تدبیر**
بعاقرقها و میو بزرگ کوبی و مانند آن باشد
لخته بخایند و بغرغره کردن بسر که زیزی یا بارج
فیقرا و ابجابه با سقر و خردل و غرغره کردن
در کرما به یا اندر خانه کرم باید **تدبیر** استفراغ
بشیاف بیاید دانست که فعل شیا اندر استفراغ
ضعیف است و جز ماده را که بد و نزدیک باشد
نمی تواند آورد اگر چه ترکیب آن از داروهای قوی
باشد و منفعت آن در در پشت و کم کاه و جوا
آن باشد از بهر آنکه شخص خردی و بزرگی

شیاف در خور او باشد و از بهر مقصودی
بدارو ما باید ساخت که بمقصود لایق باشد
مثلاً از بهر کسی که تب آید و محروست از سگر
و بنفشه و عقونیا باید ساخت و از بهر طوب درد
بلغه سکینج و جاو شیر و مقل و اشق و مک مندوی
و تخم حنظل و رخیس و سوربخان و تخم کرفس و چند
بیدستر و قسط و زرنبا و و غمزروت و برک خدا
و ما میزمره باید ساخت **تدبیر حقنه فعل**
حقنه قوی تر از فعل شاف باشد از بهر آنکه عمقاً
بیشتر باشد و رونم تر و گرم باشد و کسی را که مایه
باشد که او را بدان سبب داروی مسهل نتوان داد
حون ضعیفی معده و تولد غشیان بسبب دارو
خاصه اگر امعا شغل را دفع نکند چنانکه باید مقصود

او از داروی مسهل تمام حاصل نشود و چنین
اشخاص را هیچ علاجی حون حقنه نیست و کسی را
که بر سر زخمی افتاده باشد یا اندر دماغ آماسی
و آفتی باشد حقنه سخت نافع باشد ماده را
از دماغ فرو دارد و بخار بر سر نغزستد حون دارو
مسهل و داروی حقنه گاه باشد که تا منع
و بیشتر تا رودهای باریک بر آید بدین سبب **سبب حال**
بر ریتی حقنه نباید کرد و شرتی که معدن را قوی
و مد باید داد تا دارو از معدن باز دارد و نگاه
باید کرد اگر حقنه از بهر درد کرده و کم گاه کنند
بیمار بقعا باز خسید و بر بالش نهند چنانکه سینه
او افراشته و سرین او نیز بر بالش افراشته باشد
و میان رشت بر زمین باشد و اگر از بهر در دماغ

میکند بیمار بر زانو خپد چنانکه سگم او آویخته
باشد و سر و سینه بر بالشی افراشته باشد و بیمار
خویش را نگاه دارد تا درین حال سوال کند و عطسه
و فوای میفتد و بپاید دانست که اگر در او حیثی
اندک باشد موضع نرسد و اگر بسیار بود پستی
نفع و پیواری بود و باشد که زحیه آورد و اگر
گرم باشد غشی آورد و اسهال خون آورد و اگر
سرد باشد باد گیرد و طبع تمام اجابت نکند و اگر
سخت غلیظ باشد رود و را الوده کند و مثانه
را زخمیت دهد و اگر سخت رقیق باشد سستی
اندازد و همه صفتهای معتدل باید و مقدار معتدل
پنجا، شغال باشد و سبوساب پخته و نظرون را
از شغل پاک کند و طبع حق در بار و غن ریت

همین فعل کند و اندر حقنه خداوند در و معده
و در اندامها و خداوند سپرز و خداوند سُد
و قونج صعب را از قنطاریون دقیق چاره نیست و طبع
و زیره و نرار سپند و تخم سداب سخت نافع باشد
و اندر بعضی حقنها از آب گاه چاره نباشد و سیا
باشد که سر کن کبوتر و فریون و جند بید پتر
مقدار دو درم سنگ در انگند و از بهر در و سر
بشیر غس و مالینجولیا و در چشم و در گوش از تخم
خطل چاره نیست و اندر حقنها خداوند بت را مک
و بوره بیان شاید کرد لکن از لعاب اسبغول
و آب سگر و آب طبع سفش و کشکاب باید کرد
و از بهر تب محرقه روغن کل با آب نیم گرم پامیرند
و حقنه کنند و از بهر سوزش و دما و ریش رود و دما

یعنی باریک

از طبع خشکانش و روغن کل کند و اندر هیچ
 حقه افیون و آب کشنه تر نشاید کرد و صبر
 در صبح حقه و شفاف نشاید کرد **صفت طلی که**
 بر شکم مالند طبع را نرم کند بکیرند روغن بید
 و موم زرد و دردی روغن زیت و موم روغن
 سازند و شوخ خانه مکس انگبین و قدری عصاره
 قشاحمار یا شیر شرم یا ستموینا یا شحم الحظا یا زهره
 کا و یکی ازین همه یاد و ماسه باین موم روغن بید
 و بر شکم طلی کند استغراق تمام کند و خداوند ترا
 که طبع خشک باشد یا در درون شکم آتس باشد
 و بدان سبب شکم فرو دنیاید روغن تازه با آب
 نیم گرم بزنند و بسیاری بر شکم و ناف و تنی گاه
 و پهلوهای مالند تا پسکی تا طبع نرم شود **تدبیر جماع**

باید دانستن که جماع نوعیت از استغراق
 طبع و از جمله سببهاست است که هر گاه
 چندان اتفاق افتد که باید و چنانکه باید و
 آن وقت که باید سبب تندرستی باشد و هر گاه
 که برخلاف این بود سبب بیماری باشد از هر
 هر گاه او عیبه منی پر شود طبیعت بدفع آن محتاج
 گردد اگر آن کار کرده شود استغراق طبعی باشد
 و مردم سبکی و نشاط یابد و اندیشه های بد و
 و سواس و قوت عشق بدان زایل شود و اگر
 این اتفاق نیفتد اندر همه تن کرافتی بدید آید
 و باشد که منی اندر جای خود گرم شود و بخارا
 بدل بر آید و بدان سبب تبها تولد کند و باشد که
 بخارا آن بدماغ بر آید و سواس و مالخو لکیا و

استغراق

و خیر کی حشم و خفقان بدید آرد و ببايد داشتن
که تولد منی از خونی است که غذاها را اندامها
اصلی را شاید و آن در بایست ترین خون
باشد اندر تن و بدن سبب است که سرگاه که دم
جماع فرو نر عادت کند تن او سرد و خشک
ضعیف گردد نه پنی که چون مردم اندر جماع اسراف
کند جمله منی که از وی جدا گردد و نچاه در مسکب
یا نباشد و اگر فصد کند و دوست درم خون
برون کند در وی آن ضعف نیاید که از جماع
این دلیلست بر آنکه منی در بایسته ترین خون
اندر تن و سبب آنکه جماع ضعیف کننده است
آنست که او عیة منی بدو یاسه مانع جماع ^{کرد}
اگر بیشتر احماح کند خون برون آید و آن خونی

که غذاها را اندام اصلی خواهد شد و سرگاه که
ان غذا خرج شود مدتی دراز باید تا عوض آن
بجای باز آید بدن سبب است که اثر جماع بیشتر
است و جماع بر کرپسکی و از پس ریاضت
و از پس قه و اسهال و از پس کرمانه تن خشک
کند و حرارت غری را کم کند و حشم تا ریک
پای ضعیف کند در جمله از پس سرسبی که تحلیل
کند خون شادی با فراط و پخوانی با فراط و مانند
سخت زبان دارد و از پس امتلا از طعام
در و بند ما و سستی عصبها و سده و ضیق نفس و دما
و رعشه و استسقا تولد کند و اگر در حال جماع
سرما در پشت آید یا بالذت جماع رنجی باید
از اندامهای او بوی ناخوش آید نشان آن

که اندر تن او خلطهای بدست از جماع دور
باید بود و تن را از خلط بد پاک باید کرد و بپا
داشت که خداوند مزاج کرم و تر اندر جماع قوی
باشد و مضرت بر او کمتر بید آید و خداوند مزاج
کرم و خشک هم قوی باشد لیکن اثر خشکی در وی
بید آید و لاغ شود و چشم در وی فرو شود و خداوند
مزاج سرد و تر و سرد و خشک سرد و ضعیف باشند
و مضرت زود اندر سرد و بید آید و الله اعلم بالصواب

باب چهارم

اندر تدبیر اعراض نفسانی
و غم و لذت و خشم و آئینی و ترس و خجسته
و اندیشه کارها مهم و علما باریک و امید
و نومیدی و سر یک را در تن مردم اثر نیست

اندر تدبیر اعراض نفسانی

طاهر فرون از اثر طعام و شراب و فرون
از اثر خواب و بیداری و حرکت و سکون
و غیر آن از بهر آنکه طعام و شراب و دارو
که مردم خورند هیچ قوی تر و اثر کنند تر از
زهر نیست و بیشتر زهرها تا اندر تن مردم قرار
نگیرد و حرارت او اندر تن اثر نکند مضرت
فعل آن بید نیاید و اعراض نفسانی اندر حال
بی مهلت اثر نکند نه پنی که اندیشه که بر دل کسی
نکند و سخنها و خبرهای خوش و ناخوش که بشنود
در حال اثر آن برنگ روی او بید آید و حرکت
و سکونت او دیگرگون شود پس معلوم شد که
اثرهای اعراض نفسانی فروتر از آن دیگر است
و از اعراض نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند و

اخلاط و از و اح را در حرکت آرد چون خشم و شای
و لذت و امید و اندیشه و کارهای مهم و بعضی
سر و کشته است چون ترس و غم و ناامیدی
و کرم کردن خشم قویتر از کرم کردن شادی است
و دیگر اعراض و سر کردن ترس قویتر از سر کردن
اندوه باشد و خشم که باندازه باشد خون را
و قوت روح را و حرارت غیزی را اندر تن بکشد
و خشم عظیم صفر اجنبیاند و رنگ روی را بگرداند
و زرد کند و مردم محرو را زیان دارد و مرطوب
مردم مبرود را سود دارد و شادی باندازه روح
را و حرارت غیزی را اندر تن بکشد و در کنگ
روی برافروزد و فربه کند و بدین سبب است که
بر مردم شاد کام اثر پیری کمتر بدید آید و هرگاه

که کار شاد کنند پیش آید دل لطیف گشاده شود
و طبع خواهد که بدان حال نزدیک باشد و اگر
آن بیشتر کند و اگر شادی از حد بیرون باشد
دل تمام گشاده شود و روح و حرارت غیزی
از بهر استقبال و طلب تمامی آن حال خویش را
بیرون افکند و دل همچنان گشاده بماند و غشی افتد
و باشد که بدین سبب بمناجات هلاک شود و اندوه
و ترس خون را و حرارت غیزی را بقعر تن گزیند
از بهر آنکه طبع خواهد که از آن حال دور باشد
و از بهر آنست که رخساره غمین نزد باشد و اگر
اندوه و ترس از حد گذشته باشد حرارت عمده
اندر بدن دل باز گردد و دل فرام آید و حرارت
اندر وی خفته شود و مناجات میرد و مردن مناجات

بسبب اندوه و ترس کمتر از آن باشد که بسبب
شادی بزرگ از بهر آنکه حرکت روح بسبب شادی
بسوی پروست و بسبب اندوه بسوی اندرون
و حرکت شادی ناگاه باشد و پیکبار و حرکت اندوه
آهسته تر باشد و بحالت نیز خونا و حرارت را
بکستر اند و لختی رطوبت را فرو گذارد و تحلیل کند
و از بهر آنست که درین حال روی سرخ شود و
عرق روان گردد و باخ روی زرد شود از بهر آنکه
حرارت لختی تحلیل پذیرد و منفعت ایمنی و امید
نم چون منفعت شادی معتدلست و مضرت نمید
نم چون مضرت اندوه و خالی بودن از اندیشه
خاطر را پراکنده کند و همه قوتها و حرارت غیری را
ضعیف گرداند و رنگ روی بگرداند و بیماریها

زیادت کند چنانکه دل مشغولی و اندیشه
کارها مهم از اندیشه دردناک و بیماریها مشغول دارد
تا کمتر دل در آن بندد و برایشان سبکتر شود
و بدین سبب است که سفر کردن و شهرها و کارها
عجب دیدن از بیماریها، عسیر و از وسوسه عشق
برماند و اندر علاج **عشق** مسیح کاری سودمند
از اندیشه کارها، مهم و از شرم کسی که لختی از وی
حشمت دارند نیست و مسیح زیبا کار تر از سگای
وی اندوهی نیست اما **علاج هشتم** بشهرتها خند
کنند و بعد از آن سخنان خوش و حکایتها بخند
و بازیها، عجب حاضر کردن دوستان **اندوه** و **علاج**
و ترس امیدهای قوی و سماع خوش با و از نا بلند
و بشراب و بغفرات کرم و اندر علاج **اعراض**

طریق دیگرست و آنرا علاج روحا گویند و آن
حنان باشد که مردم ممت بزرگ دارد و در سر
پیش آید از شادی و لذت و اندوه و ترس
خوش شدن و آری کند و اندران حادثه چشم حقا
نکرد و قدر آن حادثه کمتر از آن نند که شاید که
بدان سبب تغیری در وی بید آید و اگر نه
تغیری بید آید ظاهر نکند و از دوست دشمن
پوشیده دارد تا بدن سبب طریق نیک بدکار
دیدن و کشیدن عادت کند تا حوادث
تغیر احوال در وی اثر ظاهر نکند

باب پانزدهم

اندر تدبیر مزاج پیران مزاج پیران سرد و خشک
و سرگاه که مردم به پیری رسند همه تدبیرهای ایشان

اندر تدبیر مزاج پیران

یکرمی و تری باید که میل دارد چون کرمانه و
مالیدن با عدال بر و غنها، کرم و خوشبوی
چون روغن سوسن و روغن با سمین و عطرهای معتدل
و شراب صرف بمقدار معتدل و اندر بستر نرم
غلطیدن و ریاضت اندک کردن و شادمانی
و خوشدلی حبستن و از هر چه مزاج پری دارد
اندوه و ترس و عطرهای سرد و خون کافور و
و از طعامهای ترش خوش را دور باید داشت
و بیاید و نیستن که سوای بد و بخار را بد و بیاید
ناخوش و دود و عیار همه اندر پیران اثر کند زیاد
از آنکه در دیگران خوش شدن از این همه نگاه باید داشت
و غذا بتغاریق و اندک باید خورد و اگر کسی را
معدن احتمال کند بیکبار طعام بخورد روا باشد

و طعام پس از آنکه اگر کرم به پیرون آید موافق تر
باشد و طعام خورد و اندر کرم به نشاید رفت و طعامها
غلیظ که سودا فراید نشاید خورد و چهره مانیز چون
و غیر آن نشاید خورد مگر وقتی که در معد زطبت
کرد آمد باشد بر سپیل علاج روا باشد و شیر سود
دارد اگر در معد ترش نشود و باد نکند بدین سبب
کرنج بشیر با عسل یا با سکر سود دارد و کرپسکی
سخت زیان دارد و اندر معد و امعاء پیران
رطوبت بسیار گردد آید گاه گاه حاجت بنرم دانه
طبع آید و بعضی مردمان که اندر پیری طبع خشک تر
باشد قلیه کنند با روغن زیت یا با بکامه پیش از
طعام بخورد طبع نرم کند و اگر کرنج در مسک بسفایج
با دپته برک کرنب بپزند و بیالایند و مقداری

تخم معصف و بلبلاب اندر آب و عک بپزند
و با بکامه و روغن زیت بخورد اجابت تمام کند
و پنج در مسک بسفایج با یکدسته برک کرنب بپزند
و بیالایند و مقداری تخم معصف پاک کرده و کوفته
در وی بجوشانند طبع را نرم کند و دو درم عک
البطم یا شکر کوفته بخورند طبع را نرم کند و آب
پاک کند چهار درم مسک افتمون با چند دانه انجیر
و لحی مغر تخم معصف بکوبند نرم و بخورند اجابت
تمام کند و انجیر خشک اندر مار العسل غشته
پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و هر وقت
این مبینات بکاری دارد تا طبع یا یک چهره خو
نمکند و تا ضرورت نباشد فصد نکند و طعام
پیران کوشته به و شور با ی کندم ورشته و مانند

با دارچینی اندکی رخیبل بر نهاده و اندر فصل سرما
ترتاق بزرگ و مشرودیطوس بکار دارد و نافع آید ^{اشا}

باب شماره دوم

اندر تدبیر مسافران سر که غم سفر دارد پیش از آنکه
بسیرون شود هر چه داند که اندران سفر خواهد بود
چون کم خوابی و تشنگی و کرسنگی و گرما و سرما و ^{طعامها}
مسافران پیاده رفتن و مانند آن اندک اندک
خوباید کرد مثلا اگر گرما باشد از عادت تنعم و گرما
از خوشتن بازداشتن دست بیاید داشت ^{اگر}
وقت سرما بود جایگاه گشاده نشیند تا با هوای ^{صحرا}
خو کند و ریاضت و حرکت فرون از عادت کند
و نخست فصد کند یا با داروی مسهل تن پاک کند
و چون سفر سرور شود ممتلی برستور نشیند و طعام

اندر تدبیر مسافران

خوردن بوقت فرود آمدن بمنزل افکند و تا
بوقت برنشستن معده خا دارد تا اندر راه با
حاجت نیاید از بهر آنکه آب طعام را اندر معده
می جنباند و سنگم بدر آورد و اگر اندر کرما نشسته
شود سه در مسنک تخم خفنه کوفته با سرکه بخورد
و آب نمزوج با سرکه تشنگی زایل کند و پیوسته
سر از آفتاب پوشیده دارد و هنگام برنشستن
شرابی سیت جو آب سرد بخورد و اندر منزل غن
بنفشه بناف و کفای و عضلها اندر مالده و به
بر کشد و اگر با دسموم آید بینی و دهن بشوید
دارد و بران رنج صبر کند و پیاز پاره کرده اند
دوغ آغشته خورد و آن ^{و آن} دوغ بپاشد
در روغن سفید به بینی بر کشد اگر کسی را سموم نرسد

اب سرد بسیار بر دست و پای او بیايد كحيت
وروعن كل و آب بيد و كلاب بر سر او نهادن
و او را در آب سرد نشاندن و بر ك خفه و كوك
و خیار و مانند آن آنچه بدست آيد متدازي بخورد
و آب مضغه كند و ميريزد و اگر چاره نباشد خرعه
می خود و اگر تب نباشد شیر و دوغ سخت موافق
باشد و اگر کسی اندر راه سرما يابد چون بمنزل رسد
زود پیش آتش نبايد نشست ليكن بتدریج خویش را
بجابه گرم بايد كرد و دست و پای بروغن زیت
یا بروغن فریون یا بروغن قسطا گرم کرده چوب
بايد كرد و اندر طعام سیر و روغن كاوشیر بايد كرد
و اگر روغن كاوشیر نخورد سه پاله شراب صرف بايد
تا سرما باز دارد و روزی سه مرتبه بخانه بايد نشست

اگر بعضی آب شراب خورد موافق باشد و
سرما زده را يكدر مسك انجی خوش اندر نیم من شراب
یا ماه العسل حل كند و بدسند و سكاهم بر شستن
پیش آتش نبايد رفتن البته و مای را بروغن پیون
یا بروغن بازو بماند یا بسیر یا بقطران و لختی موی
بر بر انگشتان پای نهد و بجا غذا ندریچد یا تا
بریچد یا جوب و موزه فرو كند از سرما سلامت
باشد و موزه بايد كه مای اندر وی جنبان باشد
و اگر کسی را پای سرما يابد شلغم بجوشاند یا بر ك
كرب یا شبت یا بابونه یا انجیر خشك و پای اندر آن
نهد و بهتر كاری آنست كه پای اندر برف گیرند
تا سرما از وی پروان آید و پیش آتش نبايد رفت
البته و اگر مای رنگ بگرداند بايد آرد و پای

و پای اندراب کرم باید نهادن تا خون تمام
برود پس کل ارمنی اندر سر که و آب حل کنند و طی
کنند و اگر پای سیاه شود یا سبز شود نشان
پوسیدن و تباه شدن باشد و آنکه جدا کنند
چاره و تدبیری نباشد **لعل** اسبغول یا شیر زمان
و سفیده تخم مرغ با کثرت حل کرده یا صمغ عربی بروی
طلا کردن اثر باد و افتاب از وی باز دارد و پیاز
بسر که و سیر سر که مضر است آنها باز دارد و کونیه
سود دارد **تدبیر** آبهای مختلف اندر جایگاهش
گفته آمد است روغن شبت و بابونه اندر عضلهها
مانند ماندگی ببرد و از ریشها پرنسیر باید کرد
و مسافر در یاخست که در کشتی نشیند باشد که قی
آید باز نباید بستن تا خود بیاراند اگر بسیار شود

باز باید داشت و شراب فودنه و مانند
آن و آبی و انار و عدس و غوره کخته فم معده
قوی کند خاصه اگر فودنه خورد تمام شد نصف
از کتاب تدبیر حفظ الصی

مقاله دوم

از بخش نخستین اندر تقدیمه المعرفه این مقال
شتمست بر شناختن بیماری و نبض و بحر ان
و این نوع هفت بابست و شناختن نشانهها
سلامت و امیدواری و شناختن عللها که
دیگر زایل شود و شناختن حالها که در تن مردم
بدید آید و نشان بیماری باشد که خواهد بود

باب نخستین

در شناختن بیماری طریقتی شناختن بیماری

در شناختن بیماری

آنست که نخست از علم منطبق جنس و نوع و فصل
و خاصه را معلوم کنند و عرض را نیز و جنس را قسمت
کنند و نوعهایی که در زیر آن باشد یک یک بخوبی
و فصل هر نوعی یعنی آنچه هر نوعی بدان جدا از دیگر
یک می شود و بشناسند و نوع باز پسین بدست
آرند و نگاه کنند تا هیچ نوعی از میان فرو نکند
بدین طریق جنس و نوع و خاصه و عرض جاری شود
شناخت و بر حقیقت هر چارایی که باشد واقف توان
شد **اما جنس بر دو وجه بود** یکی جنس الاجناس
که زیر آن جنسهای بسیار باشد چون جسم که در زیر او
جاد و نبات و حیوان در آید آن هر سه تقیاس
یا جنس انواع باشند و این را جنس الاجناس
الا علی نه گویند و دوم جنس خاصه است از

جاد و نبات و حیوان که انواع جنس الاجناس
گویند هر یک بقیاس با انواع دیگر که در زیر
هر یکی است چون حیوان که در زیر آن مردم و
دیگر انواع جانوران در آید اینجا حیوان جنس
خاص باشد و مردم و اسب و دیگر جانوران هر یک
نوعی باشد اندر زیر حیوان پس جنس نامیست که
بر خیزد افتد که بنوع و بمعنی از یکدیگر جدا باشند
و نوع نامیست کلی و ذاتی که بر اشخاص سیاق
افتد بعد از یکدیگر جدا باشد چون نام مردم
که بر زید و عمر و افتد و زید و عمر بنوع یکی اند و
و عدد از یکدیگر جدا اند و فصل خاصه از نوع است
نامیست کلی و ذاتی که بر نوع افتد و هر نوعی بدان
از یکدیگر جدا شوند چون باطنی که مردم بدان از

از دیگر جانوران جدا شوند و خاصه خاصه از
فصلست و نامیست کلی نه ذاتی لیکن عرضی
چون ضاحک و کاتب مردم را و عرض عام
صفیست نه ذاتی و اندر بسیار چیزها که ^{بمخالفت} انواع
موجود باشد چون سپیدی در برف و پنبه و مانند
ان و مثال با رختن جنس و نوع و فصل خاصه
و عرض بیماری آنست که مثلاً مدی را تب
طیب گوید که تب بیماریست و بیماری حسن
اعلاست و بیماری را علاج باید و تب بیماری
کرم است علاج پیکری سرد باید کرد و بیماری کرم
جنس خاصه است از بهر آنکه بیماری سرد باشد
و کرم باشد و در زیر بیماری کرم تبها کرم و اما
کرم و در سرد کرم و غیر ان در آید این همه ^{عسل} انواع

که در زیر بیماری کرم که جنس خاصه است
در آمدن است و در زیر سر نوعی از انواع آید
چنانکه در زیر تب کرم تب غب خالصه و تب
مطبقة و تب محرقه و تب بکروزه و تب دق
و در زیر سر نوعی انواع دیگر در آید چنانکه در زیر
تب غب خالصه و غیر خالصه و شط الغب ^{در آید}
و اندر زیر تب دق راستینی و دق مشیخی اندر
آید و سر نوعی را فصلی دانست و خاصه است
و بفصل دانست از دیگر انواع جدا شود چنانکه فصل
ذاتی غب خالصه آنست که مکر و زتب آید و
دیگر اثر تب نباشد و فصل ذاتی غیر خالصه آنکه
مکر و زتب آید و روز دیگر اثر تب باشد و فصل
شط الغب آنست که مکر و زتب سخت قوی باشد

و روز دیگری باشد ظاهر لیکن آهسته و ^{صفا} ^{حالی} باشد که یکنوع را باشد و روا باشد که کاسه
باشد و کاسی نباشد لیکن هرگاه که باشد خزان
نوع را باشد خون تنگی دمان که اندرتب صفای
باشد و عرض ^{حالی} باشد که بتبع بیماری بدید
خون صداع و یحوا اندرتب صفای ^{طین} بدین
غیب خالصه را از نمه بیماریها کرم و از نمه ^{انواع}
بها کرم جدا توان کرد و بتوان دانست که این
بیماری تبیت که سبب عفونت ماده است
و آن ماده صفر است و علاج آن ^{استفاد}
صفر است و تسکین حرارت هرگاه که طبیب
و نوع و فصل و خاصه و عرض بیماری بدین ^{طریق}
و بدین ترتیب جوید روز و بر بیماری علاج واقف ^{کرد}

و اگر از آن طریق غافل باشد ممکن نیست که بر
بیماری واقف شود و علاج تواند کرد

باب دوم

اندر شناختن نفع. نفع پخته شدن ماده
بیماری است و هرگاه که قوت مغیره بر ماده
بیماری چیره گردد و آنرا بپزند و شایسته
آن کرد اند که طبیعت دفع تواند کرد و چنانکه
خاکله اندر ذات اجنب بسر فیه رطوبتی برآید
بقوام معتدل و برنگ سفید بزدی گراید
باسانی برآید و ناخوش بوی نباشد نشان ^{نفع}
تام باشد و اگر بقوام رقیق یا غلیظ باشد
و برنگ سفید یا کبود یا سبز و بوی ناخوش
نشان تباهی و عفونت باشد و خطری که باشد

اندر شناختن نفع

پیش از بید آمدن نفج باشد و چون اثر
نفج بید آید بیماری اندر نقصان افتد
و از خطر بگذرد و از بهر آنکه پس از نفج اندر
خطر نیست و نباشد مگر خطایی کرده شود و اگر چه
نفج نشان سلامت است بید نیامدن نفج
نشان هلاک شدن نیست از بهر آنکه بسیار
بیماریها باشد که در از کرد و اثر نفج نباشد
و بیماری اندک اندک زایل شود لیکن اعتماد
بر قوت باشد اگر قوت بر جای بود امیدوار
بود و اگر قوت ضعیف بود حال بیمار بد باشد
و حال خداوند تب اندر تب همچو عضوی
که اندروی آماس باشد که چخته خواهد شد
مخفا که درد آماس این روز قوتیر باشد که چخته

شود و تبها نیز آنروز که ماده چخته شود کمتر
بود چون چخته شد تبها آهسته تر شود بدین
سبب است که غایت قوت بیماری تا بید
آمدن نفج بود از بهر آنکه حال تب و حال ماده
تب همچون حال آماس است و تا اندر آماس
ریم سفید و هموار تولد نکند آماس چخته نشود
و اندر تبها نیز تا رسوب اندر دلیل چخته و هموار بد
نیاید ماده تب اندر رکها چخته نباشد و رسوب
باید که هموار بود و از رس نفج ایمنی از خطر بیماری
باندازه اثر نفج باشد و هرگاه که اثر نفج
تمام بید آید بیمار از خطر بیماری تمام پرو
آید و در ازی و کوتاهی بیماری باندازه زود
و دیری نفج باشد و نشان نفج ناقص و نفج

تمام است که مثلا اندر بیماری سر چون
 سر سام و زکام رطوبتی نیز و سوزند پالود
 که در نشان آغاز نفع باشد و اگر بران ماند
 نفع ناقص است و اگر قوام آن معتدل شود
 و زکام سفید بود زرد قوام گردد نفع تمام باشد
 و همچنین اندر در چشم اشک رقیق و گرم نشان
 آغاز نفع باشد و اگر معتدل تر نشود نفع ناقص
 و اگر ماندگی باز آید و معتدل شود و رص کند نفع
 تمام باشد و اندر بیماری سینه همچنین و اند
 ذات الجنب نفع رقیق نشان نقصان نفع
 باشد و نفع معتدل و آسان و زرد قوام نفع
 تمام باشد و اندر دلیل نفع تمام و ناقص از
 سه وجه باید جست اما نشان خامی آنست که

سر چید سفید تر و رقیق تر باشد از نفع دور
 باشد و نشان نفع کمی آنست که از پس سفیدی
 زرد شود یا از پس رقیقی غلیظ شود و هم بران
 ماند و رسوب کند آن نشان آغاز نفع باشد
 و دوم آنست که اندرین قاروره یا بر سر
 یا در میان آب رسوبی رسوبی هموار همچون
 بید آید نشان ناقص باشد و سوم آنست که
 رسوب سفید و هموار و پیوسته اندرین قاروره
 پدید آید نشان نفع تمام باشد و سر کاه که نفع
 ناقص باشد بکران هم ناقص باشد و بیاید آنست
 که رسوب ظاهر اندر قاروره بیماری باشد که
 فربه و تن آبادان باشد و طعام خورد و اند
 قاروره بیمار آن خشک اندام و لاغر و اندک

ابری

نفع

خورش رسوب اندکی باشد یا خود نباشد
و ظاهر نشود نشان نفخ و قوت بیمار از رنگها
و حالها دیگر باید جست و اسد اعلم بالصواب

باب سوم
اندر شناختن بحران اندر لغت یونانی
نشان
لفظی است سگافته از چهره شدن خصمی بر خصمی
از بهر آنکه همچنان که دو خصم مدتی میکوشند تا بر
یکدیگر چگونه دست یابند و هرگاه که دست یابند
اندر وقت کار بکند و مهلت ندهند چنانچه
بیماری و طبیعت برسان دو خصم با یکدیگر نمی
کوشند در آن مدت تا ماده پخته گردد و طبیعت
دست یابد اندر حال نشان قوت طبیعت پیدا
گردد و بحران نیک بید آید یا طبیعت عاقل

اندر شناختن بحران

ایده و بیماری مستولی گردد و اندر حال عاجزی
طبیعت ظاهر گردد پس معلوم شد که بحران
تغیر بیماری است از حالی بحال بهتر یا بدتر و
بحران شش گونه است یکی آنکه طبیعت بیماری را
بیکبار دفع کند و آنرا بحران تمام و نیک گویند
و دوم آنکه طبیعت بیکبار عاجز آید و بیمار بکبار
هلاک شود و این سرد و اندر بیماریهای حاده باشد
و معنی حاده زود گذشتن بود سوم آنکه طبیعت
اندر اندک ماده را می پزند و بعدتی تمام پزند
و دفع کند آنرا تحلیل گویند چهارم آنکه طبیعت
بدریج ضعیف می شود و ماده خام می ماند پس از
مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و بیمار هلاک گردد آنرا
ذبول و کاشش گویند و این سوم و چهارم اندر بیماریها

در از باشد که طبیان فرمونه کونند پنجم آنکه اگر
مرکب باشد و آخر سلامت یابد و انجان باشد که
نخست بحرانی کند سره لیکن ناقص باشد و باقی
اندر مدتی تمام کند از جمله بحر آنها نیک باشد
ششم هم مرکب باشد لیکن نخست بحرانی کند بدو ناقص
و قوت بسود و آن بدتر از ضعیف می شود تا
تمام ساقط شود و آن بحر انجم و ششم نه از بیماریها
حاده باشد و نه از جمله فرمونه و این روز که بحر ان
تمام خواهد بود اندر بیمار اضطراب عظیم باشد و
که بحر ان ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد و بسبب
اضطراب قوت کوشیدن طبیعت باشد با ماده
بیماری و هرگاه که طبیعت بیماری را بیکبار دفع
کرد بسیار باشد که ماده را از اعضا در ریه دفع

70 دفع کند و از اعضا دفع دیگر دفع نتواند کرد این
بحر ان اشغال کونند و مثال این همچون پادشاهی
که شهر نگاه دارد و نواحی بدشمن باز گذارد و بحر ان
اشغال بسیار گونه باشد بعضی نیک باشد و بعضی
آنچه نیک باشد بر قانست و گروهبان و قوت با
و آنچه بد باشد آمار است و خراج و دبیله
طاعون و ناز پاری و نملک و آبله و خواره و خاق
و برص و غده و داء الفیل و دوالی و لق و شج
و درد پست و درد سیرین و زانو و اگر چه بیماری
درین علته زایل شود مدتی درین علته بماند و باید
که فرمونه کرد و توقع بحر ان تمام از قوت قوی
و خلط رقیق نماید کرد و اگر قوت قوی نباشد
و خلط غلیظ باشد بحر ان اشغال توقع باید کرد

و بجران ماده رقیق برقی باشد و بجران معتدل
بر عاف یا باد را بول یا باسهال یا بقی و بجران
پارها، سرخا ط باشد یا بد معه یا بصدید که از
کوش بیالاید و بجران بیماری التهای دم زدن
بنفت باشد و کشادن خون بواسیر اندر
بیماریها بجران نیک باشد خاصه کسی را که عادت
بوده باشد و بهتر است و تمام تر بجرانها را
است پس اسهال پس پی در اربول پس عرق
و باید دانست که همه بیماریها را ابتدا است
و زیاده شد نیست و این وقت تراید کوشند
و بغایت تمامی رسید نیست و آنرا وقت انتها
گویند و نقصان کردند است و آنرا وقت انحطاط
گویند و بجران تمام جز بوقت انتها نباشد و مرکب

هم اندر وقت ابتدا و هم اندر وقت تراید
و هم اندر وقت انتها باشد و مرکز وقت
انحطاط نه بجران باشد و نه مرکب و بجران که
اندر ابتدا بیماری باشد هلاک کننده باشد
و آنچه اندر وقت تراید باشد اگر نیک باشد
ناقص باشد و اگر بد باشد اندر ان بجران بیمار
سخت بد حال باشد آنچه اندر وقت انتها بود
تمام باشد یا یکبار بیمار از خطر بیرون آید یا یکبار
بیماری مستولی گردد و طبیعت عاجز آید و بیمار
هلاک شود و بجرانی که اندر روزها بجران باشد
امیدوار بود و سرخه پیش از روزها بجران باشد
نشان آن باشد که ماده بیماری سخت بدست یا
سخت بسیار است و طبیعت از گرانباری بدی

ماوه مضطرب شده است و از بهر اینست
که هر وقت که نشان آن باشد که روز چهارم
بحران خواهد بود و پس زود تر از آن بحران
کند این روز که حرکت بحران بیدار آید از جمله
روزها بحران باشد خون روز یازدهم نشان آن
باشد که بحران اگر نیک باشد نقص باشد از بهر
آنکه سبب زودی حرکت بحران بی طاقتی و
اضطراب طبیعت باشد و هم بدین سبب است که
اندر بیماریها با سلامت بحران اندر وقت خوش
باشد از بهر آنکه طبیعت بی طاقت و مضطرب نشود
علی الجمله حرکت بحران پیش از وقت آنهاست
بیماری و بی طاقتی طبیعت بود یا سبب پرونی
طبیعت را بی شکام جنباند خون و عضی از اعضا

اگر

سالمی یا طعامی و شرابی نه بوقت و لایق و
هرگاه که روزی که بحران نیک توقع کند
علامتی بیدار آید سخت بد باشد و بسیار است
که روزگار بیماری بعضی روزها بحران باشد که آنرا
ایام الباحوریته گویند و بعضی روزها خرد کننده
که بحران خواهد بود و کدام روز خواهد بود
آنرا ایام الالذار گویند و بعضی روزها در میان
این روزها باشد که نه روز بحران باشد و نه خرد شده
باشد از بحران آنرا ایام الواقعه فی الوسط گویند
و بحرانها را حرکت قوی اندر چهاردهم باشد تا
روز بیستم که بدان نزدیک باشد پس هر روزی که
پیستر باشد بتدریج قوت بحران ضعیفتر باشد
تا تمام حیل روز محصل این سخن است که بحرانها

و قوی تر روزیتم باشد و آنچه از پس سیم باشد
آهسته تر باشد و بوقت راط از پس چهل روز
میج روزی را روز بحر ان ششم ده است
مکر روز ششم و روز ششادم و روز صد و سیم از هر
وقت بحر آنها بیستگانی تا صد و بیست روز
باشد لیکن این نادر باشد پس طمر نشود
و باید دانست که بعضی بحر ان هر چهار روزی
و بعضی هر هفت روزی و بعضی هر بیست روزی
و قوت بحر ان چهارگانه است تا بیست روز تمام باشد
و از پس سیم ضعیفتر باشد لیکن از ان پس
نبود که از جمله روزهای خردمند باشد
و قوت بحر ان هفتگانی تا چهل روز باشد
و پس ضعیفتر باشد پس قوت بحر ان بیستگانی

باشد تا صد و بیست روز و از پس صد و بیست
روزی بحر ان یا از پس هفت ماه یا از پس هفت سال
یا از پس چهارده سال یا از پس بیست و یک سال
و بحر ان همه بیماریها، حاد و بیشتر اندر روزها
طاق باشد بدین سبب است که بحر ان تب غبار
روزی یا زده شش از ان ششم دارند که در چارم
و اندر بیشتر روزها همچون عدد روزها
بحر ان باشد مثلا هفت دور غبار همچون
نوبت محرقه باشد و اندر بیماریها، مزمنه عدد
ماه و سال همچون عدد روزها، بیماری حاد بود
مثلا اندر تب ربع سودا و بلغمی هفت ماه همچون
هفت نوبت غبار باشد و روزهای خردمند
از بحر ان بیماریهای مزمنه رسم بر قیاس روزها

خبر رسیده از روزهای بیماریها، حادثه باشد
و اندر بحر آن بیماریها، فرمونه نیز تقدیم و تاخیر
افتد چنانکه اندر بحر آن بیماریها، حادثه افتد
چنانکه یاد کرده آمد و روزهایی که بحر آنها، بی وقت
اندر آید الا یام الواقعة فی الوسط کونید و این
روز سوم است پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم
اما بحر آن روز چهاردهم سرگاه که از وقت خود
بگذرد یا روز سوم آید یا پنجم و بحر آن روز نهم
از وقت خود بگذرد روز هفتم آید یا روز یازدهم
و از ایام الواقعة فی الوسط روز نهم قویتر است
پس پنجم پس سوم و روز سیزدهم ضعیف و روز
ششم نیز بحر آن کند و سرگاه که اندر بیماریها
روز نخست اثر نفع بدید آید بحر آن روز چهارم

باشد و اگر بیماری سخت کرم و سریع الحریکه
باشد بحر آن روز سوم باشد و اگر آهسته تر
باشد پنجم باشد و اگر روز انداز روز چهارم
باشد و بیماری کرم باشد بحر آن روز
هفتم باشد و اگر آهسته تر باشد روز نهم
باشد و اگر روز انداز چهارم باشد و نشانه
بد نماید بحر آن روز ششم باشد و اگر روز
اندر هفتم باشد بحر آن اندر یازدهم باشد
یا اندر چهاردهم و اگر یازدهم نوبت زودتر
بود و تب کرم تر بود و اثر نفع بدید آید
بحر آن اندر چهاردهم باشد و اگر نشانه نفع
اندر چهاردهم بدید آید بحر آن اندر هفتم باشد
یا در سجد هم یا در بیستم یا بیست و یکم و بیشتر

اندر **بیستم** باشد و **تجنا** که روز **چهارم** انداز
بروز **سفتم** کند یا **زدهم** انداز **چهاردهم** کند
و **سفدهم** انداز به **بیستم** یا **بست و یکم** و **مجدم**
اندار به **بست و یکم** کند و باشد که اثر
نفعی که اندر **سفدهم** بدید آید **ضعیف** باشد
بحران اواز **بست و یکم** اندر گذرد و **چهل**
روز برسد و **رو بیستم** انداز **بروز چهلیم**
کند و از ایام **الواقعة** فی **الوسط** مرگ
نشانها روز **سوم** بدید آید بد باشد بحران
ششم کند و روز **پنجم** و روز **نهم** انداز کند
لیکن اگر نشانهها بد باشد بحران **بروز ششم**
کند و روز **نهم** که در وی بحرانها باشد **یک**
باید تمام یا ناقص **جمله** **بست و پنج** روز است

سوم و **چهارم** **تجنین** بر ترتیب تا روز
سفدهم پس روز **نوزدهم** و **بیستم** و **بست و یکم**
و **بست و چهارم** و **بست و سفتم** و **وسی و یکم**
و **وسی و چهارم** و **وسی و سفتم** و **چهلیم** و **کروسی**
روز اول و روز دوم را از **جمله** روزهای آن
شمرده اند از بهر آنکه **حتمی** **نوم** روز **نخست** یا **روز**
دوم بگذرد و از بهر آنکه گذشتن از **تغیر**
خالی باشد آنرا بحران گفته اند و **کروه** دیگر
گفته اند از پس **چهلیم** روز بحران نباشد اگر
بیماری **تخلیل** گذرد و از **رو بیستم** تا **تمامی**
چهل روز دوازده روز است که در وی بحران
نباشد و از روز **بست و دوم** و **بست و سوم**
و **بست و پنجم** و **بست و نهم** و **وسی ام** و **وسی**

و دوم. و سی و سوم. و سی و پنجم. و سی و هشتم.
 و سی و نهم. و سی و دهم. و از جهت بیان
 نفوت و امتیاز روزها از یکدیگر مشعر ساخته
 آمده و نام روزهای سی که در وی بحر ان یک
 باشد بهرخی نشان کرده آمدن است
 و نام روزهای سی که در وی کاسی بحر ان باشد
 و کاسی نباشد بسیری نوشته آمده است
 و روزهای سی که در وی بحر ان بد باشد یا ناقص
 بسیاری و روزهای سی که در وی بحر ان
 نباشد بکبودی. تا بر خوانند این زود

ظاهر کرد و بتوفیق الله

تعالی عز

و علا

این روز از کم بجاری کم	روز نخست	بغایت کیم بود و کار کند
این روز هم مثل	روز دوم	روز نخست است
این روز نیز پیچ	سوم	روز نخست است
این روز در بحر ان یک	چهارم	باشد و خبر دهد از او رستم و ششم
این روز نیز	پنجم	مثل روز چهارم است
این روز بحر ان یک کم بود	ششم	و اگر اتفاق افتد با خط و کسب و
این روز بحر انی	هفتم	نیک و بی رخ بسیار بود
این روز بحر ان نیست و اگر	هشتم	اتفاق افتد نیک نباشد
این روز بحر ان ندارد	نهم	و خبر دهد از روز یازدهم
این روز مثل روز	دهم	ششم است

این روز نهم بودیم	روز یازدهم	و خبر دید از چاردهم
این روز نهم	دوازدهم	چون روز دهم و هشتم است
درجه این روز میانه است	سیزدهم	به توقع بکار یکدوره با سود
درین روز کار است بعد از	چهاردهم	روز نهم هیچ روز بقوت این نیست
درین روز کاران کم باشد	پانزدهم	و اگر اتفاق افتد بد باشد
این روز چون روز	شانزدهم	دهم و هشتم است
این روز مثل روز نهم است	هفدهم	و خبر دهنده از روز دهم
درین روز کاران کم تر از روز	هجدهم	که در هفدهم و اگر اتفاق افتد بد باشد
درین روز کاران کم باشد	نوزدهم	و اگر اتفاق افتد بد باشد
این روز کار است بعد از روز	بیستم	چهاردهم هیچ روز بقوت این نیست

این روز کار است یکی	روز بیستم	قوی تر از بیستم
درین روز کاران	بست و دوم	نباشد
این روز هم	بست و سوم	از روز کار و کاران
این روز کار است یکی	بست و چهارم	بعد از بیستم هیچ روز بقوت او نیست
درین روز نیز	بست و پنجم	بکاران نباشد
این روز و هم	بست و ششم	بکاران نیست
این روز کار است بعد از	بست و هفتم	بست و چهارم هیچ روز بقوت او نیست
درین روز نیز	بست و هشتم	بکاران نباشد
این روز هم	بست و نهم	بکاران نیست
درین روز نیز	سی و ام	بکاران نباشد

این روز از بخت	روزی بی بخت	این روز بخت
این هم از روزهای	سی دوم	بکران نیست
دیرین روزم	سی سوم	بکران نباشد
این روز بخت و آینه	سی چهارم	بعد از این آید ضعیف باشد
این هم از روزهای	سی پنجم	بکران نیست
دیرین روزم	سی ششم	بکران نیست
این هم از	سی هفتم	روزهای بکران است
این روز هم از	سی هشتم	روزهای بکران نیست
اندزین روز	سی نهم	بکران نباشد
روز بخت و بخت	سی دهم	که بعد از این باشد ضعیف باشد

خون یاد کرده آمد که نامها، روزها، بکرانی
 بکدام رنکهاست از رنکهای آن مشجر قوت
 روزها، بکران و ضعف او بی اندیشه معلوم
 که روز بکران نیکی که نیک و تمام باشد چندست
 کدامست و آن چهارم است و هفتم و چهارم
 و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و
 بیستم و چهلم جمله پانزده روزست. و روزها
 که در وی کاسی بکران باشد و کاسی نباشد
 کدامست و چندست و آن روز سوم و پنجم
 و نهم و یازدهم و سیزدهم و مقدم جمله شش
 روز باشد. و روزهایی که در وی بکران ناقص
 باشد یا بد و بارنج و خطر کدام است و چندست
 و آن روز ششم است و هشتم و دهم و دوازدهم

و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم

و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم و بیستم
هشت روز باشد. و آن روزها که در وی
بحران نباشد که امست و چندست و آن روز
بست و دوم و بست و سوم و بست و پنجم و
هشتم و بست و نهم و بست و دهم و بست و
سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و هشتم
و سی و نهم و سی و دهم و سی و یازدهم و سی و
مبلغ روزها سی و هشت باشد حکم روز اول
دوم تا نهمت چهل روز پیشتر باید کرده اند

باب چهارم

اندر شناختن نشان سلامت مرگه که بیمار
بر پهلوی تواند خفت و زود بپشت باز نیفتد
و اندر بستر بنشیند و فرو نرود و خود ازین پهلوی

اندر شناختن نشان سلامت

بدگر پهلوی تواند گشت و بدان شکل خپه که
اندر تندرستی عادت داشته است این همه
نشان قوت طبیعت و امیدواری باشد خاصه
که دم زدن بیمار طبیعی باشد و نبض قوی و اگر
بی پرسیزی کند و بیماری زیادت نشود در
شدن باشد و خواب رفتن شب و بامداد
که از خواب برخیزد آسوده تر بودن و حاجتها
درست و نظر بچون نظر تندرستان نشان سلامت
وماغ بود و عطسه پس سر سام نشان
پاک بودن دماغ باشد و مصیبت و رنگ روی
بر حال خویش بودن نشان سہلی بیماری باشد
خاصه اگر دیگر نشانها نشان سلامت باشد
و همواری حرارت تب اندر همه تر نشان سلامت

نشان

باشد از بهر آنکه معلوم کرد که اندراحت
آماس نیست. و اندر تب مطبقة نافض بروز
بحران نشان پاک شدن عروق باشد از
عفونت. و اندر تب صفراوی بزمایی که
آنرا تبخاله گویند نشان خیر باشد. و اندر
تبهای گرم رعا ف و قی و اسهال و ادرار بول
و عرق اندر روز بحران نشان سلامت باشد
و اندر همه بیماریها شوت طعام نشان
معد باشد و سلامت جگر و دیگر اعضاء

باب پنجم

اندر علتها که بعلت دیگر زایل شود. هرگاه که
خداوند تب کرم را گوش کر شود پس اسهال
صفراوی اتفاق افتد کرمی زایل شود. و همچنین

اندر علتها که بعلت دیگر زایل شود

در چشم با سهال صفراوی زایل شود. و ممکن
بود که خداوند اسهال صفراوی را گوش کر شود
و اسهال باز آید از بهر آنکه ماده صفراوی
ببالانند. و اگر خداوند استسقا را اسهال ^{اتفاق} بلغمی
افتد یا رطوبتی آبناک علت بدان زایل شود
و اگر خداوند تشنج بلغمی را تب آید بحرارت
آن بکدازد و تشنج زایل شود. و صرع تب برب
زایل شود یا سهلتر شود. و سوز المزاج سرد که اندر
معد و امعاء سم تب زایل شود. و اگر خداوند
ذات الریه برپای جراحی برآید و آنچه بسرفه
برآید نشان نفع دارد نشان آن بود که ماده
اشغال کرده و طبیعت آنرا با طراف دفع کند
و همچنین اگر خداوند ذات الریه را اندر بن گوش

یا حوالی سینه و سر پهلو یا ریشها بیدار آید
بحران اشغال باشد و امید سلامت لیکن
آن ریشها بسبب بدی ماده ناصور گردد و اگر
خداوند مایه خولیا و سرسام را بواسطه بیدار آید
بحران اشغال بشد و علت بدان زایل شود
و من دیدم که خداوند مایه خولیا را بر پای رشته
برآمد و مایه خولیا بدان زایل شد و اگر خداوند
حقوق و ذیجه را بر سینه آماسی ریشی بیدار آید
بحران اشغال باشد و طبیعت ماده را بظاهر
دفع کند و همچنین اگر بظاهر در دهان و زبان آماس
بیدار آید نشان اشغال باشد و اگر خداوند
کهن را در خایه آماس بیدار آید سرفه بدان زایل شود
از بهر آنکه اندامها دم زدن را باندامها تسل

خلق

مشارکت است. اگر خداوند داء الثعلب را
دو الی بیدار آید داء الثعلب زایل شود از بهر آنکه
ماده اشغال کرده باشد و همچنین اگر خداوند
کرده و درد اندامها و تقرس را دو الی بیدار آید
ماده اشغال کرده باشد و علت زایل شود و اگر
خداوند فواق را امتدای عطسه بیدار آید فواق
بان زایل شود و بتوفیق الله عز وجل

باب ششم
اندر علتهای که اندر تن مردم بیدار آید و آن
بود بر سیمایی که خواهد بود و سرگاه که اندر
روی اختلاج بسیار افتد نیم لقوه بود و سرگاه که
در عضو دیگر بود بهم بود که شخ افتد در آن عضو
و سرگاه که چشم و روی سرخ شود و آب از چشم

بدان

بسیار رود و روشنائی افتاب نخواهد که پدید
و از دیدن آن خیرگی یابد بیم سرسام بود و
سرکشتن پوسته و کابوسین بسیار مقدمه صرع
بود. آندوه و ناخوشدلی پوسته بی سببی مقدمه
مالیخولیا بود. دیدن خیال چون پیش چشم
یا چون دودی مقدمه آب باشد. درد شقیقه
صعب و درد سر پوسته بیم کنند بود بعلت
انتشار یا آب و کسلا و کندی حاستها و اختلاج
سمه اندامها که پوسته بود مقدمه سکه باشد زکام
و زکامه بسیار بیم کنند بود بعلت سل و ذات الریه
عرق آمدن بسیار از همه تن یا نشان املا با
یا نشان رقیق شدن اخلاط و بیم سقوط قوت باشد
عرق آمدن ناخوشبوی نشانی باشد بر تنبائی
اخلاط

املا و معوط بیم کنند باشد بآنچه خون ارکلو بر
بقی ثقل ناخوشبوی نشان تحمه باشد. بول
ناخوشبوی بیم کنند باشد به تهها و عفونت
سقوط شهوت و کسره و الم و ماندگی نشان املا
و مقدمه بیماری بود. سقوط قوت با منشستن
و تولد بادها اندر شکم مقدمه قولنج باشد. شهوت
طعام فرون از عادت نشان سوء المزاج پدید
باشد اندر معدن با ماده یا بی ماده. سقوط شهوت
و تولد بادها اندر معدن نشان گرمی فم معدن بود
آرزوی ترشیه نشان تولد صفر باشد اندر معدن
آرزوی تیزریا چون خردل مانند آن نشان ماده
غلظ باشد اندر معدن. سرخی چشم و تیرگی کند
روی و تنگی نفس و گرفتگی آواز مقدمه جدام باشد

سیاری و ملهانشان خراجی بزرگ باشد بسیار
غذو مقدمه و بیه عظم باشد. **بق** سبید بسیار
و لارم مقدمه برض باشد خفقان پوسته مردم
تدرست را بیم کننده باشد معاجات و درون
وقت **کرانی** و تعددی که اندر جگر باشد و نسوی
پهلوی و پشت دارد نشان علتی باشد اندر جگر
جگر سعیدی سفل و اندکی آن نشان سده باشد
و مقدمه یرقان بود. **آماس** شش چشم و پشت و
و پای نشان ضعیفی جگر و مقدمه استسقا باشد
کرانی و تعددی که گاه نشان افی باشد اندر کبد
اسهال که مقدمه بسوز و بیم کننده سحج امعا باشد
سوزانیدن آب تا حتن پیم کننده باشد بدانکه
اندر مثانه ریشی بید آید خاریدن مقدمه آنچه

سبب کرم خرد بود مقدمه بواسیر باشد

باب **سیستم**

اندر شناختن وقت مرگ. اندر نوبتهای تب
بیماریها، حاد و صعب و کشنده آنگاه میزند
در بیماریها، سلیم که بجران نیک باشد و اندر
بیماریها، محرقه و آنچه بدان مذابها میزند
نشان مرگ آن باشد که عقل شورید شود و
تا سه صعب خیزد یا ضعف و غنودن بید آید
پس در دسره و تاریک شدن چشم که در دل
در دخیزد و هلاک شود و اندر تبها بلغمی اندر
اول نوبت تب میزند و نشان مرگ آن باشد
که مدت سرما دراز کرد و کرم نشود و نبض ^{ضعیف}
و متفاوت نماید و کلافی و سبب بید آید و

اندر شناختن وقت مرگ

در سن میان مملاک شود در جمله مرگ اندران ^{عس}
باشد اندر روز و اندر وقت بت که اعراض
تب و بیماری صعبتر باشد اگر اندر ابتدا ^{بت}
تب باشد یا اندر تراید یا اندر انتها و اگر علما ^{متنا}
بدنه اندرین وقتها بید آید که یاد کرده آمد
کتمه باید رسید و مری بیماری که اندر ابتدا ^{بت}
یا اندر وقت تراید بمیرد بیشتر اندر بیماریها
که سبب آن اماسی باشد اندر اندامها درونی
اندرین وقت مایه اندر حرکت آید و روی بدن
موضع نهد و الم زیادت کرد و آسیب بدل باز
باز دهد یا اندر بیماری که مایه آن سخت بد ^{بت}
و بسیار باشد و طبیعت از حرکت آن مری ^{بت}
شود و حال طبیعت با آن همچون آتش اندک ^{بت}

در زیر میزم بسیار که فرو میرد یا همچون حال کسی که
ویرا کلوغثا رند و در وقت انتها رتب نیز
بمیرد و سبب آنکه طبیعت از ماده بهر ^{بت}
شود و بنا در اندر وقت انحطاط نوبت میرد
لیکن بدین وقت جز سبب قوی که اتفاق افتد
نمیرند چون اسهال قوی یا ششم عظیم در جمله ^{بت}
نوعی از اعراض نفسا خون غنی عظیم و خشی و شادی
عظیم و آنچه بدین مایه یا سببی از انواع دیگر خون
چون طعامی و شرابی بسیار و ناموافق و خست ^{بت}
نرج کنند پس بمیرند و کفایت آن انحطاط فرو
باشد و راستین نباشد لیکن قوتها ضعیف ^{بت}
باشد و حرارت غریزی تحلیل پذیرفته و بنص ^{بت}
و آهسته شده بدان مایه که تب اندر انحطاط است

و نه باشد از بهر آنکه انخطاط راستن قوتها
باز آرد و حرارت غریزی برافروزد و بعضی
قویتر شود و ببطام گردد اما اندر آبله قوت
انخطاط بسیار میرند و بشیرتی باسهال میرند
و سبب آن بسیاری ماده باشد و تباہ شدن
سمه اخلاط و انچنان باشد که بعضی بطام تر
بیرون آید و بعضی بیاطن باز گردد و اسهال
کند و احشامی رنجاند و می کدازد تا مہلاک کند
و علامتها بر بدن بیمارها و دیگر اندر چشم
و گوش و پیشانی و صدغ برید آید و چشم دور
شود و پنی سرد و باریک شود و باشد که سرخی
کبود و سیاه شود و گوش مخمن سرد و متشنج شود
و ناخنان کبود شود و پوست پیشانی کشیده شود

چنانکه پوست چوب تر بگیرند و بر چیزی چبند
بهند تا خشک شود این همه نشان سرد شدن
خونست و نشان فرو مردن حرارت غریزی
و رسیدن باطرا و باغری ساینی چشم سوی بالا
شود و سفیدی برید آید و از جمله علامتها
آنست که بیمار به پشت باز افتد و دستها
فرو گذارد و به بستر بنشیند و آید و دندانها
بر هم سایید و صریر کند و بعضی را باشد لب زبرین
بر جسد و دندانها که پوشید بودی برید آید
و چشم کش ده ماند و بعضی باشند که بدست حرکت
کودن گیرند چنانکه کسی مکس شش چشم می بیند و
انگشت بردیو ارمی مالند چنانکه کسی گاه بیرون کند
این همه علامت بدست و نشان نزدیکی مردن

بخش دوم از خفی علایی علی است و این

علم مفت مقاله است در مقالاتی و

سر بابی نکته که از آن باب مقصود آن نکته

باشد و در بیشتر کتب اگر بگویند نیابند

مقصود اهل این علم از مطالعه کتب این نکته

باشد هر یک بشرحی که بدن کتاب لایق بود

یا ذکر کرده است چنانکه مقصود مفهوم

کرد و . و چیزی پوشیده نماند

مقاله .. بخش

اندر وصیتهایی که طیب را گوش بدان باید داشت

در علاج . طیب که نزدیک بیمار اندر آید

پس از آنکه شرطهای امانت دینی و شفقت

مردمی بجای آورده باشد و چشم و گوش

و دست و پای از همه ناپسندگیها نگاه داشته

باشد نخست باید که نوع بیماری و حقیقت این

بدان بدان طریق که اندر بخش نخستین ازین

کتاب یاد کرده آمده است پس احوال آنروز

و احوال روز گذشته پرسد و بداند که قوت

بیمار امروز چو دینه ست یا کمتر است یا فروتر

و فردا دینه را احوال پرسد اگر ترسه روز

باشد حکم کند که بیماری بنهایت رسیده است

و اگر مرور روزی فراید گوید هنوز در نزاید است

و اگر هر روز می گاهد گوید که بیماری در انحطاط

است و باختر رسیده است تدبیرها در خور آن احوال

کند چنانکه در بخش نخستین این کتاب یاد کرده آمده است

و باید پرسید که بیمار در هیچ عضو المی می یابد

اگر باید معلوم کرد که معظم بیماری در آن عضو
و اندر آنجا رتباً و به بران عضو ریخته می شود
آن عضو را قوت دهد بضمادی یا بنطولی موافق
صفت آن ضاد و نطول بگیرند عده منقشه
و سماق و کلنار و نار پوست و کل سرخ و برگ
مورد برابر و بگویند و به بیزند و خرقة بدان
تر میکند و بران عضو می نهند و ثقل آن ضاد
میکند و آهوال خواب باز پرسد اگر بیمار را
خواب می آید بدانند که بیمار را دماغ بسلامت است
و آسایش است و امیدوار است و اگر خواب
نمی آید حال بر خلاف این باشد و از شهوت
طعام پرسد اگر شهوت بر جای باشد و اندک
اعضاء غذا بسلامت است امیدواری زیاده

و اگر نه بقدر این شد

کرد و بوجایگاه خواب لایق حال بیمار باید ساخت
و شربت و دارو و خدمتکاران اختیار
کنند چنانکه باید و اندر بیماریهای گرم خانه
خنکتر باید کرد و بیمار را بجای پوشیده داشتن
تا خنکی هوا و راحت آن دل میرسد و تن سب
نشود و حرارت با ندر و ن تن باز نکرد و اگر
بیمار کودک یا اهل تنغم باشد و یا قوت او ضعیف
و چیزی آرزو کند متابعت آرزوهای او باید
کرد و از آن نوع یا مانند آن چیزی اندک اندک
و بدانند که حال قوت اندر بیماری همچون حال
توشه است اندر سفر همچنانکه مسافر توشه نکند
دارد تا سفر بدان تمام کند طبیب باید که عیناً
بنگاه داشتن قوت بیمار کند تا بیماری بدان

بیایان رسد و بدن سبب گاه باشد که
طیب را حاجت آید که بیمار را حصری دهد که
داند که سبب بیماری بدان زیادت خواهد
لیکن بدان نکرد بگاه داشتن قوت مشغول
باشد و این چنین باشد که اندر تب محرقه بیمار
غشی افتد طیب اندر آن حال بحالت نکاح
کنند نان شراب ترکند و بدهد تا قوت باز آید
و همچنین اندر قوی سردی که دردی سخت
بید آید طیب داروی خدر کنند و بدهد تا بیمار
از درد پنجه شود بدین طریق عارضه قوی را
زایل کنند پس علاج واجب باز آید و آنجا که
قوت قوی باشد و با استفراغ حاجت آید
میج توقف نباید کرد و آنجا که قوت ضعیف

باشد نخست بعد از قوت باید داد و پس استفراغ
کردن و آنجا که با استفراغ تمام حاجت آید
بیکبار بر طبیعت احاح شاید که و بتغاریق
استفراغ باید کرد و اگر بیماری خطرناک باشد
و ایمن نتوان بود که قوت پای دارد چندان
ماده پخته شود زود استفراغ و علاج قوی باید
کرد و اگر خطرناک نباشد علاج قوی را تا خیر
باید کرد تا نفع بید آید نگاه علاج قوی باید کرد
و اندر بیمارها که هر چند روزی در علاج فترت
باید کرد تا سم قوت نگاه داشته می آید و هم
بیمار از علاج آسایش می یابد و طبیعت از
پس فترت علاج را قایلتر باشد و دارو
کنند تر آید از بهر آنکه در مدت دراز سبب

بر علاج طبیعت بادار و خورده باشد و
منفعت آن بدید نیاید و هر چند روزی ^{شربت}
اگر چه همه اریکنوع باشد یکی بدیکر بدل باید کرد
تا طبیعت بیک چیز خورده نشود و هرگاه که
طبیعت اندر علاج یک راه می سپرد و هیچ
اثر منفعت نمی بیند بصد آن باز باید کشت
و اگر حقیقت داند که بر صواب است اگر چه اثر
آن دیر ظاهر شود از علاج صواب بر نشاید کرد
و اگر اندر علاج خطایی افتد و از آن خطا اثری
ظاهر شود از آن طریق زود بر باید کشت پیش
از آنکه اثر قوی ظاهر شود و اگر از آن خطا چهره
ظاهر نشود از آن طریق دور باید بود پیش از آنکه
اثر ظاهر شود و اگر بیمار خفتی باید بخلاف قیاس

بدان فریفته نباید شد و همچنین اگر بر خلا
قیاس عارضه مایل بدید آید نباید ترسید که
عارضه زود زایل شود و بیمار قوی تر گشت
آبادانرا استقراغ بیشتر باید کرد و بیمار را
ولاغرا علاج بتغییر مزاج باید کرد و استقراغ
کمر و اندر همه بیمارها خوشدلی بیمار باید
و با مراد ایشان باید ساخت و تدبیر قوت
دل باید کرد و بهره ممکن کرد و غم و ناخوشی از
دل بیمار دور باید داشت و بعضی را به بشا
و امید و بعضی را بزر و بجواسر و بیدر و مادر
نخیر آن و بعضی را بجنور دوست و مونس و دلجو
باید کردن تا شاد شود و دل قوی گردد و در اندر
کرمای سخت و سرمای سخت مسخ علاج قوی شاید

و آنجا که با استفراغ و تغییر مزاج حاجت آید و
یک چیز باشد که سرد و معنی را شاید غنیمت باید
داشت چنانکه اندر تب صفراوی آب الوی بسیار
و طیب تواند که علاج بعد از آنکه بداروشاید
کرد و طیب تواند که یک داروی بسیط یعنی
نا آمیخته علاج کند داروی آمیخته نباید داد و
طیب را بداروشاید، مجهول که مجهولان و پیرزنان
دارند و حکایت کنند و بکار دارند بکار نیاید
داشت و اعتماد بر آن نباید کرد و الله اعلم

مقاله دوم

اندر علاج بیماریهای اندامها از سر تا پای
و این مقالات بعد باب است

باب اول

اندر علاج بیماریها، سرد و بیماریها، دماغ **سرم**
کرم و این دو نوعست یکی آنکه ماده آن صفرا
خالص باشد و دوم آنکه صفرا با خون آمیخته باشد
و غلبه خون را باشد **اما** **کتاب** ماده آن صفراوی
باشد این را بلغت یونان قرائطس گویند و
بپارسی سرم خوانند و سرم بلغت متقدمان
آماس است یعنی سر آماس و این از بران **کفایت**
که این علت آماسی باشد اندر کومر دماغ یا
اندر غشاء دماغ یا اندر سرد و لیکن قرائطس
اندر غشاء دماغ باشد و ترجمه قرائطس **هذیان**
و سبب این علت بسیاری صفرا باشد اندر
و بسیاری بخار که بدماغ بر آید **علامت**
تب کرم و درد سر و پیچوبی و هذیان و اختلاط

عقل و تشنگی و خشکی دهن و تلخی وی و در شسته
 و زردی زبان **علاج** صندل سفید و اندکی کلاب
 سوده و سرکه بر سر چکانید می بویاند و حرقه
 کتان بدان تری می کنند و بر شانی و صدغ او می نهند
 و پای را در آب کرم با طبع بنفشه و بابونه می مالند
 و می شویند و طبع را حقه نرم یا بشی که ارشک
 بنفشه و سقونیا سازند و فرو دارند **صفت حقه نرم**
 بکیرند بنفشه ده درم نیلوفر ده درم عناب مستعد
 پستان چهل عدد و بابونه ده درم همه در یکم آب
 بپزند تا دو بهره برود و بپالایند و منت درم
 روغن کل یا روغن بنفشه و یک اوقیه شکر سرخ
 اندر خاجه شغال ازین مطبوخ کنند و حقه بپزند
 و اگر از حقه و شیاف مانده باشد ماء الرمانین شیر

کافور با

دند با طبع تمر مندی و شرخشت و مرشبه و
 درم اسبغول اندر جلاب خام و آب انار ترش
 میدهند و سوای خانه خوش باید و اندر
 تاریکی و روشنی معتدل باید و دیوار خانه
 ساده باید نقش و صورت و کتابت مسیح
 کرد و نزدیک بیمار برک بیداشته و نیلوفر و
 میوه های خوشبوی و خشک باید و شربت از
 جغت سگین حرارت آب تخم خرفه و شراب غوره
 و شراب ریاض و شراب حاض ترنج و شراب
 زرشک و آب کدو و آب عوزه امخته اندکی
 سگر بر نهند و اگر جهت نرم داشتن طبع شراب
 آلو و شراب خرماء مندی و شراب بنفشه و آب
 حنظل مندی و آب میوه و اگر حرارت اندک

صندل

پس از آنکه استفراغ کرده باشد قرص کافور
دسند و هر روز که تب زایل شود پای از
بن ران تا شالنگ به بند چنانکه از برج
بستن اندکی آگاه باشد و یک زمان اندر آب گرم
نهند و ببالند پس بکشایند و بستن از بن ران
آغاز کند و کشادن از سوی شالنگ و فرو
از جهت نرم داشتن طبع از عدس و آلو سیاه
و زرد آلو و خرما، سندی و از ماش مقشر و اسونج
و کشک جو همه بشیره مغر با دام و مسکه سازند
و اندر ترشها برک چقدر در افکند و بشکر چاشنی
دسند و از جهت باز ایستادن طبع آب انار
و ناردان و زرشک و آب سیب ترش و آب
آبی ترش و آب غوره همه بشیره مغر با دام

۹۲
بریان کرده بزنند و اگر اندر سر مزوری دو
در مسک تخم حشاش کوفته در افکند صواب
باشد و از جهت سکین صفرا و خون طفیل از
عدس مقشر و زیره با عذاب در وی بچته خورند
و اگر حاجت باشد که طبع فرو بندد قرص طباشیر
دسند **صفت قرص طباشیر** طباشیر و کل سح
و سماق پاک کرده و زرشک از هر یک پنج درم
تخم حاض و تخم خرفه از هر یک ده درم صمغ عربی
و کل ارمنی و نشاسته بریان کرده از هر یک دو درم
با شراب آبی بایست جو **سر سام خونی**
این علت را بلغت یونانی فلغمونی گویند
علامتها سرخی زبان و رگها ممتلی و تب گرم
و لازم و کرانی سر و درشتی زبان و نبض

سر سام خونی

سریع و صلب و باشد که زبان بگیرد و روشنی
خواهد **علاج** فرق میان این علاج و علاج
قرانطیس آنست که این علت را نخست فصد
کند یا حجامت و دیگر عللها که بدان نزدیک
باشد و نیز باشد که حقه نیز و قوی تر یا مسهل
حاجت آید **سر سام سرد** این علت را بیشتر غش
گویند و ماده او بخاری باشد که از بلغم غش بدماغ
برآید و سبب آن تخمه و بسیار خوردن طعامها
سرد و تر باشد چون ماسی تازه و گوشت کاه
باقلی و پیاز پخته و خام و میوه های تر و قلع
و مستی متواتر **علامتها** غلبه خواب و فراموشی
و صداع نرم و تب آهسته و نبض متعادل و بطی
و بول غلیظ و خام و سفید و بسیاری آب

سر سام سرد

۹۲
علاج نخست بحقه نیز یا شیاف نیز پس
کردن پس ایارج فیقر اما شحم حنظل مرکب کرد
اندر مطبوخ افیمون دادن پس مرابدا و کلکین
و اینسون رومی دادن و مفاصل بروغن قسط
و مانند آن مالیدن و اگر تب آید کشکاب
دادن که در وی پودنه کوهی و زوفا خشک
و تخم کرفس و بادیان و ستر و مانند آن در وی
پخته باشند و اگر تب کرم تر باشد بادیان تر
و برگ کرفس و قدری نخود اندروی به پزند
صفت حقه نیز بکریند شحم حنظل و افیمون از
هر یک یک مشت بسفاج نیم کوفته دو مشت
پودنه کوهی یک مشت بپزند چنانکه سمست
و بیالایند و دو درم بوره اندر ده درم آبکامه

حل کند و ده درم روغن زیت و ده درم
پایند بر افکند و بکار دارد و شیاف از تر
تراشید یا از صابون یا از شحم حطل و بوره و
بوره و نمک و پایند سرشته بهنند و پس
از آنکه همه استغفار غما کرده باشد بخار سر که پخته
و حاشا در وی پخته باشد به پنی او رسانند
و بدار و ما لطیف کنند غرغره فرمانند و پیل
و چند بیدستری بویانند تا عطسه آرد و بویج
مگذارند که در خواب غرق شود و فلافلی و سحرینیا
و مانند آن میدهند و اگر دراز گردد دو دانگ
چند بیدستر ما اکنین سرشته بدنند و صفادی از
بیدستر و سقتر و پودنه کوسی و حاشا سر که عنصل
بر سر او نهند و نظولی از بالونه و پودنه و حاشا

و تمام و مزنجوش و شبت بکار دارند و
موی سر مردم سوخته و با سر که سرشته بر سر و
پشانی مالند سود دارد **مالنجوب** علقی شود
است و از هر آنکه کوسر دماغ نارکست و کوسر
روح نفسانی که اندر دماغ است روشن و شفا
و سودا خلطی تیره و نارکست سرگاه که بخار
بدماغ بر آید مزاج دماغ بگردد و آن بخار با
روح نفسانی بیا میرد و روح تاریک تیره شود
و از هر آنکه مردم از هیچ چیز خنان ترسان نباشد
که از تاریکی و از هیچ خرنجان شادمان و ایمن
نباشد که از روشنائی بسبب آنکه در تاریکی
نیک و بد را و دوست و دشمن را نتوان دید
نتوان شناخت و اندر روشنائی بتوان دید

مالنجوب

بتوان شناخت بدن سبب مردم همیشه از تاریکی
بترسد و بگریزد پس ضرورت کسی را که تاریکی
اندرون دماغ او باشد ترسانتر باشد از هر آنکه
از تاریکی بیرون بتوان کرخت و از حوشین
و تاریکی دماغ نتوان کرخت خداوندان این
علت همیشه گرفته باشند و سنگدل و بدگمان و از
هر آنکه ماده سودا غلیظ است و سرد و خشک
فعل سردی و خشکی قبضت خداوندان این علت
گرفته و سنگدل باشند از هر آنکه ماده سودا غلیظ
و مزاج او سرد و خشک و چیرهای خشک و غلیظ است
که بکیر و نگاه دارد و در وی بماند همچنان مرخیا
و صورتی که خداوندان این علت را افتد بدشواری از
وی زایل شود و این علت بمشارکت معده و پانکراس

و ترسان

بسیار افتد و هرگاه که علت بمشارکت معده
باشد خداوند علت از قی کردن راحت یابد
و آنرا با انجولیا مراقی گویند و سبب آن بسیاری
سودا باشد که هرگاه و هر روز از سپهر معده
و در مضم معده تقصیری باشد پس سبب آن
تقصیر باد و اندر معده تولد کند و معده مستغنی
شود و بر طعام مشتمل نتواند گشت و قوت دفعه
بدان سبب کار خود تمام نتواند کرد و بیشتری از آن
سودا اندر معده بماند و کرم شود و بخار آن
بدماغ برآید **علامتها** خداوندان این علت بسیار
موی و سطر موی باشد و لون او سبز کونه باشد
و باشد که سخت سرخ باشد یا سمر و کتف او
قوی تر از اندامها، فرو سوی باشد از هر آنکه

اندر تن وی بادها بسیار تولد کند و باد قوی
 سوی بالا کند و حرکتها چشم ایشان پیوسته باشد
 چنانکه پلک چشم پیوسته بر هم میزند و سخن بسیار
 بشتاب و نامبیین گوید و جگر او گرم باشد و
 بدان سبب سودای سوخته در تن او پیشتر تولد
 کند و دماغ او تر باشد و بدان سبب زبون و
 پذیرنده بخارها باشد و اندراحتها او بادها
 قراقر بسیار باشد و بدان سبب شبنم بر او غالب باشد
 و بعضی را بسبب تقصیر مضم لعاب از دهان میرود
علاج اندرین علت استغراغها بسیار باید
 کرد و پیش از استغراغ شربت‌ها و غذاها لطیف
 خشک باید داد و کرمانه و آبن کجا را باید داشت
 و آسایش فرمودن و اگر علت دماغی باشد

دل

یعنی مبداء علت از دماغ باشد رک صاف
 بکشد تا ماده از دماغ فرو آرد و اگر مرافقی باشد
 رک با سلیق باید زد یا اسلیم و اگر معنی ضعیف
 باشد در فصد توقف باید کرد و آنرا که فصد کند
 اگر خون سیاه باشد آنکه حاجت باشد بیرون کند
 و اگر سیاه نباشد نشان آن باشد که سنوز
 ماده اندر دماغ و اندر همه تن پراکنده نیست
 رک پیش فی زدن صوابتر باشد و داروی سهل
 نخست ایارج فیهرا دهند و غاریقون و آیتمون
 و شحم حنظل با وی ترکیب کرده پس مطبوع افتمون
 دهند و حب صطخیقون و ایارج و نغادها و
 روزی یا سه روز بخون بخاج اندر مطبوع افتمون
 یا مطبوع افتمون میدهند و نیز بکیرند غاریقون

نیم درم یا بیشتر و نمک نعلی نیم درم پانیدنج
 درم بکوبند و به بیزند و برشند و بدسند
 افیمون کوفته با مویر دانه پرون کرده برشند
 و سر بامداد مقدار پنج درم تاده درم بدسند و
 افیمون کوفته صفت درم با کخن سرشته شود
 دارد و در آب شراب لسان الثور و بمفرج قوت
 دهد و اگر مزاج سرد باشد دوار المسک و شتر و
 و تریاق بزرگ دسند نافع باشد **صفت مفرج**
 بکیرند با درنجویه و پوست تربخ و مار مشک
 بهمنین سپرخ و سفید و درونج و زرشاد و قور
 و مصطکی و قرقه و جوز بوا و فاقه کبار و عود
 و تخم بادروج و تخم فرخمشک از سر یکی دو درم مشک
 بته دانی و تسوی سلیله کابی چهل درم شیر آله

شصت درم سلیله و آله را در مقدار دهن
 آب بیزند تا به نیمه باز آید یا لاند و کنسین
 بر افکند و بقوام آرند و دارو با بدن برشند
 شربت دو درم میخورند و اگر ماده صفراوی باشد
 کرمانه و آبنزن بکار دارند و استفراغ باید کرد
 باء اجبن و ماء اجبن بکخن افیمونی باید حست
 و اندر میانه روز با ایارج فقرا با مقونیا مکتب
 می باید داد و یا اطرینل کوچک با ایارج فقرا
 سود دارد بکیرند اطرینل چهار درم افیمون درم
 ایارج یک درم همه برشند و بدسند و اگر مقید
 باشد کلشکر با عود و با مصطکی دسند علاج دیوانه
 هم ازین نوع باید و کم خوابی را روغن بنفشه یا
 دختران آمیخته بر سر می نهند و طبع بنفشه و بنفشه

دروغن کدو

و برک غلب الثعلب و برک بید و کوه خشک
 و بابونج و کنگ جو و تراشه کدوی تر بر سر می
 نهند و شراب خشناش میدهند **سبات** این
 علتیست که بیمار چون خفته باشد **علامتها** اگر
 بیدار کند و زود بیدار شود از بخارهای گرم
 باشد و اگر دیر بیدار شود سبب آن رطوبت
 غلیظ باشد اندر مقدمه دماغ **علاج** اما آنکه
 زود بیدار شود یا بارج فیرا و اطریفل کشیزی دهند
 و اطراف به بندند و می مالند و طنج بابونه می
 و سرکه و روغن کل می بویانند و اگر دیر بیدار بخت
 نیز نخست استغراق کنند پس با بارج فیرا و غا
 و شحم حنظل و نمک ترکیب کنند و بر بیل شب یاز
 دهند و بایداد مطبوخ اقیقون با معجون نجاح دهند

سبات

و سر بایداد بسرکه استقیل غره فرماید و لوق
 استقیل میدهند و نطولی از نابونه و اکلیل الملک
 سداب و مرزنجوش و نعناع و سقر و برک مورد
 بجوشانند و آبش بر سر می حکانند و فرقیون
 جند بیدستر روغن سداب سوده بر صدغ و پش
 سرطلی میکنند **نیان** علاج نیان علاج سبات
 نزدیک باشد غره بخردل و مویرج و عاقر قرحا
 و پوست بنج کبر کوفته و بخته و با کنین سرشته
 سود دارد و یا بارج فیرا یا کنین غصلی سود دارد
 و وج پرورده و زنجبیل پرورده و معجون لبان
 لبان بکارداشتن سود دارد **صفت معجون لبان**
 گذر وج سعد دار پتیل زنجبیل از هر یکی دو
 روغن کاو و دوازده جزو الکنین سی جزو دارو

نیان

کوفته و بخت بر و غن حرب کند و با کمین برسد
و در خمره کند و چهل روز اندر میان جویند
کند و بکار دارند شربت و درم **سکت**
این علتی است که ناگاه افتد و یکبار راه براند
قوت روح حیوان از دل بسوی دماغ و راه
فرو آمدن قوت نفسانی از دماغ به اندامها
شود و همه اندامها یکبار را رکار بماند و حشمتها ^{باطل}
شود و حرکت دم زدن وسیع حرکت دیگر نماید
و سبب آن خلطی لزج باشد که اندر تجاویف و
منفذهای دماغ و بسیار باشد که سبب پخته
غلبه خون باشد چنانکه همه رگها و شریانها و تجوینها
دل و دماغ پر شود و شریانها بسبب پری حرکت
نتوانند کردن سکته فرو گیرد و بعضی طبیبان این

سکت

نوع را خناق قلبی گویند **علامتها** کرانی سر و دوا
و طنین و دوی و کسلانی اندر حرکتها و تاریکی
چشم و اختلاج همه اندامها و در هم سودن دندانها
در خواب و امتلاء رگها کردن و سرد شدن
دست و پای و این همه مقدمات سکت باشد
و کفک اندر سکت نشان زیادت شدن علت
و نشان دشواری دم زدن باشد و نشان سهلی
علت آسانی دم زدن باشد اگر دم زدن بی نظم
باشد نشان صبعی علت باشد و آنجا که شبهت افتد
که سکت کرفته است یا مرده بل که چشم باز کند اگر
مرده باشد حدقه ناپیدا باشد و اگر سکت باشد
حدقه پیدا باشد **علاج** نخست پرمغ چرب کند
بر و غن سوخن یا بر و غن با سمین یا بر و غن دیگر

یا با یارج فقیرا آلوده کند و بخلق او فرو کنند
باشد که قی آید پس حقنه تزجارد و دارند و
مهرای کردن و پشت او بروغن فرغون گرم
کرده مالند و تریاق بزرگ یا مشرودیطوس یا
سحر یا یا انقر و یا حلتیت یکمشتغال یا چند بید
و سکنج اندر ما العسل حل کند و بخلق او فرو کنند
و موی سر او بسترند و خود را و چند بید تر با سر
گرم کرده بپایند و بر سر او طلی کنند و سد آب
و جذبید تر می بویانند و زهره کلنگ باب مزنگوش
اندر منی چکانند بپاسه و قرنفل و خیر نوا و کوز
بوا و وج همه کوفته و گرم کرده اندر خرقه کنند
و بر سر او نهند و نمک سود و گرم کرده اندر
کنند و بر سر و فرق او نهند سود دارد و آریس ^{عنه}

100 گرم به خشک و اندر آب کوکوردستان سود
دارد و سرگاه که سکنه بکشاید بست و چهار روز
همین علاج میکنند و طعام بخود آب و شورابی
بخشک و کبوترچه دهند با سقتر و دارچینی و مر
بامداد ما الاصول دهند بارو عن بید انجیر
بارو عن با دامن تخ و مر سقتر یا با رج فقیرا دهند
باشم حنظل و نمک و افیمون و غاریقون **صرع**
این علتیست که در آن حال اندامها و مردم
سیات خویش نماید و افعال اندامها و حرکت
و حسن ب نظام شود و سبب این سده باشد
تا تمام اندر منفذها جزو مقدم دماغ و بدان سبب
شیخ بید آید و اگر سده تمام بودی سکنه بودی
و حسن و حرکت همه باطل شدی و اگر سده نبودی

صرع

افعال اندامها و حس و حرکت اندامهای نظام
گشتی و سبب تشنج آنست که دماغ از بخار و
کیفیت ناخوش که بدور رسد گریز جوید و خوشتن
بدان سبب فراسم کشد ^{پسندید} چنانکه معد طعام
را خواهد که از خوشتن دفع کند و خوشتن را
فراسم آرد فواق و تهوع کند دماغ نیز سرگاه که
کیفیت ناخوش بدور رسد خوشتن فراسم کرد و بدان
سبب اندر عصبها و عضلهها شرم و روی و دیگر اندامها
حکمتی مختلف مضطرب بیدار آید و تشنج کند و از هر
این گفته اند که صرع دماغ را بجای فواق است
معنی را چون معلوم شد که صرع تشنج ایست ^{است}
اندر دماغ افتد و بدان ماند که عطسه صرع کوچک
و صرع عطسه بزرگ لیکن دفع عطسه بسوی پیش

باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک
و لطف بود و دفع صرع سبب بسیاری ماده
ضعیف قوت همه جوانب باز دهد و تا بخاری
کیفیتی بد و ناخوش بدماغ نرسد صرع نیفتد و اگر
آن بخار پوسته اندر دماغ بودی صرع لازم
بودی و می بینیم که ناگاه بیدار آید و زود زایل
می شود از بخار بدانیم که آن بخار پوسته اندر
دماغ نیست از بهر آنکه مر عارضه که یکبار بیدار
و زود زایل شود سبب آن ثابت و ممکن نباشد
پس معلوم شد که سبب صرع ناگاه بدماغ سر
و مد آن زود و کپسته می شود و این سبب اندر
عضو دیگرست و از آن عضو بدماغ میرسد
و بیشترین اندر معد باشد و اندر سپرز و اندر

اطراف و بعضی را باشد که صرع بی تشنج
باشد از بهر آنکه ماده رقیق و اندک باشد
و سخت بد نباشد بدان سبب تشنج بگذرد **علائم**
زبان مصروع زرد باشد و رگهای زیر زبان
سبز باشد و از چیرمایی که موجب خشم نباشد
خشم صعب گیرد و از اعراض بالجو یا و نفخ خالی
علاج اولاً مصروع را خوشتر از سر ما و کرا
می باید داشت و بر کف آب و بر کف باد نشا
نشست و جماع وستی و اندر کرم به دیر ماندن نشا
و از جای بلند فرو نکریدن و اسب تا ختن و نظار
هر چه چشم را خیره کند و طعامهای غلیظ و شیرینی
زبان دارد و کرفس صرع را بخواباند و گوشت
بسیار خوردن پیم باشد که صرع آرد و پس و خزل

و مانند آن زبان دارد و جگر گوشت تیز و در
وتیه و کنج شک و سرخی گوشت بره و قلیه خشک
مرغ بریان کرده و اسبید با نان بخورد و دار چینی
و کشنیر خشک دیگر هر چه هست همه زبان دارد
و داروهای گرم اندک اندک و بتدریج باید
و اندر حال صرع اندامها مصروع راست
سخت بگیرند و نگاه دارند و دماغ او گرم کند
حنا که اندر علاج سگته کشته آمدن است تا زود بهوش
آید و جند بیدستر با حلیت در ماء العسل بگذارد
و در حلق او فرو ریزند و هر دو شب یا هر سه شب
نیم شغال ایارج فیهرا بد منند و استغراق حبت
توقایا و حب اصطخیمون و ایارج لونغا و یاد مطبوخ
افتمون کنند و تغیر مزاج به تریاق اربعه و معجون

سیالیوس و مشرو دیطوس و تریاق بزرگ
کنند و اگر دو دانه شحم حنظل با مشرو دیطوس
ترکیب کنند صواب باشد و سلیشا باب مرزکو
در پنی حکا کند سود دارد و اگر صرع معدی باشد
ق ق فرمایند و ایارج فیقرا پوپسته دهند و این
ضاد بر معدی می نهند **صفت ضاد** بکیر ند کل سرخ
و سنبل و مصطکی و قشور کندر کوفته و سخته بشرا
مکر بشرشد و بر معدی می نهند اگر بخار از اطراف
بر می آید بکیر ند پیل و فرنیون و خردل و عسل بلام
سمه بشرشد و بر آن موضع نهند تا ریش کند
صفت معجون سیالیوس بکیر ند سیالیوس و
عاقوقها و اسطوخودوس از هر یکی ده درم غاریون
بخ درم فردمانا و حلیت و زراوند مدح از هر

دو درم و نیم همه بگویند و به بیزند و در کنجین
که از اب عنصل و اکمین کرده باشند بشرشد
سر باید و یک درم یا کیتقال بدیند **فالج** این
تازی است و در لغت تازی فالج حالی باشد
که در نیمه یک چیز بید آید و حال آن نیم از حال
دیگر نیم جدا کرد و نام این علت ازین معنی
گرفته اند و بدین نام سستی یک نیمه تن خوانند
علامتها نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد
و دلیل اندر بیشتر حالها سفید باشد و سرخ
باشد و سبب سرخی یا ضعیفی جگر باشد یا ^{ضعیف} صفی
کرده یا دردی سخت یا آماسی و سرگاه که عضو ^{مفلوج}
برنگ خود باشد و لاغر و کوچک نباشد ^{و اگر}
باید بود و سرگاه برخلاف این باشد شان ^{ضعیف}

فالج

علت باشد و ناپذیرفتن علاج **علاج**
اولا تا چهار روز یا هفت روز گذرد و هیچ علاج
قوی نشاید کرد. و اگر علت سخت قوی باشد
تا چهار روز. لیکن حقه سخت تیز کند روایا
و اما الاصول که سخت قوی باشد و سکنجبین
عنصلی با اندکی زوفا خشک صواب باشد
و از پس چهار روز یا پنج فقره و از پس کهنه
ایارج با غاریون و شحم حظل و عک مندی
پس استفراغ قوی بحب فربون و حب شیطرح
حب قوقا یا یا ایارج فقرا مرکب باید کرد
بطبخ افتمون و از پس استفراغ ما الاصول
قوی باید داد و آنکه زود در ما الاصول حل
و آن صواب باشد و عدنان با ماء العسل طبخ

و طبع کندم با بکبین دادن اگر قوت قوی باشد
و اگر ضعیف باشد کجشک بریان و دراج و
مانند آن دادن و قوی کردن سخت سودمند
و اگر فصل سال و عمر و مزاج بیمار مساعد باشد
آغاز علاج بنصده باید کرد از بهر آنکه مرکب همه
اخلاطها خونس و اگر ماده بغمی باشد نخست
شربت بخرنیا با مشرد و بطوس یا تریاق بزرگ
یا انقرو یا با یکم شغال سکنجبین یا جاو شیر حللت
اندز ماء العسل بد مذ پس از یک ساعت فصد کند
و بعضی اطبا فرموده اند که سر روز یکم شغال ایارج
فقرا و نیم شغال پس ترکیب کرده بی غسل باید
داد تا در معد دیر ماند و اثر آن قویتر باشد
و بعضی فرموده اند که ایارج فقرا و چند بیدتر

نمایم می باید داد از یکدم پانچ درم **لَقْوَه**
 این علتیست که اندر عضلهای چشم و روی
 آید و چشم و ابرو و لب و پوست پیش از میات
 خود ببرد و کور شود **علا متها** خداوند این علت
 آب از دهن راست نتواند انداخت و باد
 راست نتواند دمید و اگر سبب لقوه تشنج
 باشد حاستها درست باشد و پوست و عضله
 سخت و طریحیه باشد و اگر سبب استرخا باشد
 حاستها با خلل باشد و پوست و عضله روی نرم
 باشد و غشا کام فرو آویخته باشد و یک چشم
 فرو سو فرو آمده باشد **علاج** احتیاط آنست که
 تا چهار روز یا تا مفت نکند و علاج نکند لیکن
 اگر طبع خشک باشد روز دوم محقنه معتدل فرود

و اگر با لقوه علامتها فالج یا علامتها سکت
 باشد در حال محقنه نیز یا بمسهل قوی استفراغ کند
 و تا یک هفته نکند و استفراغ قوی کرده نشود
 جز بغرغره و عطسه علاج نشاید کرد و آنرا که علامت
 فالج نباشد پس از چهار روز یا ارج فیهرا دهند
 و از پس بکینه محقنه نیز استفراغ کند یا حب
 قو قایا یا ایا ارج فیهرا دهند و گوشت رو با
 گوشت کفتار یا گوشت کورخ بپزند و بگویند
 و بر سر و پس کردن ضماد کنند با روغن زیت
 روغن آبی و دودنه و زود فاء خشک و حاشا و سغیر
 اندر سر که بپزند و روی مهرهای کردن بآن
 و خردل سیر که سوده بر صدغ و رخ مالیدن سود
 و پیوسته جوز بوادردمان دارد و کند و قفل

می خایند و ز سره کلنک باشیر زمان در بینی
چکانیدن و عصاره چکندر و عصاره مرزنگوش
در چکانند سود دارد و بکیرند بوره سه درم
نوشتا در یکدرم پوست نیچ کبرنج درم بکوبند
و با کجین غرغره کنند و تا چهل روز بگذرد و هیچ
در پنی نشاید حکانید **دوار** که شتر را تباری
دوار کونید و سدر نر کونید و این علتیست که
چون مردم بر پای خیزند چشم تاریک و بسیار
شود و بهم باشد که بغیرد و چنان نماید که جهان
وی میکرد و سبب خاصه تر بدین خلطی باشد
اندر تجویف دماغ و بهر حرکتی بخاری از آن خلط
برخیزد و اندر منفذای دماغ بگردد و بسیار باشد
که خلط اندر معده باشد یا اندر رحم یا اندر کبد

دوار

و مثانه و بسبب مشارکت دماغ براید **علاج**
اگر ماده اندر تجویف دماغ باشد دوار لازم
باشد و اگر از عضو دیگر برمی آید نخست نشانی
او از آن عضو بدید آید پس دوار حادث گردد
علاج اگر ماده اندر دماغ باشد حب صبر و ایستادن
فقرا و حب قوت یا حب اصطیقون دهند و اگر
بمشارکت معده باشد قی فرمایند و از پس قی
معده را با طریقل کوچک و مصطکی و عود قوت
دهند پس غرغره فرمایند و عطسه نیر و اندر طعام
کشینه خشک بکار دارند و اگر ماده صفراوی باشد
معده را از پس قی بشراب غوره و شراب لیمو
و مانند آن قوت دهند و اگر دماغ سخت ضعیف
باشد و شبانه پست جو با اندکی کشینه خشک

و کلشکر

کرده با سگریا میزند و حتی روغن کل یا
 روغن بفتله بر چکانند و بدیند و از میوه
 سیب و آبی و امرو و بکار دارند موافق با
کابوس علیت که چون مردم در خواب شوند
 پندارند که چیزی کران بر سینه اوست و او را
 می فشارد و نفس او تنگ می شود و آواز نتوانند
 داد و نتوانند جنبیدن و این علت از خون سیاه
 افتد و مقدمه صرع باشد یا مقدمه سکته **علاج**
 اگر خون غلبه دارد و سخت رک صافن باید زد
 و پس استفراغ کردن با یا رج فیه او شحم حنظل
 و غاریقون و کب یا کب صطخیقون یا با یا رج
 لوغادیا و طنج ایتون و غذا سرچه بطبقه و اندک
تشنج و کزاز تشنج سه نوع است یکی انکه عصب

کابوس

تشنج و کزاز

عضله عضوی ممتی گردد و عصبها بهم بآیند
 و کوتاه شود و پهنای آن زیادت شود و بدین
 سبب آن عضورا دراز شوند کرد دوم انکه
 عصبها و عضله از رطوبت اصلی خالی شود بسبب
 استفراغها و تحلیل که پیش از آن بوده باشد
 و از تشنج خشک گویند سوم در باب صرع
 گفته آمد است **علامتها** تشنج امتلاهی یکبار
 افتد و تشنج خشک اندک اندک و از پس استفراغها
 بسیار افتد **علاج** اما علاج تشنج امتلاهی همچون
 علاج فالج است بروغن قسط و روغن سداب
 مالیدن و کمید کردن بهنگ سوده و نرار سپند
 و اندر طنج با بونه و شبت و سقر و پودنه و شتی
 و اکلیل المکاش نادن و بخار شراب که بر سنگ گرم

چکانند به بنی او رسانیدن و بکیزند روغن
زیت کهن یک رطل بعد از دی موم یک اوقیه
بکدازد و یک اوقیه یا بیشتر با فربون سوده
برافکند و بر سر شد و طلی کند پس از آنکه بخار شراب
بدور ساینده باشد از سنک کرم و تشنج خشک را
اندر طنج سر که و بنفشه و خطمی و برک حنظل و برک
کوک و برک کدو نشانند و مهرهای کردن و پست
بروغن بنفشه و بروغن کدو و حرب دارند و بنفشه
و خطمی کوفته و بنجته اندر موم روغن سرشته بر
و کردن او می مالند نیم کرم و روغن کدو اندر پنی
می حکانند و کشکاب دهند با روغن بادام و شکر
و شیر خربار و روغن بادام و شکر و آب انار شیرین
با روغن بادام شیرین و شکر و شور با به مرغ فربه

علاج کزاز همچون علاج تشنج خشک باشد
خدر خفتن و کران شدن دست و پای بتاری
خدر گویند پیر از افتد و کسافی را که آب سرد
بسیار خورند و متدنه فایده **علاج** قوی کردن
و حقنه نیز بکار داشتن و بداروی مسهل استغواغ
کردن و ما الاصول با روغن بادام تلخ بکار داشتن
و بر طریق علاج فایده رفتن **رعشه** لرزیدن دست
و پای را رعشه گویند پیر از افتد و کسافی را که
آب سرد بسیار خورد و کسافی که شراب بسیار
علاج همچون علاج فایده باشد و باز ایستادن
شراب و روغن کل با روغن مورد و بر سر نهادن
با اندکی سرکه **صداع و شقیقه کرم** علاج این
از علاج سرسام کرم گیرند بقدر حاجت

خدر

رعشه

صداع و شقیقه کرم

صداع و شقیقه سرد

صداع و شقیقه سرد علاج این نحو علاج

سر سام سرد و سبات باشد سرد و باب کامل کنند

باب دوم

اندر بیمارها چشم رمد آماسی باشد کرم اندر

طبقه ملتحمه لیکن از بهر آنکه این آماس از در

و کرانی و خلیدن خالی نباشد همه انواع در

چشم را رمد گویند و طبقه ملتحمه طاهر تر

است از چشم و گوشت آن گوشت سفید و چرب

بعضیها چشم آمیخته است و همه اجزاء چشم

پوشیده و طام گرفته و استوار شده بدین سبب

آنرا ملتحمه گویند و گاه باشد که این آماس چنان

باشد که حدقه پوشیده شود و پلک چشم دشوار

بهم توان نهاد از عظیمی آماس و این کودکان را

رمد

بیشتر افتد علامتها در دو با سوزش نشان

ماده صفر باشد و کرانی سرد چشم نشان سیاه

ماده باشد و سرخی و تری نشان غلبه خون

باشد و اگر سخت سرخ باشد و بدان تری

نباشد نشان غلبه صفر باشد و اگر تری سیاه

باشد و بدان سرخی نباشد نشان غلبه بلغم باشد

و اگر سرخی و تری کمتر باشد نشان ماده سودا

باشد علاج اگر نشان غلبه خون ظاهر شود

رگ قیصال زنند از آن جانب که رمد باشد پس

طبع را نرم کنند بآب میوه و با قراض مفشه

با فو حجب صبر و بایا رج فقر واجب قوت یا حجب

الذنب و اگر نشان غلبه صفر باشد بطبع ملطیف

استفراغ کنند و خمر بپزند و ماء الزمان بنهند

چشم نخست شیر و خران اندر مکنانند یا سفید
 تخم مرغ پس شیاف ایض در کشند شیر و خران
 سوده و با شیاف کافوری با شیر و خران سود
 و پنیر تر مکنان رسید و کباب گوشت تازه
 و زرده تخم مرغ و گوشت خورزه جو شایید بارو
 کل ریشت چشم نهند و به بندند در دینشانند
 سود دارد و با خور زرده تخم مرغ و آرد جو و با بوی
 و بفت به هم برشند و ضماد کنند و صبر و صندل
 سرخ و شیاف مایه و فلفل و صمغ عربی و قاقیا
 و افیمون در آب غلب الثعلب و آب کاسنی
 کشنیر تر و آب کوک و طنج حشاش برشند و
 کنند در دصعب را ساکن کند و اگر ماده بلغمی
 استفرغ با یارج و افیمون و غاریقون و تربید

فیقا

و تخم حنظل کنند و بطنج هلیله کابی و اگر ماده
 سودایی باشد با یارج و غاریقون و افیمون
 و تخم حنظل و نمک نعلی و بطنج افیمون و
 استفرغ کنند و مر و غر زوت آب حله و آب
 تخم کتان سوده طلا کنند و طنج حله اندر چکانند
 و اگر مدت دراز کرد و سرخی و آب زرقن کمتر
 نشود باید دانست که اندر طبقه چشم حنظل
 بد است و توتیا مغسول و نشاسته یا سفیداج
 میکشند و این هیچ علاج دیگر صواب نباشد
 و خارش و سوزش و سبل و دمه را برو دعو
 و شیاف سماق کشیدن سود دارد و خاصه از
 پس فصد و حجامت و داروی سهل و شیاف
 اجمیر در آخر مدتها سود دارد و کرمانه رفتن و

طرف

شراب صرف سفید سود دارد **طرف**
نقطه باشد سرخ که بر سفیدی چشم بدید آید ^{زخمی بسبب}
و مانند آن **علاج** نخست رک قیال زنند و از
گوشت و شراب و از شیر غیا پر من کنند و کبوتر
بچه بگیرند و بزیر بال او رک زنند و قطره قطره
خون گرم چشم اندر چکانند و شیر زمان اندر
حکانند و زرنج با آب کشیند تر سوده اندر چکانند
سبل این علتیست که رکها چشم پر خون شود
و خارش اندر چشم بدید آید و عطسه آرد و افرا
نتوان دید و آب بسیار رود **علاج** رک قیال
یا رک پیشانی باید زد و ایارج فیهرا بکار داند
و از گوشت و شیرینی و شراب پر من کردن و بر
عنبر و شیاف سماق کشیدن و بسیار ناکفتن

و آواز بلند با کردن و گریبان ناستن و نالیش
بلند کردن **جرب** این علتیست که چون
پلک چشم باز کرد اندر سرخ باشد و درشت و
نامنوار **علاج** رک قیال زنند و بر کردن حجا
کنند و پلک چشم باز گردانند و بتراشند تا منمو آرد
و زعفران سوده بر آن موضع کشند و پنبه برو
بفشارند و بکشد و بر پشت چشم نهند و بر بند
و شست ساعت صبر کند پس بکشد **روز دیگر**
شیاف احمر لین کشند یا شیاف اخضر ماشیف
سماق بکلاب سوده در کشند **موی افرو**
علاج استغراغ کردن یا یارج فیهرا و حب قوتا
و شیاف احمر لین و سرمه ماسلیقون کشیدن
موی افرونی بدرارند و زهره کرکس و زهره بر

جرب

موی افرونی

و شفاف کند

قرحه اندر چشم

فرو آمدن آب

و دیگر زمره با جند بیدستر بخون کبود ترچه کشند
و آب دهن مردم حل کنند و بر جای که موی
بر کنند باشند طلی کنند و دیگران صبر کنند
پس بشویند **قرحه اندر چشم** علامتها درد
خلطه و ضربان و اسگ بسیار و بر سفیدی
نقطه سرخ یا بر سپاسی نقطه سفید بید **علاج**
بفصد خون بسیار خند کرت پرون کردن غذا
سرد و تر و لطیف بکار داشتن چون اسفناخ
کدوی تر و کوک و خیار و شفاف ابض کشیدن
بشیر زمان سوده اگر ضربان ساکن نشود شفاف
کنند می باید چکانید و رفاده بر نهادن و رفیق
بستن تا آنروز که بر رفاده ریم بنید پس شفاف
آبار و اکسیرین بکار داشتن **فرو آمدن آب**

سبب فرو آمدن آب سردی دماغ باشد
علامت پیش چشم خیزی خون دودی یا
خطی و نقطه سیاه می بیند پوسته لازم
علاج استفراغ باید کرد با یارج فیهرا و حب
قوفا یا و از طعامها سرد و تر و از جماع و از شراب
و از امثال پر منر کردن و از پس استفراغ غرغره
بکار داشتن که رطوبت از دماغ فرو دارد
و شفاف مارات کشیدن **صف شفاف دارا**
بگیر دزمره کبک و زمره مانی شیم و زمره کس
و زمره عقاب و زمره کلنک و زمره باز برابر
کرده و دو درم فرنیون و دو درم تخم حنظل و بکیر
بکینج همه کوفته و بنجیه آب بادیان تر صافی کرد
بسر شدند و شفاف کنند و اگر پوست سیخه بکوبند

شب کوری

نرم و به پزند و بر سره حرکوش یا زمره آه
بسرشدن مافع بود **شب کوری** **علاج** است
بایارج فیرا و حب قوقا یا کند پس از وی غوغه
بکار دارد و بکمر و پیل و دار فلفل و قنبیل نیمه
بگویند و به پزند و در چشم میکشند و قلیه و کباب
از جگر بر خوردن و چشم سحار آن داشتن
سود دارد و کباب جگر بر آتش نهند و آن
آب که از وی بدید آید بکینند و دار فلفل
تر کنند پس خشک کنند و بگویند و به پزند و در
می کشند مافع بود **دعه** این علقیت که پوسته
اشک می آید و گوشه چشم تر باشد **علاج** است
بحب قوقا یا رجا لیس و اقراص بنفشه و
ایارج فیرا با طریقل کوچک سرشته و مرابدا

دعه

اندر لختی مقام کردن حذا که عرق کند و برود
غوره بکار داشتن و سرچه در وی انگین و خوا
و سپر و پیاز و باد نجان و فلفل و خود لایا بش
پرنیر کردن **خارش** و سوزش پلک و گوشه چشم
علاج است فراغ با یارج فیرا مرکب شحم حنظل و
غار یقون و آقیتمون و نمک مندی و حب قوقا
و غوغه با بکاه و ایاره فیرا و از شیرنی و طعماها
تنز و کرم پرنیر کردن و مرابدا آب تخم خرفه
و بکخین خوردن و بکیر ند عدس مقشر و کل سرخ
و شحم انار ترش همه برابر پزند اندر کلاب
بگویند و می فحج بر افکنند چنانکه بر دیگر خیره نا غا
شود و آنرا چون خبیصی کنند بر سر آتش و چشم
نهند نیم کرم مافع بود **شیش** که در مرگان بدید

خارش سوزش پلک و گوشه چشم

شیش که در مرگان بدید

علاج آن استقراغ با یاره فیقر امر کب چشم حطل
واقتمون و غاریقون و نمک نعلی و حبت قوتا
و غوغه بابکامه و بایارج فیقر او پیک چشم با
شور شوید و شب بیا و میو نرج و بوره کوفته
و بخته بمیل بر میدارد و بر مرثکان می مالند و یک زمان
صبر کند همه پاک شود ان شاء الله العزیز

باب سوم

اندر بیماریها گوش **کری** باید دانست که
از حاستها که ایرد تعالی افرید است مردم را
و بیشتر جانوران را دو حاست غریزست یکی حس
لمس و دیگر حس سمع و آفتی که اندرین دو افتد
خلل بزرگ اندر تن باشد از بهر آنکه اگر حس لمس
نباشد حیوان از گرما و سرما و چیزهای مودی خبر

کری گوش

ندارد و خوشستن را از چیزهای سوزنده و خنده
نگاه ندارد و از آن نگریزد و بدان سبب هلاک
شود و حاست سمع راه دانش و خرد و موختن
نه پنی که هر کسی که از مادر گراید نیکو نشود و
ناقص بی زبان باشد از بهر آنکه سخن شنیدن و
آموخته نباشد و بسیار کس باشد که نابینا
آید و با آفت نابینایی همه چیزها بیا موزد و
و سخت ریزک و بیدار باشد و همچنین از آفت
حس بویایی و از آفت حس ذوق این خلل که
از آفت حس شنوایی باشد نباشد از نجا فضیلت
حس شنوایی بر دیگر حاستها ظاهر شود و بدین
تیمار حس شنوایی پیشین یاد کرد **علامتها** اگر سب
کری موده صفر باشد که بدماغ برآمده باشد

از سوای کرم رنج یابد و سروشید نتواند آ
و گاه گاه چیری بشنود و اگر سبب تا ده غلط باشد
بر خلاف این باشد و هیچ نشود **علاج** صفراوی
استفراغ با قراص منفشه یا ماء الرمانین باشد
و طبع سلیله زرد و حب قوقایا جالینوس و بود
رمان اندر کوش حکا بیدن نم کرم **صفت آن**
بگیرند انار ترش و سر آن بردارند و دانه پرو
کنند و آنرا با دانه یک انار شرین بنفشارد و
آن در پوست انار ترش که دانه پرو ن کرده بود
کند و اندکی سرکه و کند و روغن کل تان بیا میرد
و بر آتش هند تا قوام گیرد و در کوش می حکاند
میج چیز سرد هیچ وقت در کوش نباید چکانید
نیم کرم باید و اگر ماده غلیظ باشد استفراغ

بیا رة فقرا و شحم حنظل و افیمون و غاریتون
و نمک کنند و بحب صطیقون و بروغن بابونه
روغن بادام و روغن سداب با یک قطره زهر
کاو اندر حکا ند نیم کرم و شحم حنظل اندر روغن
بادام تلخ بپزند و اندر حکا نند **درد کوش** اگر
اندر سر و روی حرارتی باشد و یا درد و صربا
باشد **علاج** فصد قیال کثاید و استفراغ
با قراص منفشه و حب صبر و قوقایا جالینوس
و طبع سلیله زرد و خمای مندی کنند و بگیرند
روغن کل ده درم سرکه سی درم سرد و بجوشانند
تا سرکه برود و روغن بماند قطره قطره بکوش
در حکا نند و شیر دخترا ن اندر حکا نند و بخار
طیخ بنفشه بکوش رسانیدن اگر در دخت باشد

کوشی تلخ

درد کوش

یک جبه افیون با شیا ف ایض بروغن کل
بسیارند و قطره سرکه بر افکنند و اندر چکانند
فلو نیاه رومی با شیر دختران اندر چکانند و
بود و اگر ضربان معاودت کند باید دانست که
انجا بثره هست باید پزیراند بدین تدبیر بکنند
پیه رجا و پیه مرغ خاکلی و بروغن کنجد بکند و
و سر ساعت قطره نیم گرم اندر چکانند و پس از
یک زمان سر سکه طیف میدارند تا بروغن بیرون
باز اندر می چکانند خون درد ساکن شود و لعاب تخم
گنجان و حله و تخم مرو اندر می چکانند با شیر زان
یا بی شیر زان تا چون بثره پخته شود و چربی
بیرون آید انگاه فقیله با کنین آلوده در گوش
می نهند تا پاک شود و پس اندکی زاک سوخته

و سوده اندر دمیدن تا خشک شود و اگر
انچه می پالاید غلیظ باشد یکدرم رنجار اند
مفت درم سکخین عسلی حل کنند و اندر چکانند
یا یک قطره زهره کاه و بروغن بادام تلخ آمیخته
اندر چکانند و اگر در سرد روی حرارتی نباشد
بدانند که سبب رطوبتی است و فراج سرد باشد
بگیرند سیر خشک و بروغن زیت یا روغن
بادام تلخ یا روغن بید انجیر بپزند و اندر چکانند
چند بیدستر با روغن بادام سود دارد و کرم ماه
رفتن نباشد تا و شراب کهن صرف سود دارد
و اگر با دردی که از سردی باشد طنین دوی
باشد بکمید کنند بجا و کاه رس گرم کرده گوش
رنجار طبع پودنه و مرزنگوش و شیخ و بابونه و سدا

خارش کوش

فرا دارد و اگر درد از زخمی آسیمی باشد کند
باشیر تازه فرغار کند تا حل شود و اندر چکانند
نیم کرم در و زایل شود **خارش کوش** و حیوان
که بکوش اندر شود و کرمی که در کوش تولد کند
علاج صبر اندر آب کرم حل کنند و اندر چکانند
افسنیتین رومی در آب پرند یا اندر عصاره
و اندر چکانند و قطران دم و عصاره ترب
عصاره برگ شفتالو با اندکی سقمونیا اندر چکا
حیوان را بکشد و بکیرد شراب انگوری دو درم
اکنین سه درم روغن کل بکیرد سفیده تخم مرغ
بهم بیا میرد و نیم کرم کند و پشم پاره بدان تری
میکند و بکوش اندر دهند و بران کوش اعتماد
و بعد یک ساعت پشم پاره از کوش بر باید داشت

هر چه تولد کرده باشد با پشم پرودن آید

باب چهارم

اندر بیماریها پنی **بوی نایافتن** اگر سبب آن
حلقه غلط باشد سر کران بود و از صداع
نباشد **علاج** است فراغ با یارج فیرا و حب
پس غوغه کردن و عطسه آوردن و اگر در
پنی سده باشد شویند و زرنج سرخ و پودنه
کومی بهم آمیخته و دومی کند و پیوسته بخار
سر که به پنی میرساند و زهره کلنگ و شحم حنظل
خوبق سفید راست راست بهم برشند و مقدار
عدسی بروغن مزنجوس حل کنند و به پنی کشند
کند پنی اگر سبب یش و ناصور نباشد **علاج** آن
بشراب ریجانی شویند و به پنی بر می کشند و بعد

بوی نایافتن

کند پنی

قرصه پنی

و سنبل و کل نسرين و قصب الذريره و قرح
کوفته و بخته بر میکشد و نافع ترين چيزی بول
خست بدان می شويد **قرصه پنی** قروح عینی بعضی
خشک باشد و بعضی بتر باشد بر ظاهر و بطن
و بعضی ریشها پلید باشد و بعضی بواسیر **علاج**
ریش خشک را موم روغن از مغز ساق کاو
روغن بنفشه و موم صاف طلی میکشد و اگر بتره باشد
هلیله زرد و پیه مرغ و روغن کل و ماز و بهم سبزه
و طلی کنند و ریشها پلید را پوسته بصابون
می شویند پس سعد و زعفران و ماز و روغن
یا زرنخ سرخ همه برابر کوفته و بخته اندر دهند
و اگر در ذناک باشد سرب سوخته و اسفنداج و
مردار سنک و روغن کل درهم کداحته و سرشته

ماصور پنی

مکشند **ماصور پنی** علاج ماصور عینی گیرند انار ترش
تمام سید و بگویند با پوست و بنفشه رند
آب بکشند و بنهند تا غلیظ شود و اندر طرف
اسکوره مسین کنند یک شبانه روز و آن انار کوفته
آب کشید دیگر باره بگویند نرم و از ان شیار
کنند و بدان آب انار که بخته باشد و در اسکوره
کرده آلوده کنند و به پنی اندر دهند ماصور
پاک کنند بی درد و رنج لیکن بروز کار در از
خون آمدن از پنی **علاج** بتانند عصاره
با دروج با عصاره برگ خرفه و با اندکی کافور
اندر حکانند و نخست قیفال کشایند و مقدار
خون بتغاریق پیرون کنند و فیله سفید تخم
مرغ تر کنند و در پنی نهند و عصاره سرکین

خون آمدن پنی

و پوره زرگران بروی بر آکنند

اندر حکا شدن نافع بود و شراب عناب
و طمشیل و یاجیه سماق کخته و پست عدس و مانند
ان سودمند است و اینه اعلم بالصواب

باب پنجم

اندر بیماریها لب و دمان و دندان کام
و حجره و حلق **طریقین لب** علاج پیر مرغ بار غن
کا و بکدازد و نشاسته و کشر او و مازوی کوفته
و بنیجه بهم اندر دمان کند و بمالد تا سوار شود
و طلی کند و پوست اندرونی تخم مرغ بر زرد
و چند روز بگذارند **دمان میدکی** اگر سرخ
نخست فصد و حجامت و چهار رک زدن
استفراغ بامالرمانین و طنج هلیله زرد لیس مضمضه
بر تب توت و طنج سماق و عدس و حب الاس

طریقین لب

دمان میدکی

جلنا و اگر لعاب بسیار رود قاقا در آب
عنبت الثعلب حل کنند و سرکه بر حکا کنند و بدان
مضمضه کنند و اگر سفید کونه بود مضمض اندر
سرکه بکوشانند و بدان مضمضه کنند و میدکی
سرخ را سود دارد و اگر سخت سفید بود عک
سوده با مکیین برشند و اندر دمان گیرند و بکند
دارند تا توانند پس بکنجین مضمضه کنند یا
بایکامه و سعد و فلفل و کبابه و عاقر قاقا بگویند
زخم و در ایکامه کنند و بدان مضمضه کنند و اگر
سیاه باشد زرنج زرد و سرخ و بوره و شب بیکامه
و راج و قلع قطار و کفک دریا و مازو و آفاقا
و مار پوست کوفته و بنیجه با مکیین برشند پس
اندر حرقه بندند و در کل گیرند و در آتش نهند

و ایکامه

و سفید

تا کل بریان شود پس از کل بیرون کند و بکوبند
و به بیرند و بدمان اندر پر کنند پس حب^{الاس}
و کرمازو اندر سر که بخوشانند و بدان مضمضه
کنند و اگر بسوزانند روغن کل و کلاب اندر
دسن گیرند **خورده شدن گوشت بن دندان**
و پستی دندان و خون آمدن **علاج** نخست
فصد و حجامت و چهار رک مضمضه بد آنرومانه
اندر علاج دمی که دندان که سرخ باشد یاد کرد
آمدن است پس با زو و نار پوست و شب بمان
و قلقطار و کوز سر و و برک سر و و کرمازو و
اندر سر که بخوشانند و بدان مضمضه کنند و خورند
شدن گوشت بن دندان از اشعار کوفیه باین
بهرشند و بر بن دندان بماند گوشت را پاک کنند

خورده شدن گوشت بن دندان

و مسهل

پوسیده

ناخوشبوی دندان

120

و گوشت درست بر ویاند **ناخوشبوی دندان**
علاج اگر ناخوشبوی دندان از دندانها بود
و مسواک پاک دارد و سرگاه که طعام بخورد و سخت
چیزی نباید خاییدن خون سیب و آ و مغر باد
تا در میان دندانها که گوشت می ماند و تباہ می
شود و بوی ناخوش میکند از این جزها در بن دندان بماند
و گوشت را حای نباشد که باز ماند پس خون از
طعام فارغ شود و بجلال پاک کند و پس بوی بخار دارد
از این نوع **صنعت سنون** بکند و سعد مشر و بکوبند
و به پیرند و بشر آب ریخته برشند و اراض
کنند و برتا به بر آتش خشک کنند حاکمه سوخته
نشود آنرا بکوبند و به پیرند از این سعد یک اوقیه
مک اندر آن سه درم کفک دریا سه درم کرمازو

و بنج درم عود خام بنج درم حب الاس
بریان کرده قرنفل و جوز بوا و سیل از سر یک
درم همه بگویند و به پزند و بیا میرند و ازین
مسواک کنند و محرو را بعوض عود قرنفل
صندل و فلفل کنند و اندکی کافور بآن یار کنند
و اگر ناخوشی از معده بود اطریفل خورد و شرا
افستین و نفیع صبر و ایارج فقر البکار دارد
و زرد آلوی خام و پخته و مار الفواکه سود دارد
در دندان علاج آب کرم و سرد بیازماید
اگر باب سرد ساکن شود و فصد و حجامت کنند
و با قراض بنفشه و حب صبر استغراق کنند و بر
مورد بخایند و رک زیر زبان و چهار رک بزنند
و عاقوتها و اندکی کافور سوده اندرین دندان

در دندان

کند و اگر باب کرم ساکن شود ایارج میوه
خورند پس عاقوتها و پودنه و سقر و زرنبا
و کلنار و شحم حنظل اندر سر که بجوشند و بدان
مضمضه کنند و سحر نیا و تریاق اربعه و تریاق
خورند و اندرین دندان نهند و اگر باب سرد
و کرم ساکن نشود و کمید کنند بکاورس و مکن
کرم کرده و فلفل و حلیت و سعد اندرین دندان
گیرند و تخم بادیان بخایند و اگر دندان کاواک
باشد سحر نیا و تریاق اربعه و تریاق بزرگ
شویند بریان کرده و با سرکه سوده اندر کاواک
دندان نهند اگر درین دندان کرم باشد تخم
کندنا و بزرالنج بگوید راست راست و با موم
ببشند و دو و کنند و دهان باز کنند تا دو

سیاه شدن دندانها

کنند شدن دندانها
طریقین پوست زبان

آماس زبان

صفدع و لثا

بدندانها را و برسد و بن دندانها پاک شود
سیاه شدن دندانها **علاج** بکیر و فلفل ده درم
حماما چهار درم مازوی سوخته و سادج سندی
از سر یکی دو درم بگوید و به پیر و بدان مسواک
کنند کنند شدن دندانها **علاج** برک خرفه بخاید
با دام تلخ یا موم و عک باله **طریقین پوست زبان**
علاج سیستان اندر دهان میدارد و لعاب
آبی و لعاب اسبغول اندر دهان کنه میدارد و طعام
شوربا مرغ فربه و پایچه و مسکه و تخم مرغ نیمه شست
خورد **آماس زبان** **علاج** آن همچون **علاج** و میدک
دهان باشد و **علاج** خناق **صفدع و لثا** اگر
علامات گرمی ظاهر بود آب غلب الثعلب و آب
انار ترش و طنج سماق و کل سرخ و پوست انار

و خرنوب و حب آلاس و کرماز و در دهان
میگرد و بدان آب غرغره و مضمضه میکند و آب
تخم خرفه و آب کاسنی تر و آب میوه ها حوزد
و زور و رکنا ر بکار دارد **صفت** کثرت شست درم
شب یمانی چهار درم زعفران دو درم نوشا
و کافور از هر یک یک درم بگوید و به پیر و بدان
دارند و اگر حرارتی نباشد دانگی نوشا در دهان
شب یمانی کوفته و حبه پنچون در و رکنا ر بکار
دارد و قسط با نوشا در کوفته در آب غسل کند
و بدان غرغره کند **کراتی زبان** سبب کراتی
زبان خشکی با فراط یا تری با فراط است **علامت**
خشک آنست که از پس استغناء با فراط باشد
یا تبهار محرقه بود یا چیزهای ترش و قطع با چیزها

کراتی زبان

تیز و خشک خورده باشد **علامت تری علامت**
 فالج باشد **علاج** اما آنرا که سبب خشکی باشد بشیر
 خرد و طبع حله و طبع انجیر غرغره کند و مهرهای گرد
 و بنا کوش بروغن بنفشه می مالند و اگر سبب تری
 باشد و علامات آن ظاهر بود علاج آن همچون
 علاج فالج باشد و استفراغ با یارح فمقا و حب
 قوتا یا بکار داشتن و با ماء الاصول همچون که یاد
 کرده آمد است و هر روز زبانرا بنوشانند
 فلفل و عاقرها و خردل سوده مالیدن **اوختن**
دیوچه در حلق و علامات آن سوزش باشد و
 دمان با خون آمیخته باشد **علاج** بستر که و خردل
 حلیت و بستر که و نمک غرغره کند و شونیز و خردل
 بایند و بخلق اندر دهند و اگر بعد فرورفته باشد

بن

اوختن دیوچه در حلق

داروهای که کرم از روده پاک کند بکار دارند
 و چون دیوچه میفشد به طبع سحاق و بلوط و غیر آن
 غرغره کند **خناق علاج** اگر علامات غلبه خون
 باشد فصد کند و حجامت و رک زیر زبان بزنند
 و بر ساق حجامت کنند و در اول برب حوز و لعوق
 رمان غرغره کند **صفت لعوق رمان** بکیرند اما
 ترش شیرین دو تا سه دانه در آب بپزند و بگویند
 و بنفشارند و آب بکشند و شب یمانی سوده
 کلنا رو مازوی کوفته و بنجته بر آب انار نهند
 و بقوام آرند و بدان غرغره کند و اگر در دهان
 باشد بشیر تازه و شراب بنفشه غرغره کند و روز
 دوم آب کشیر تر و میخچه غرغره کند یا با آب غلب
 و با خرباب بادیان که خیارشیر و میخچه در وی حل

خناق

کرده باشد و اگر ماده بلغمی باشد و صلابتی بدید
اید غرغره بطینج حله و انجیر کند و خیمه ترش میسخت
و خیارشبه در روی حل کند بروغن کاک و کداحته
سود دارد و بکیر ند طینج انجیر یک پل و یک قیغه
یا تخم ترب کوفته در روی بسرشد و بدان غرغره
کند و بکیر ند تخم نزار سپند و خود و تخم ترب
مرو انگزد و فلفل همه برابر کوفته و بنخته با ^{الصل}
غرغره کند و بخلق اندر دهند و ترگاه که کشاده
و ری می بر آید آب کرم بار و غن بنفشه و بار و غن ^{کا}
بیا میزند و بدان غرغره کنند تا پاک شود پس
بطینج سماق و مانند این چیزهای قابض غرغره

باب هشتم
اندر زکام و نزله و شوصه و ذات الحجب و ذات

وضیق النفس **زکام کرم** علامتها ران آری
آب رقیق اید و سفید پنی رامی سوزاند **علاج**
شراب خشخاش دسند و کشتاب با غتاب و پستان
در روی بخته و تخم خشخاش کوفته بمیختج سرشته
با جلاب سود دارد و با قلی سبر که تر کرده دود
و صندل و سکر و برک مورد دود کردن و آزار
سه روز فصد کردن و اگر نزله کرد و ماده ^{بسی}
فرو آید و سرفه آرد و بنفشه پرورده در آب با قلی
در آب کشکاب یا در آب شراب زوفا کرم می دهند
و حب السعال نرم اندر دهن میدارد و آنرا که سرفه
نباشد فصد نکند و آنرا که زکام و نزله بسیار افتد
استقراغ حب قوقا یا باید کرد و سر باید ادا کرنا
سود دارد **زکام سرد** و نزله و سرفه **علامتها**

زکام کرم

زکام سرد و نزله و سرفه

ماده که از دماغ به پنی فرو داید غلیظ باشد
 و بدشواری فرو داید **علاج** کا ورس گرم ده
 بر سر می نهند تا حرارت آن بقعر دماغ رسد
 و سنگها گرم کرده اندر شراب افکند و بخار
 آن به پنی برکشند و قسط و شونز و عود و ^{لادن}
 سر کدام حاضر باشد و دومی کند و تخم کتان
 بریان کرده و کوفته با اندکی فلفل و انگبین ^{شسته}
 اندک اندک میدهند و شونز بسره که تر گردد
 یک شبانه روز و بریان کرده و کوفته می بویند
 بامداد شراب زوفا خورد یا معجون زوفا تمام
 باشد و اندر کشکاب انجیرستی و مونز منقا
 و تخم بادیان می پزند و با انگبین می خورد و ^{کلکین}
 عسل اندر شراب زوفا سود دارد و ^{کهن} و سرفه

مر بامداد تخم بادیان اندر شیر بجوشانند تا
 بقوام آید و بخورد و طعام بسوس آب و طبع
 کندم بار و عن بادام و شکر یا عسل یا فایند
 و اندر بسوس آب تخم بادیان شتر پزند و اندر
 طبع کندم بادیان و زیره و انجیر خشک پزند و
 سود دارد **صفت شراب زوفا** نسخه تمام بگیرند
 مونز منقا و انجیرستی از سر یکی بست عدد ^{حله}
 و تخم کرفس و تخم بادیان و بنفشه و پرسیاوشان
 و زوفا خشک از سر یکی پنج درم سوسن درم
 زراوند مدح نیم کوفته یکدرم فراسیون
 پنج درم حبله اندر دوسن آب پزند تا به نیمه باز
 آید و بیالایند و مر بامداد چهار اوقیه با سه درم
 معجون زوفا بدهند **صفت معجون زوفا** بگیرند

زوفا و رب السوس و پر سیاوشان از
 سر یک ده درم قردمانا و قلقل از سر یکی ده درم
 مغز بادام تلخ و زراوند مدحرج و تخم انجیره از هر یک
 پنج درم سه کوفته و بیخته و با انگبین سرشته بخون
 کند شربتی سه درم **صفت بجزنی که سرفه بلغمی را**
 کند و معد را قوت دهد و استفراغ بلغم کند
 مویز منقاع دانه بیرون کرده یک رطل بغداوی
 مصطکی سیزده درم تربت تراشده و کوفته و بیخته
 پنجه پنج سیر بپوشند شربتی از جهت مداوا سه درم
 و از جهت استفراغ ده درم **صفت حب السعال**
کرم رب السوس و قلقل و تخم بادیان و تخم کرفس
 و پر سیاوشان و غافق و غاریقون از هر یکی
 یک درم مغز بادام تلخ پنج درم فانی صفت درم

سیت درم یکبار

بپوشند و جها کنند چنانکه رسمت و پیوسته
 اندر دهن میدارند **بر آمدن خون** بسرفه
علاج کل ارمنی و کل مخموم اندر عصاره برک
 خرفه یا اندر عصاره برک لسان احملم میدهند
 و تخم لسان احملم کوفته مقدار دو درم در عصا
 برک او و برک خرفه بدینند و در حالی که خون
 بر آمدن آغاز کند فصد کنند و اندک اندک
 خون بمقدار قوت بیرون کنند و برنج پاک کرده
 و شسته اندر آب بسیار بپزند تا آب غلیظ
 شود و مقدار یک درم گذر سوده با آن بدینند
 و یک درم پنیر مایه خوکوش اندر آب سرد بدینند
 پس شربت اقراص و سفوف الطین و کبریا و
 نری اندر کشکاب حته دهند سود دارد و غذا

بر آمدن خون بسرفه

پایه بزه و حریره از شسته **صفت النفس**

علاج ریاضت و پرمیز از سر چه تری افزاید
و از خواب بسیار و شربت سکجین از سر که زیر
پایه که غصص و گاه گاه کشکاب با اندکی ^{فون} قهوه
و میخچه و حش الرشاد کوفته مقدار نیم درم ^{با الکلین}
در روغن بادام بمقدار چهار دانه زراوند
مدرج و پانصد سرشته مراباداد بدیند و چهار ^{دانه}
سکبجین اندر آب بنید حل کرده سود دارد و ^{شراب}
زونا کرم و معجون زونا موافق بود و حب السعال
کرم پیوسته اندر دمان باید و استغراق ^{حب}
غار یقون باید کرد **صفت حب غار یقون**
بگیرند غار یقون چهار دانه نیم رب سوسن نیم درم
شحم خنظل دو دانه کشرانید ^{دانه} یک شربت باشد

نسخه دیگر غار یقون و تربد سفید از سر یکی

درم رب السوس و ایارج فقیرا و فراسیون
از هر یک دو دانه شحم خنظل و غنرروت
صبر از هر یک چهار دانه شربت پی درم

صفت حب السعال رب السوس نخ درم

فلقل و قردمانا و مغربادام تلخ از هر یک دو درم
خلیت یک درم اندر ماء العسل کنند و برشند
بها کنند **صفت معجونی که** آلات دم زدن را ^{ماک}

کند و در اربول کند و سپرز را سود دارد بگیرند
سویزدانه پرون کرده سبت و نج درم و غفران
و سنبل و سیخه و دارچینی از هر یک درمی ^{قصب}

الذریره و نقاع ادخ و مقل ازرق از هر یک دو
درم و نیم علك البطم چهار درم قرصافی چهار ^{دانه}

اکسین مصفا شامزده درم مقل با شراب صاف
 حل کنند با سفنج و موز را اندر شراب ترکند یک
 پس همه بگویند و بر سر شربت از جهت آلائش دم زن
 یک درم با شراب زوفا و از جهت معد و جگر و پز
 آب کرم خورند **ذات الریه** و ذات الجنب و شوصه
 ذات الریه آماس شش باشد **علامتها** تب کرم و شک
 نفس و سرخی رخسار و کرافی سینه و نفث با کف
 و **ذات الجنب** بر سام باشد یعنی آماس عضله
 پهلوی و سینه و شوصه آماس حجاب و عضله
 باشد یا آماس معالین جگر یا آماس معالین سپر
علامتها تب و دشواری دم زدن و درد خنده
 و سعال **علاج** نخست فصد باید کرد و مارا الشعیبه
 با شراب بنفشه و روغن بادام و بران اختصار کرد

ذات الریه

ذات الجنب

شوصه

تا چهار روز اگر نفث آغاز کند اندر ما السقیم
 غناب سپستان و موز دانه پرون کرده و اخیر
 پستی و بخ سوس و بنفشه می باید بخت و اگر نفث
 دشوار تر و کتر باشد طبخ زوفا میدهند بدین
 صفت غناب بست عدد سپستان پنجاه عدد
 بنفشه صفت درم پنج سوس ده درم پیچ خطمی
 درم تخم خطمی پنج درم موز دانه پرون کرده درم
 کشک جو ده درم بیز دحا که رسمت و با شراب
 بنفشه دهند یا با کشکاب و سکر و ضمادی ارب
 و آرد جو و پنج خطمی و پنج سوس بنفشه بار و عن
 و موم صاف کرده بران موضع می نهند و غذا بسوسا
 باشکر و روغن بادام و استفراع بطبخ غناب و الو
 سیاه و بنفشه و لسان الثور و پنج سوس و پنج خطمی

سپستان و ترنجبین و فلو س خیارشبه نافع باشد

باب **مهم**

اندر بیماریا ریاء دل **کرمی مزاج دل علامتها**

تشنگی و خفقان و راحت یافتن ارموای خنک

آب سرد **علاج** اگر علامت خون طاهر باشد

از دست چپ رک با سلیق بکشاید و شراب حاض

ترنج و شراب سیب ترش و آب انار ترش و

شیرین و آب خیار ترش و قرص کافور و شراب

صندل و کافور و کلاب و صندل با عصاره سیب

آبی ترشینه می نهند و پیرامنی بصندل و کلاب الود

پوشند و شربتها و قرصها خنک همه با اندکی

و لسان الثور سازند و اگر تب نباشد دوع ترش

سودمند باشد خاصه ما اندکی طباشیر و کشنه

کرمی مزاج دل

بر

سردی مزاج دل

سردی مزاج دل علامتها رنگ روی همچون

رنگ ارزیر باشد و تا زکی و رونق رفته باشد

و کراچی و کلامانی آرد **علاج** شراب ریجالی ^{مقدار}

معتدل میبه و دودار المسک و ترماق بزرک

و مشرو دیطوس و مبدل المزاج و نوش دارد

کوارش غنبر موافق باشد و اگر تری غلبه دارد

نخست قی فرماید یا مسهل دمنده پس این شربت

سوء المزاج خشک اندر دل علامتها

خشکی دهان و تشنگی و یخوایی و لاغر شدن و بی طاق

اندر حرکتها و باشد که سرفه خشک بدید آید و بخور

شود از بخار اندک و دود اندک **علاج** او همچون

علاج تب دق باشد شیرخ و کشکاب و آب انار

شیرین همه بار و غن بادام مبدمند یا روغن شسته

سوء المزاج خشک اندر دل

و روغن مغر کدو دانه و روغن بنفشه اندر سینه
و پهلوی می مالند و اندر آب می شیند چنانکه
اندر علاج دق یا ده کرده آمده است

باب هشتم

اندر بیماریهای معد در د معد کرم علامتها
تشنگی و راحت یافتن از شرتهای خشک علاج
اگر در معد کرانی باشد قی کند باب کرم و سکنجبین
و کشکاب سکنجبین آمیخته و از سه سکنجبین
دسند و شراب صندل و شراب انار ترش و شراب
ریواج و شراب لیمو و شراب حامض ترنج و اگر
ماده اندر قعر معد باشد قی دشوار باشد
کند بطین هلیله زرد یا حب صبر یا بایاج فیه
و هلیله زرد را ستار است بهم برسد مقدار دوم

در د معد کرم

سود دارد و ماء الرمان سحت موافق بود
خاصه با شیر خشت در د معد سرد علامتها
که تشنگی زود از زود باشد و آروغ ترش و بادها
اندر شکم و تشنگی نبودن علاج اگر اندر معد
کرانی یا بد قی کند بطین شبت و سکنجبین علی
و مانند آن پس چند گرت یا بایاج فیه خورد و اگر
بست فراغ قوی تر حاجت آید حب اسطوخودوس
و در بایدادی ماء الاصول دسند بار و روغن بادام
ترنج و کلنگین را اندر کلاب کرم که اندر روی عود
و قنفط و مصطکی جوشیده باشد با معجونها کرم
و کوفی و فلافل و بنجر نیا و فیدان و یقون و رخیل
پرووده و دواء المسک و مشرود و یطوس و تریا
بزرگ این معجونها از سه استفراغ بکار دارد و

در د معد سرد

و کوارش عود و اقراص کل سود دارد **صفت**
اقراص کل بکیرند کل سرخ سه درم عود خام و ^{مصلط}
 و سنبل و آذوقه و سلخه و دار حنی و افستینومی
 از مرکب درمی کوفته و سخته بشراب کهن بپوشند
 و اقراص کنند از کثافت مرابدا و یک قرص
 کلنگین بپوشند و در طنج انیسون و سند و ضماری
 از عود و سعد و سنبل و مصلطی و آذوقه و افستینومی
 قصب الذریره بعصاره آبی یا بشراب آبی
 بر معده می نهند و اگر دارو را سخت بشراب
 تر کنند و آبی را در آتش بریان کند و دارو را
 بگوشت آبی بپوشند و کرم بر معده نهند صواب
 باشد و روغن مصلطی مالیدن سخت سود دارد
ضعیفی معده قوت و شهوت طعام نابود

ضعیفی معده

علاج مرابدا و بریاضت معتدل و اریس ^{صفت}
 کرمانه و مالیدن و ترخ پرورده و رخیل پرور
 بکار داشتن و اندر طعامها کبر سرکه و پیاز سرکه
 و سیر سرکه و شلغم سرکه شهوت را بجنباند و
 شراب بودنه که بانا ترش کنند و سبکبخین
 سفر جلی و پست جو با اندکی سرکه و آب شهوت
 محرو را بجنباند و ما میآ به شهوت بید آرد و
 بره بریان و مرغ بریان کرم و بوی نان خامی
 کرم شهوت بید آرد و گاه باشد که ایارج ^{مفرا}
 سود دارد **جوع کلبی** و این علیست که مردم
 ساعت بطعام حاجت آید و سبب آن
 اندر بیشتر حالها سردی معده باشد و علاج ^{مت} و علما
 آن یاد کرده آمد است و باشد که سبب

جوع کلبی

بسیاری سودا باشد که بغم معدن برآید **علاج**
این فصد با سلیق و اسیم باشد و کوارش خوری
بکار داشتن و استفراغ و دیگر علاجه در آب
مالخویا باید حبس و گاه باشد که سبب سردی
معدن نرله دماغی باشد و **علاج** آن ایارج فیقر^{باشد}
و جب قوتا یا و علاج نرله خناکه در جایگاهش
یاد کرده آمد است **جوع بقوی** این علت
از شهوت کلی افتد و جوع البقر از هر آن گویند
که این علت کاور را بسیار افتد و این کرسکی
سمه اندام باشد چنانکه سمه اندامها بعد از چندی
باشند و معدن غذا نخواهد **علامتها** نخست شهوت^{کلی}
کلی و اسهال بوده باشد و بسبب اسهال رکها
کشته باشد و قوت ساقط شده و گاه گاه غشی

جوع بقوی

افتد و گاه باشد که سبب غشی بغمی رجایی
باشد که فم معدن کرانی کند و مزاج آن تبا^{کند}
و قوت جاذبه را بطریق استرخا از کار باز دارد
و شهوت باطل کند و بدان سبب اندامها گرسنه
مانند و قوت ساقط شود و علاج مشکل کرد
از هر آنکه تنقیه معدن حاجت آید و ضعف از
استفراغ باز دارد و این علت مردم سردی^{مرا را}
و کسانی را افتد که اندر سرما تا سفر کنند **علاج**
قوت را با جوار اللحم و نان که بشرب ریخته تر کنند
و بویهای خوش خون بوی سیب و بوی آبی
بوی مورد و بوی عود و مشک و شراب ریخته
که اندک زیره اندر وی ریخته باشند واجب
الاس بکار دارند و بوی مرغ بریان و بوی^{بریان}

و بوی نان خاکنی گرم نگاه دارند همه شهوت
 بدین تدبیر بید آید و سم قوت بر جای ماند
 و اگر حرارتی بید آید بوی کلاب و کافور و
 صندل سود دارد و اگر غشی افتد رخی را و
 و موی صدغ او بکشند و او از بار قوی نگاه
 بسمع او رسانند چون او از بوق و آواز سفالی
 که از بام افتد و چون بیدار شود ما اللهم يا بشرا
 ریحانی در حلق او حکانند و صفادی از لادن
 سک و سعد و سنبل و مصطکی و عود و غبر و آب که
 مورد تر و آب سیب و آبی بر معده او نهند
آرزوی کل خوردن و مانند آن سبب آن خلطهای
 بد باشد اندر معده **علاج** قی باید فرمود و باج
 فقرا دادن و شراب فستین و مراباد مقدار

آرزوی کل خوردن

مصطکی و زیره و ناهخواه بخاید و کلبه کجور
 و از پس طعام نیز لحتی بخاید بی کلبه شکر و اگر
 عارضه زن استن را افتد او را قی نشاید
 فرمود مگر خود افتد و با ساسا بر آید و از پس قی
 معده را بکوارش عود و صیبه قوت دهند
فواق امتلایی علامتها آنچه سبب آن مادی
 غلیظ باشد اندر فم معده عادتها و تدبیرها
 گذشته بران گواهی دهند **علاج** قی باید فرمود
 با منی شور و ترب کچن عسلی و آب شبت
 و لوبیا سرخ و از پس قی بخدان و جذبید
 بوییدن و کندر و راسن و زیره و ناهخواه و سحر
 پودینه خاییدن و اندر طعام بکار داشتن معده را
 با یارج فیهرا پاک کردن پس اگر آنکه قی کرد باشد

فواق امتلایی

فواق خشک

و از پس ایاره سحر نیا و کوفی و فنداق و یقون و
رتاق اربعه و تریاق بزرگ سود دارد **فواق**
خشک علامتها آنچه از خشکی افتد از سست شدن
بسیار افتد خون قی باسراف و اسهال بسیار
پس بیضه و طمث و مانند آن و از پس حجام بسیار
علاج شیر تازه و کشکاب غلیظ با روغن بادام
و صمادی از سفید و خطمی و پیه مرغ و روغن سفید
و موم صابون مهربای کردن و معده نهادن و همه
مفاصل بر روغن سفید و حب کردن و ماء اللحم دادن
و تخم مرغ نیمه شست **منش کشتن** و قی بسیار **علامتها**
اگر سبب ماده صفراوی باشد تلخی دهان و تشنگی
پوسته باشد و اگر ماده بلغمی باشد اثر تشنگی
و تلخی نباشد ولیکن دهان پر آب می شود **علاج**

منش کشتن و قی بسیار

اگر ماده صفراوی باشد قی باید کرد و بکچین سگری
و آب کرم و طبع شست و اگر قی نتواند کرد ایاج
فقرا و سقمونیا باید داد و از پس سست شدن آب
انار ترش و شیرین دادن و شراب غوره و ضمادی
از صندل و لادن و سبک و کل سرخ و کافور و
و آب سیب و آب برک موز و تر بر فم معده نهادن
و اگر ماده بلغمی باشد قی فرمایند با یارج فقراء
بکچین سبکی سرشته پس شراب پودنه و غنیمه
دارند و پوست سگدان مرغ آنکه در اندرون
سگدان باشد از سگدان جدا کند و پاک بشوید
و یکرمان بنهد تا خشک شود و بکوبد و به پزند
مصطکی و خیر بوا برابر کند و بخورد و محرور سگدان
با کل سرخ و شکر دمنده سود دارد **بیضه**

بیضه

علاج ترکاه که حس آن بیاید که طعام اندر
 معده تنبیه می شود قی باید کردن و اگر قی
 دشوار افتد معده را گرم دارند و روغن
 کرم کرده و مانند آن طلی کنند و پوست سمور
 و مانند آن کرم کرده بر معده پوشند و تکلف
 خواب کند و بخسپد و طعام نخورد و بر کرکسی
 کمونی خورد و اقراص عود و مردمحرور را ضماد
 از صندل و کل سرخ و کافور و مورد و آب وین
 معده نهند و از پس آن که قی کرده باشد ضماد
 از آرد جو و نان خشک باب برک مورد بر سر که بشند
 و بر معده نهند و آب انار و آب سیب ترش
 کوبی و آب آبی ترش سود دارد و ^{سیضه را} آستراف
 اقراص کند و اقراص راس و اقراص حب ^{الاس}

باز دارد و من فلونیار رومی دادم باز داشت
 فی الحال **صفت اقراص عود** بکیرند قنفل و
 کبابه از سر یکی یکدرم مصطکی و پنبیل از سر یکی
 نیم درم عود خام چهار درم شکر چند وزن همه
 شربتی یکمقال یا شراب سیب یا کلبشکر **صفت**
اقراص راس که خواب آرد و سیضه ساکن کند
 بکیرند قنفل ده درم سک یکدرم خرفه دو
 راس یکدرم و نیم مصطکی و افیمون و پوست
 سرخ لفاح از سر یکی یکدرم و نیم این جمله اقراص
 کنند و شربت باشد **اماس معده** بیشتر از
 غلبه خون باشد یا از صفرا **علامتها** تب کرم و
 درشتی زبان و منش کشتن و اگر صفرا غالب تر بود
 دمان تلخ باشد و تشنگی صعب **علاج** اگر خون

آماس معده

باشد نخست رک با سلیق زنند و آب انار
دسند و ضمادی از صندل و فلفل و آبی و سیب
آب مورد تر و تراشه کدوی تر و مرک خرفه
کوک و کسنی تر بر معده نهند و غذا با گیرند و بر
کشکاب افتضار کنند و آب شراب بنفشه و شراب
یلوفر و شراب انار دهند و آریس چهار روز
آب کسنی و آب عنب الثعلب دهند جو شایند
و صاف کرده و چهار درم فلوس خیارشبر در وی
حل کرده و یک جبه زعفران و آریس صفت روز
آب کرفس و آب بادیان با این شربت بایند
و اگر طبع نرم باشد بجای فلوس خیارشبر و ص
طبشیر دهند و ضماد آریس صفت روز از بنفشه و
خط و برک عنب الثعلب و بابونه و آرد جو و

سوس و اکلیل ملک سازند و با موم روغن
سسته و لحتی زعفران ترکیب کنند و باغ
در ضماد حله و تخم کتان و سنبل و سعد زیاده
کنند و اگر آماس کهن گردد اندرین ضماد مقل
اشق و تخم کرنب و مصطکی و حب البان زیاد
کنند و اقراص سنبل دهند و مزوره از ماش
سازند و حسو از آرد جو و باقلی و سبوسا **صفت**
اقراص سنبل بکیرند فقا ع الادفر و سیخه و کلج
و ریوند چینی و قصب الذریر و سنبل از مرکی
سه درم مصطکی دو درم اشک یک درم شربت
یکمقال یا میفج و کلکپین بخورد و اگر بدان حاجت
آید که چخته شود و سر کند پس از آنکه تب از ایل
شده باشد و درد ساکن گشته و آماس مانده

شیر تازه میزنند ساعت و طنج انجیر و
 لعاب تخم کتان و لعاب حله از هر یکی ده دم
 بهم آمیخته و چهار درم خمیر ترش و دو دانگ
 زعفران و دو دانگ صبر در وی حل کرده اگر
 منور تب می آید خمیر ترش و فلو س خیار شنبه
 اندر آب کرم میزنند و بجای آب جلاب دهند
 و هر گاه که سر کرده باشد و آماس فرو نشسته
 و ریم بدید آید ماء العسل جلاب می دهند و هر گاه
 پاک شود بکیر و کند و دم الاخوین از هر یک حج دم
 کل سرخ و کلزار و کمر با از هر یک دو درم کل
 سه درم جله بکوبد و به پیر و شتر تی بکشد و تا
 یمنقال بارت سیب بارت آبی یا منجی خوارند
 بزنگ که در معدن بدید آید علامت تشنگی صعب شد

بزرگ که در معدن بدید آید

و دمان نیز دید شود **علاج** دوع ترش سود
 دارد با یک درم طباشیر و یک درم بزرگ محض دهند
 سر بامداد و باقی علاج دیدگی دمان باشد

باب **نهم**

اسهال صفاوی

اندر انواع اسهال اسهال صفاوی **علامتها**
 سوختن اندامها باشد و تشنگی و حرارت و برآ
 رقیق و زرد و باشد که تب آید **علاج** اقواص
 طباشیر بارت آبی ترش بامداد و شبگاه اسهال
 بریان کرده و کل ارمنی و صمغ عربی بارت آبی
 کل ارمنی و آب سرد و اگر تب نباشد دوع
 ترش پالوده با طباشیر و بزرگ محض از هر یک
 درم سودا غذا عدس معشر اندر آب پنجه سه بار
 آب از وی ریخته چهارم با آب غوره یا باب

دند

ترش و حریه مغربا دام بریان کرده و پاکه بره
 بسماق نخته و کوارش سماق سود دارد **صفت**
قرص طباشیر طباشیر و سماق از هر یکی پنج درم
 تخم حاض بریان کرده ده درم تخم خرفه بریان کرده
 و جلنا را از هر یک سه درم صمغ عربی بریان کرده
 درم شربتی دو درم **صنت کوارش سماق**
 بکیرند سماق ببت درم و پست جو و کعبه
 و پست سیب و خرنوب شامی از هر یکی هفت
 درم همه بشراب سیب ترش یا بشراب
 بسترشند **اسهال صفا و بلغم** علامتها اندر بر
 بدید آید **علاج** سماق و حب آلاس و کرماز و سبک
 از هر یکی یک درم ملبکه رز و پنج درم همه کوفته و
 دو درم و نیم حب الرشا و ناکوفته شربتی دو درم

اسهال صفا و بلغم

یا شراب مورد یا شراب میبه و دو درم تخم
 لسان الحمل و یک درم اینسون سرد و بریان کرده
 و ناپوست کوفته و بخته نیم درم دم الاخوین
 نیم درم این یک شربت باشد در آب باران
 یا در آب آنکه ان بدیند مافع بود **اسهال بلغم**
 علامتها اندر بر از بدید آید **علاج** دو درم حب
 بریان کرده باب کرم بدیند و تخم خشخاش سفید
 و کندرا از هر یکی برابر نرم بکوبند و مقدار یک
 شراب مورد یا شراب آبی بدیند اسهال کهن
 باز دارد و کندرو و مر و زعفران و سندروس
 افیون همه برابر بکوبند و حب کنند شربتی نیم درم
 اسهال بلغمی باز دارد **حب دیگر** بکیرند و در
 و افیون و جذبه و ستر برابر حب کنند چون ^{فلعل}

اسهال بلغم

ناکوفته

اسهال سودا

شربتی مفت حب و کود کافور و دایسه حب
اسهال سودایی علامت مزاج سودایی سود
داشتن طعامها و چوب است **علاج** رگ بستی
یا اسیدیم بزنند از دست چپ و بگیرند انار دانه
بریان کرده ده درم بهمن سرخ بریان کرده ده
درم تخم شانسفرغم بریان کرده ناکوفته دو درم
زرباد بریان کرده یک درم کهر باد و درم شربتی درم
با بکاب جگر یا شراب مورد **اسهال خون** **علاج**
اقراص کهر باد و رب آبی دهند و دو درم طباطبائی
سود و اندر شراب مورد دهند و دو درم تخم کتان
احل بریان کرده در شراب آبی دهند و دو درم حب
الاس از تخم پاک کرده و دو درم تخم کل بر دو کوفته
و بخته سفوف کنند اسهال خون را و خداوند باری

اسهال خون

سود دارد و طعام اندر همه انواع پایچه دهند
و زرده تخم مرغ نیمه شست و کافور رس پوست کنند
یا ارزن پوست کنند و برنج بریان کرده بشیره
بادام بخته و پایچه سماق بخته و گوشت تدر و
گوشت کبک بر شتی سماق و نار دانه بریان
سود دارد **زحیر** **علاج** زرده تخم مرغ خام با
روغن کل با میزند و در داریسک مغسول و صمغ
عربی و اسفنداج بدان برشند و طلی کنند
و حمولی سازند و شفاف زحیر کار دارند و
مقلیان دهند و اگر تب نباشد مان اندر شیر
تازه ترید کنند سود دارد و اگر سبب زحیر سرما
باشد حب الرشا و باب کرم دهند و کوگرد
پیه بر برشند و دو دکتد حنا که رسمت بگیرند

زحیر

جوز مغر بریان کرده سه درم ناخواه بکدرم
کندر نیم درم همه بگویند و سفوف کنند و خشت
و تابه کرم نشستن سود دارد و برار زن و
کرم کرده نشستن سودمندست و الله اعلم

باب دهم

اندر انواع قوبنج و تولد کرمها **قوبنج با اکس**
علامتها تب کرم و تشنگی و احتباس **علاج** اگر قوت
قوی باشد نخست رک با سلیق زنند و اگر حاجت
آید رک صافن نیز برینند و آب کسنی و آب عنب
الشلب و آب کاکج و آب آلو مافلوس حیار
و روغن بادام میدهند و بوقت حاجت اگر
درین شربتها قدری سقموناهل کرده دهند ضوآ
باشد و یکشکاب و روغن بابونه حقه کنند و ضماد

قوبنج با اکس

از سفیخته و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک
موم و روغن بفت بر ششم می نهند **قوبنجی که از خلط باد غلیظ**
غلیظ باشد **علامتها** اما علامت خلط غلیظ درد
و کرانی باشد و اسباب تولد خلط غلیظ آرش
رفته باشد و علامت باد غلیظ درد عظیم باشد
باعتد و بدان ماند که روده را بمشقت سوراخ
میکند **علاج** حقه نیز کنند یا شیاف نیز نهند
صفت حقه نیز که قوبنج ثعلبی بادی و بلغمی کش
بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و تخم شنب
از هر یک سه درم در آب پیزند و بیالایند و بوقت
بوره نان و ده درم پانید درو حل کنند و ده درم
روغن کنجد یا معصره با وی سیامیزند و حقه کنند
صفت شیافی که قوبنج بادی و بلغمی را بکشاید

140

قوبنجی که از خلط غلیظ باد غلیظ باشد

بگیرند شحم حنظل و بوره از هر یک پنج درم
سقمونیا دو درم مغز بادام پنج درم مثل نیم
شیاف کنند خانکه رحمت **صفت حبی** که قویج
بکشد در حال بگیری سکنج ده درم شحم حنظل ده
درم سقمونیا سه درم و دو دانگ سکنج را باب
سداب حل کنند و دارو باد و برشند و حب کنند
شرابی دو درم و تا تخت بخت نیز و شیاف راه
کشد و نکند و اروی سهل بندند و اگر عشیان رنج
دارد سفر حلی سهل دهند یا معجون **الراحه صفت**
معجون الراحه بگیرند مصطکی و قرقن و رخیس و پیل
دار پیل و جوز بوا و قره از هر یک دو درم کوفته
بخته سقمونیا نیم درم همه را در جلا غلط حل کنند
از آب آبی و سکر ساخته باشند و برشند شرابی

دو درم **صفت حبی** که زود تر از همه اطلاق کند
بگیری و شحم حنظل دو درم سقمونیا یک درم مصطکی نیم درم
کشند و انکی اینون نیم درم باب کرفس حب کنند
شرابی یک درم تا یکمقال **تولد کرمها** نوعی دیگر فلنج
ست که از آن افتد که در روده ها کرمها تولد کند
تری ثقل روده ها ببرد تا بدان سبب طبع خشک شود
علامتها تولد کرم آنست که گاه گاه اندر ثقل کرم
شود و احتیاس به درد و بی خلیدن باشد و رنگ
رزد و تیره شود و قوت ضعیف و خداوند علت
کرسنه شود از هر آنکه سرچه برود و آید کرم
بخورند و روده را فریدن گیرند و بدان سبب کرمی
و پیش ناف و دغدغه و عشیان بید آید و خواب
بیداری تیرتیب نباشد و در خواب دندانها برهم

تولد کرمها

این

می ساید و از دهان لعاب میرود **علاج** بکیرند
 شیخ و ترمس و برنگ کالی مقشره و سرخس و قنیل از
 هر یک یک درم تریب سفید محکوک پانزده درم بگویند
 و به پزند و پنج درم از سر حبله با شیر تازه بپزند
 و نیز بکیرند برنگ کالی مقشره مفت درم خرد و جوز
 از هر یکی مفت درم سرسبز بگویند و بهم سرشند
 بشانکه برگر سکنی بخورند و کپند بامداد گرم کدوانه
 را پاک کند و س از استفراغ یک شربت ایارج ففقا
 بدسند اندر شب دیگر و پس از آن یک مفت
 بامداد پنج درم آب گامه بخورند بنام شتا تا ماده تولد
 کرمان را پاک کند باذن الله و بکیرند زمره کاه
 و آب پودنه را شست و بنه پاره بدان ترکند
 بردارند کرمان خرد را پاک کند و کدو کارز برک

برگر سکنی

شفقاً لو کوفته بر شکم ضما دکنند و سره کاه و قوط
 و پیه کوزن و سقتر و ترمس بهم برشند و برنا
 طلی کنند و بشویند بر سر که ساینند و طلی کنند و الله علم

باب یازدهم

در بیماریها مقعد **برون آمدن مقعد علاج کل**
 سرخ و نار پوست و مازو و برک مورد و خرئوب
 در آب بپزند و در آن آب نشینند سر کلنا و مازو
 و نار پوست و صدف سوخته و آقا قی و شبانی
 و اسفیداج همه کوفته و بنجیه بر آن موضع پراکنند
 ببندند حنا که رسمست و خداوند مزاج سر در آرد
 اندر شراب قابض نزنند و مرز کوشش زیادت
 و اگر مقعد بیرون آید و ریش باشد شراب قابض که
 داروهای قابض در وی نخته باشند بشویند

بیرون آمدن مقعد

شفاق

و سرب سوخته و شسته بکنند در دم کلج
و شاق از هر یک پنج درم مرده درم و نیم بگویند
و به بیریز و بدان موضع پراکنند و به بندند
شفاق طقیدن لبهای شج را شفاق گویند
گاه باشد که سبب آن خشکی مزاج باشد و گاه باشد
که رکها ممتلی گردد و دهنهای رک بطرقه **علاج**
اگر سبب امتلی رکها باشد رک با سلیق یا صافق
یا بض بزنند یا بر میان سرد و سرین حجامت کنند
و اگر آماس و حرارتی باشد سفید تخم مرغ و روغن
کل اندر تاون سرب بپایند تا سیاه شود و طل
کنند و مرهم کافور بکار دارند و اگر حرارت قوی
نباشد مرهم مقل بکار دارند و مغز ساق کافور
خمیر جو بپایند و مرهم کنند خداوند مزاج خشک را

خارش مقعد

سود دارد **خارش مقعد** اگر سبب خارش کرم
خورد باشد علاج کرم باید کرده این است
و اگر سبب کرم نباشد خارش سوزان باشد مقعد
با سوز **علاج** رک با سلیق باید زد و بر میان دو
حجامت کردن و بطبوح اقمون استغراغ باید
و از طعامهای سودایی پرنیز کردن و آن موضع
را بروغن مغرزد آلودگی که مقل را در وی حل کرده
باشند کردن **بو اسیر** سبب اسر علت علیه خون
سودایی باشد علامتها آنکه از خون کرم و صفرا
باشد با خلیدن با سوختن سخت باشد و آنچه از خون
علیط باشد خلیدن و سوزش کمتر باشد لیکن
کراتی بیشتر بود و باد با سوزادی علیط باشد
و قراقراندر شکم و ناف بدید آید و کاسی بجا

چوب
بو اسیر

زمار و خایه و قضیب فرو دآید و کاسی بشرا
و کتف برآید و کاسی اسهال خون آید و کاسی
سکیم باز گیرد و در دیوار همچون درد قولنج تولد کند
و کاسی در اندامها بید آید و از معاصل و زانو
سکام خاستن و شستن آواز می آید آنرا
بتازی فرقه گویند **علاج** اگر خون صفراوی باشد
نخت رک با سلیق زنند پس مطبوخ ^{سیاه} میله و
و عناب و آلوی سیاه و خیارشبه استغراغ کند
و اطرینل کوچک و اطرینل اوسط بکار دارند و اگر
خون روان باشد و غلیظ باشد و بی درد باشد
بوقتی معلوم آید باز نشاید داشت الا که قوی
ضعیف شود و سرکه که خواهد باز دارد اقراص
و همچون خشت احمید و جب مقل بد صفت **حب مثل**

بکیند میله کابلی بریان کرده بروغن کاسوی درم
کدر با پانزده درم مقل از رقیق حل و بج درم مقل را
در آب کنند تا حل شود و دارو تا بدان بسرشد
و جب کنند شربت بر باداد دو درم و اندر پنج
داروهای قابض نشینند بکیند مازو و کرمازو
کند زعفران و افاقا و سفیداب راستا راست کوفته
و بنخته و آن موضع را بشرب قوی بشوید و این
دارو بر سر او پراکنند و به بندند و اگر با جور ^{ندان}
کرمی نباشد هم نخت رک زنند پس مطبوخ ^{افتمون}
دسند و علاج اصحا سودا بکار دارند و میله
پرورده سخت موافق باشد و اگر درد ذناک باشد
بکیند مرسم دیا خلیون و روغن کل و اندکی زعفران
و اندکی افیون همه اندر منقح سرشند و می نهند

بابونه و اکلیل الملک و اندکی زعفران بملح
 تخم کتان برشند و برنهند و اگر با سورخت بمکشی باشد
 و در دست کرد و اندر آب کرم نشیند و روغن
 زرد آلو و تخم و روغن کوهان شتر طلی کند درین کرم
 پس بکیرند آب پیاز خام و پنجم باره بدان بزنند
 و بخوبی شستن بردارند و یک زمان صبر کنند تا شسته شود
 و در ساکن شود و نیز بکیرند تخم حنظل و مغز بادام
 تخم راستار را بکوبند و به بریزند و شاف کنند و
 ساعت یکی بنهند تا اندر پنج ساعت پنج شیف
 بنهند **صفت دارویی که با سورخت خشک کند**
 و بریزند بکیرند مارافعی از جای کبابی که از آب دور
 باشد و سرد دم او بپایند و شکم او پاک کنند و بشویند
 و بریزند تا ماهر شود و سر پائینه پوشیده دارند پس

روغن زیت بر افکنند و بجوشانند تا آب
 برود و روغن بماند آن روغن نگاه دارند و
 میکنند خشک کند و بریزند باذن الله عزوجل
 اندر میکوبید با سور را بر روغن زیت چرب کند
 و ایشان سبز کوفته و بجهت برومی کند خشک کند
 و بریزند **صفت** دارویی که باد با سور برافکنند
 بکیرند مایه سیاه و آمله و شیطج سندی و عاقر
 و نوشادر و قلع و دار قلع و تخم کند ما و قلع همه
 برابر بکوبند و به بریزند مقل را آب موز حل کنند
 و دارو را بدان برشند و حب کنند شربتی دم
باب دوا روم
 اندر بیماری های جگر **جگر کرم** علامتها تشنگی
 بسیار و حرارت اندر جانب راست موضع

جگر کرم

و چاشنگاه باروغنی دادم

بود **علاج** رک با سلیق رزون و سحرگاه آب تخم
خرفه و سکنجین دادن و از پس چهار روز یا بیشتر
آب کسنی و آب عنب الثعلب دهند و طبع را با
میوه نازم دارند و ببلوس خیارشبه اندر آب کسنی
کداخته و شراب انار و آب انار و شراب زرشک
سود دارد و اگر طبع نرم باشد اقراص طباشیر
دهند و ضمادها از صندل و کل سرخ و تراشه کدو
و آب کوک و آب عنب الثعلب و آب برگ مور
با مقداری دارچینی و مصطکی بروی کمند و
جگر می نهند **جگر سرد را علامتها** زبان سفید بود
رنگ روی رصاصی و بول غلظ و سفید باشد
و اشتها، طعام زود بید آید و لیکن دشوار
و باید دانست که اسهال غالی با بسیاری

جگر سرد

جگر سرد را

نشان سردی جگر باشد و با قوط شتوت
نشان گرمی و ضعف جگر باشد **علاج** مارالاه صول
و دادن باروغنی دادم تلخ و روغن فستق و
دانه جگر کرک خشک کرده و کوفته و دانه
ریوند چینی با نج درم کلنگین سرشته سخت موافق
باشد خاصه اگر سه با مداو دهند از بهر آنکه از
جگرهای جانوران هیچ معتدلتر و با جگر مردم
طایفه از جگر کرک نیست و اگر سه شب بوقت
خواب اثاناسیاء بزرگ دهند سود دارد
شتر اعرابی اخلاط سرد را با سهال و ادرار بول
پاک کند و سده بکشاید خاصه اگر شیر با اندکی
بول شتر دهند و ضمادی بر نهند بدین صفت بکنند
مصطکی و صبر و افستین رومی از هر یکی دو درم کل سرخ

بنج درم عود خام و سنبل و سگ از سر یکی
سه درم زعفران یک درم باموم و روغن مورد
بسر شدند و بر جگر نهند سودا را دانا

باب سیزدهم

اندر بیماریها، سیرز درد سیرز کوم علامتها
حرارت اندر جانب چپ باشد و تشنگی غالب
و دلیل رگین علاج رک با سلیق زنند و ایم
دست چپ و آب کاسنی و آب بادیان
بهم آمیخته دهند و آب غلب الثعلب و
کرفس از سر یکی دوا و قیه بهم آمیخته می دهند
استفراغ بدار و ماسهل اصحا سودا کنند و
ایارج فیه و غاریقون از سر یکی کمی قال حب کنند
و بدهند و دو درم غاریقون دوا و قیه سکجین

در سیرز کوم

سودمند بود و آب سبزی کدو و آب برکید
و آب برک پد که بتازی غریب گفته اند کدم
حاضر باشد یک اوقیه صافی کرده با کجین
میدهند و برک بید و برک پد خشک کرده
اندر سایه مقدار دو درم کوفته و بخت با دو درم
سگر خدر روز سر باده میدهند و دوا ماس
شود باذن الله عزوجل در سیرز علامتها گویا
باشد بیشتر تشنگی نباشد و دلیل سخت رگین
علاج ماء الاصول با روغن دام تخ چهار دانگ
تریاق اربعه دروی حل کرده می دهند و بنج درم
افتمون سوده با یک اوقیه سکجین سر زایل کند
و افتمون و پوست بنج کبر از سر یکی راستا است
کوفته و بخت و با کجین سرشته بنج درم تا چشمال

در سیرز مرد

سخت سو و مند باشد و اشتق را بر سر که حل کند
 و مغربا دام تنخ کوفته و برک سداب خشک کوفته
 از سر یک برابر برشند و بر سپرزهند و به بندند
 و انجیر سیر که بپزند و خردل کوفته و پوست پیچ کبر کوفته
 و بخیته بهم برشند و ضماد کنند و عضاره یاقه
 از چوب کز سازند و طعام و شراب اندران
 و قدح خورند در مدت چهل روز سپرز گرم را و
 را بکند از د و پاک کند باذن الله عز و جل

باب چهارم

اندر یرقان باید دانست که یرقان علتی است
 که رنگ چشم و رنگ همه تن زرد یا سیاه کند **آیا**
یرقان زرد از افزونی صفر باشد و بیشتر از هر که
 و از سده که اندر مغذای زهر افتد و یرقان سیاه

یرقان زرد

از سپرز افتد و شرح آن اندر کتاب ذخیره
 یاد کرده آمد است **علامتها** اندر یرقان زرد
 تشنگی غالب باشد و دمان تنخ و بول سخت رنگین
 باشد و کفک بول رنگ بول دارد **علاج** اگر یرقان
 سخت محکم باشد سم رک باید زد و مهم مسهل داد
 اما رک با سلیق باید زد یا رک اسیم از دست راست
 و مسهل طبیح افستین رومی و هلیله زرد و عناب
 و اجاص و خما سندی و تخم کشوث و تخم کاسنی
 و بنج غاریقون و عافت و شمه باید خست
 و اگر مسهل سبکه باید فلوس خیار شنبه اندر آب کاسنی
 کفایت باشد و ما، احسن سنجت نافع باشد و مر **باید**
 سککین بزوری میدهند با آب کسنی و از رس سککین
 بچار ساعت کشکاب دهند و اندر کشکاب بنج

سوس

و تخم کاسنی

گرفس و تخم کبر و تخم بادیان و تخم کاسنی آنچه خاص
باشد می پزند و کلاب بار و غن بادام و شکر دهند
و اگر تب باشد سه با مداد بکنهن ساه دهند
با آب تخم خرفه یا آب کسنی و آب انار برش
شیرین موافق بود و کشکاب بار و غن بادام و شکر
دهند و اندر کشکاب تخم کسنی و تخم او در کنند
و اندر آبرن نشستن صواب باشد و هم اندر
دو اوقیه آب ترب و یک اوقیه شراب ریخته
و نیم درم بوره نان در وی حل کرده بدیند زرد
و زود آرد خاصه اگر هم در آبرن بول کند و یک
برک جعفر خشک کرده و کوفته و بخیته اندر جلا
یا در ماء العسل بدیند اگر یکدرم روغن کوفته
و بخیته باز زده تخم مرغ نیمه شست بدیند و یا

چهار درم پرکسا و شان اندر طبع انیسون بدیند
یرقان و زردی را سود دارد و باذن الله عز وجل
یرقان سیاه خداوند یرقان سیاه را کاسنی
یا اسلیم زنداز دست چپ و استفراغ با آب بکن کند
و تدبیر کشادن سه و استفراغ سودا کند سود دارد

باب یازدهم

اندر انواع استسقا **استسقا** سه نوع است
لحمی است و سبب این ماده بلغمی باشد که با خون
اندر همه رگها بگذرد و دوم طبلی است و سبب آن
ماده با ذنآک باشد که اندر همه احشا بماند و سوم
زرقی است و سبب آن ماده آبناک باشد که
اندر فضا رشکم گردد و آید و اصل همه نقصان مضم
و فارسی استسقا آب خواستن است و سبب آن

یرقان سیاه

استسقا

خواستن ضعف جگر باشد و عاجزی از دفع
کردن و سبب ضعیفی آب که بدور سد ارجستن
دفع نتواند کردن و باند امها فرستادن نتواند
تا بدان سبب همه تن تشنه ماند و از جگر آب خوا
ه ای آنکه جگر را آب حاجت باشد و نمحنا که جو
بغزی کر سکنی همه اندامهاست بی آنکه معد طعام
خواهد استقامت تشنگی همه اندامهاست بی آنکه
جگر آب خواهد از بهر آنکه جگر ضعف باشد و آب را
باند امها نتواند فرستاد و آب که خورده باشد
در جگر بماند و جگر را سرد کند و آن آب ترشح
اند و فضا شکم جمع آید و مزاج همه احتشاش کند
و بدان سبب علت بشارکت همه احتشاش شکم
و چگونگی ترشح از کتاب ذخیره باید جست **اما**

استقامتی که سبب آن گرمی جگر باشد چنان
که سبب گرمی جگر رطوبتها که اختن گیرد و استغنا
تولد کند چون ادرار بول و عرق بسیار و ^{سپال}
و افراط طمث و بدان سبب خشکی تولد کند سبب
خشکی رطوبت اصلی که مدد حرارت غریزی است
تحلیل پذیرد و بدان سبب آن قدر حرارت باشد
ضعیف گردد و کیلوس را خون نتواند گردان
اداکند **علامتها** اما علامت رقی است که ام
کران باشد و بلبس خون مشک پر آب باشد و علامت
طبی آنست که ناف پیرون آید و شکم بدان
نباشد و بلبس همچون مشک باشد که باد اندر دمنده
اگر دست بروی زنند آواز طبل آید و علامت
آنست که اندامها آماسید شود و سر کجا که ^{نکشت}

و سر کاه که حرارت غریزی
ضعیف باشد جگر ضعیف شود

برهنند و اعتماد کنند در وی نشیند و جای گشت
بید آید و یک زمان بماند و رنگ روی و اندامها
بر یک زندگان ماند و بیشتری اطبع نرم باشد
علاج رقی بهترین علاج تشنگی کشیدنست و گرسنگی
و از دیدار آب و بکار داشتن آن بازداشتن
و سه دوسه روزی قی فرمودن و مرابدا در ^{صفت}
معتدل فرمودن و اندر کرمایه خشک عرق آوردن
و اندر یک کرم نشاندن چنانکه مر او را از
افتاب سایه باشد و تن اندر افتاب و یک کرم ^{باید}
و تدبیر او را بول کردن و اندر آب دریا نشاندن
و آب معدینها چون گوگرد و آب زاک و انجا که آب
دریا نباشد نمک اندر آب کند و چند روز اندر
نهند بجای آب دریا باشد و استغراغ بحب غاریتون

کنند **صفت** آن بکند غاریتون ده درم
عصاره غافلت و ریونند چینی از مریکی و درم
سکر طبرزد ده درم جها کنند مرابدا و یک درم
و اگر اسهال بسیار کرد و باز گیرند و شیر شتر ^{بدرم}
با اندکی بول آن شتر سود دارد و انجا که شتر ^{بدرم}
نباشد دیگر شترانرا بعلف پیرون برند و روز
آرد خو خیمه کرده تخم کرفس و تخم بادیان صد درم ^{در وی}
سرشته بشتر دهند تا شیر او سودمند گردد و طعام
او نان بریان کرده باشد و خیمه نان نیک خاسته
باید و اندر خیمه تخم کرفس و تخم بادیان و تخم ^{بدرم}
سرشته هر روز مقدار ده سیر ازین نان رات ^{بدرم}
کنند و اگر نیز ازین نان اندر نخود آب ترید کنند
شاید و چوبوی روغن شیر نخت با روغن باد ^{با روغن} آم

فستق و ترب خام و پخته سود دارد و چند آنکه خود
 لیکن خام نافع تر و اگر بیمار از گوشه صبر نتواند کرد
 گوشت تذرو و گوشت کبک و گوشت کبچک و
 دسند بریان کرده یا در بخود آب پخته و اگر بصره
 آب دسند با اندکی شراب بیا میرند یا آب انار
 قناعت کنند و اگر حرارتی و بتی نباشد سر باید
 آب برک ترب و برک کوفس و برک کسنی کوفته و
 و جو شایند و کفک بر کوفته و پاوده با اندکی شکر
علاج طبیبی شکم را بستمید کرم دارند بسوس و کرم
 و آرن و مانند آن و پوست سمور و رو ماه بر شکم
 پوشیده دارد و مار الاصول دسند و یا چون نقول
 و پیوسته زیره و کندرمی خاید و طعام بخود آب
علاج لحمی و ریاضت معتدل و دماغ را بخر

و معد را با یارج فقر پاک کردن و اندر آب
 دریا و اندر معدنها نشاندن مفید است
باب شانزدهم

اندر بیماریها کرده و مسانه و اعصاب تناسل
آماس کرم اندر کرده **علامتها** تب لازم و تشنگی
 کرانی اندر کرده و دشواری برکشتن از پهلوی
 بدیکر پهلوی و باشد که غشیان رنج دارد و باشد که
 زبان سیاه شود **علاج** فصد با سلیق و کشکاب
 روغن بادام و شکر و کم خوردن آب و حقه نرم
 کردن و خیارشبر اندر آب کاسنی دادن و اندر
 مار اجبن **آماس سرد** اندر کرده **علامتها** تشنگی
 نباشد و کرانی بیشتر باشد و کسلانی و علامتها
 ظاهر باشد **علاج** قی فرمودن و شراب تین خوردن

اماس کرم در کرده

اماس سرد

و کلبکین دادن و حقنه از حسک و برک کرنه
و برک حقنه و برک خطمی و سبوس و مویز و انجیر
بسته و پرسیاوشان و تخم خیار و خربزه و روغن
کنجد ساختن و صماد از تخم کتان و حبه و تخم ^{خطمی}
و شبت و بابونه و اشق و علك البطم ساختن
از بیرون پیه بط و مرغ و مغر ساق کاو کداخته
و اندکی مقل و راتیانه در وی حل کرده مالیدن ^{و طعام}
سبوس آب با غسل و روغن با دام باید دادن
بول خون و سورش آب تا ختن **علامتها** اگر بول
خون از کرده باشد خون با بول آمیخته نباشد
لیکن فسرده باشد و پاره پاره بود و از غشیان ^{خاله}
نبود و اندر نواحی کرده المی باشد و گاه الم اند
میان پشت باشد و بر آنها فرود آید و گاهی

بول خون و سورش آب تا ختن

بمیان دو کتف و اگر از مثانه باشد خون با
بول آمیخته باشد و رقیق باشد و از خلیدن
مثانه و سورش خالی نبود **علاج** فصد با سلق
و از همه چیزها شور و تیر و تلخ پر منیز کردن و کشکا
و شراب بنفشه و شراب خشیاش خوردن و اگر
با بول خون سورش و حرارت نبود بکیرند ^{سالیون} فقط
و تخم کرفس و انیسون و مودوف و راسن و تخم
خیارین و تخم خربزه و تخم کدو از همه برابر بمیخ
ببرشند شربتی دو درم با ماء الشعیر یا ماء العسل
و حلغوزه و تخم خیار و تخم خربزه برابر بگویند و آنرا
میخچ ببرشند و بکار دارند سورش قرصه را
سود دارد و تخم خیار و شیر زبان با شیر خر قرصه
مثانه را سود دارد و سورش بر د و قرصه کبریا

خون آمدن باز دارد و اقراص کالج قروح
و سوزش را سود دارد و نسخه اقراص از قرمان
کتاب ذخیره و از دیگر قرا با دینا توان یافت
سلس البول برون آمدن بول باشد پیچیده و مراد
مردم و سبب آن سردی مزاج باشد و سستی شانه
بود **علاج** قه کردن و در آب کوکوشستن و
روغن سداب و روغن فریون مالیدن ^{دبیطس} مژده
و بجز نیا خوردن و ماسکه البول بکار داشتن
ماسکه البول بکینه کند روح الاس و تخم محلب ^{صفت}
و سعد و خولجان و قرفه و وج و راسن برابر کوفته
و بخیه عینج برشند شریقی باید ادو شبا نگاه
درم و کفته اند کوشت رو باه بریان کرده سود
دیانیطس علت است که سبب آن کرم شدن مزاج

سلس البول

دیانیطس

کرده باشد **علامتها** تشنگی و بی صبری از آب
و پیرون آمدن آب در حال که خورده شود و منور رنگ
رنگ ناکردین **علاج** آب انار و آب تخم خرفه
و شراب غوره و کشکاب و بوقت خواب ^{سکون}
اندر آب خیار ترش با شکر و اقراص طباشیر و که
و کلاب و روغن کل بر موضع کرده مالند و ضماد
طحلب و پست جو و آبی کوفته و برک بید تر
و برک مورد تر کوفته بر نهادن و اگر این برکها با
صندل سفید و صندل سرخ و فوفل و اندکی کافور
بکلاب سوده و قطره سرکه برحکایند و طلی کنند
و طعام دوغ ترش و مزوره ماش مقشر با اسفنج
و کشک جو و غوره و نیشو و مانند آن دهند و سب
ترش و زرد آلوی ترش و خناسندی و طفیل از

سمه اقراص طباشیر

از عدس مقشر باب غوره و مانند آن دهند
عسر البول باز گرفتن بول را استرگویند و شوا
 آمدن را عسر گویند و اسباب آن یا زخمی و سقطه
 باشد یا ضعف قوت دافعه یا بادی غلیظ
 یا چیزی اندر مجرای بول گرفته شود چون خون
 فسرده یا سنگ **علاج** اگر سبب زخمی و سقطه
 باشد رکاب سلیق بزنند و اندر آن زن فاسق
 نشانند و روغن کل می مالند و بول بقا با طهر بر
 گیرند و اگر حرارتی باشد آب غلب الثعلب و آب
 تخم خرفه دهند و بجهت نرم استغراق کنند و اگر
 سنگی در مجرای بول مانده باشد علاج آن درجا
 مایه کرده آید و اگر خون فسرده اندر مانده باشد
 شب بیا اندر سر که فرغار کنند یکشنبه و روز بیایا

بادی

و سنگ بر آن کنند و قوام دهند و سر باید دادند
 و داروهای که سنگ نشانه را بریزند سود دارد
 و اگر سبب باد غلیظ باشد ماء الاصول دهند
 یا روغن بید انجیر یا یا روغن بادام تلخ باید داد
 و اگر سبب ضعیفی قوت نشانه باشد در آب
 کو کردن نشاندند و بوره ارمنی در آب حل کنند
 و با حلیل فرو چکانند و زهره کاه و زهره بر
 و یک آب تلخ آنچه حاضر باشد اندر حکانند
 شیش که در جامه مردم تولد کند با حلیل اندر
 بول کشاده شود **سنگ و ریک که اندر نشانه کلیه**
 تولد کند **علامتها** ریک اندر بول پیدا شود و اندر
 بن قاروره رسوب کند و مجرای بول را بخراند
 و بسوزاند و کرانی کند و آب تا ختن رود از او

سنگ و ریک اندر نشانه کلیه

تقاضا کند. و آنچه از کرده باشد زرد باشد
 آنچه از مژنه باشد سفید بود یا خاکستر کون
علاج بآب زین فاطر اندر نشاندن و گمگاه و
 مژنه را بر روغن عقرب چرب کردن و بر روغن
 شبت. و از طعامها، غلیظ پرمز کردن و تخم
 خیار سن و تخم خربزه و حجر الیهود و آب بادیان
 تخم کرفس و حب القلیب و معجون عقرب مقدار
 دو دانگ اندر آب تخمها میدهند و آب ترب
 کوفته و فشارده مقدار ده درهم باده درم پخته
 آمیخته سه روز بدهند مژنه را از ریکی پاک
 کند **جرب مژنه** علامتها برون آمدن بول
 باد غدغه بود و رسوب وی همچون سبوس شد
علاج کشکاب باروغن بادام خوردن و طعامها

جرب مژنه

چرب و نرم خورد و لعاب دانه آبی و شیر
 زبان و روغن کل حقنه کردن و با حیل فرو
 حکانیدن **فتق** علامتها سر وقت که بشت
 باز خسید نابید شود و قراقر کند و بروده
 آمدن باشد. و اگر بی قراقر باز شود آن پیچ
 اندر اسرب گویند فرو آمدن باشد **علاج**
 از حوکتها و کارهای سخت پرمز کند خاصه از
 طعام خوردن. و آواز بلند کردن زبان داد
 و چیزی گران برندارد. و پیوسته آن موضع را
 بسته دارد. و اگر بدشواری بجای باز رود شبت
 پنجه نیم گرم برهنند و راهها برهم فشار دهند تا بجای
 باز شود و چون بجای باز شود این ضما دهنند
صفت کوزا السرو و سعد و مازو و مار پوست

فتق

آن بادی باشد که

کندر و مزر بخوش و سریش کفشگران و ناخواه
 همه برابر اندر سرشیم مای بسر شدند و بر پینه
 کهن طلا کنند و بر نهند و به بند و بکذا رندا خود
 بنفند و دیگر بار بر می نهند تا سخت شود و از
 طعامها با دناک و از موی تر بر سر کنند و
 کوفی بکار دارد و اکلیل الملک و آرد کندم
 و زرده خایه مرغ همه اندر میفج خیس کنند و
 آماس قضیب و خایه اگر نشان حرارت باشد
 با سیتق کشایند و طلب و آرد جو و کشین تر
 و آب کاسنی تر بر نهند و اگر حرارتی نباشد و
 صلب باشد آرد با قلی و حلبه و بابونه و پیه مرغ
 و پیه ربط اندر میفج خیس کنند و بر نهند و اکلیل
 الملک و آرد کندم و زرده تخم مرغ همه اندر میفج

اماس قضیب و خایه

خیص

کنند و بر نهند و ضمادها که اندر کتاب دخیه
 اندر آماس پستان یاد کرده آمده است اندر
 باب سود دارد **ریش قضیب و خایه** علاج
 کند و رک با سلیق زند و آسایش جوید و از
 طعامها نیز و شور بر سر کنند و قهبر و کندر و
 و کلنار و مردار سنگ بایند و بروی پرا کنند
خارش قضیب و خایه هم قی کند و رک زند و از
 نیزه پرنه کنند و بر روی رانها جامت کند
 یا دیوچه افکند و ایشان سر که تر کند و سر زوی
 در کرما به بدان بشوید و مخنن بکل سر که تر کرده
 بشوید و اگر بسوزد روغن کل با سفیده تخم مرغ
 طلی کند **بر بالاشدن خایه** از آب سرد و از نهوا
 سرد پرنه کند و سر روز یکاعت در آب گرم

ریش قضیب و خایه

خارش قضیب و خایه

بر بالاشدن خایه

بسیاری مودی

نشید خاصه در آب گوگرد **بسیاری مودی**

بکیر و فرقیون و جند بدیستر و سعد و قسط
و عاقوقها و دار فلفل کوفته و بخته برابر و انکی
مسک تبتی بروغن سداب اندر کند و بزرگ
و خایه و حوالی آن می مالند و قی کند و از طعمها
تری فرایند پر سر کند و کمونی و دوا المسک
بکار دارد **ضعف قوت مباشرت علاج آن**
مردم محروم و سر حذر و روی کرم بیشتر خورند اندر
آن کار ضعیفه بود لیکن اگر دوع تازه و جفا
تازه خورد و با قلی و کج و خام منبت کرده و قوت
تمام حاصل آید و اندر بعضی باشد که تخم خرفه و بوی
کافور حذر آن قوت باشد که عجب دارند و قلیه
نر کسی که اندر روی کزرو و پیاز و با قلی و اند

ضعف قوت مباشرت

رنجیل باشد خداوند مزاج معتدل را سخت
سود دارد و مبرود و مرطوب را قی کردن
نمیزم انکند اندر پنج درم زده تخم مرغ سودا
و این باب از کتاب ذخیره باید خواند و از اینجا
طلب کردن **باب مقدم**

بسیاری خون حیض

اندر بیماریها زمان **بسیاری خون حیض اسباب**
آن بسیاری خون باشد اندر تن یا گرمی و تیزی
یا قرحه اندر رحم **علامتها** آنچه از بسیاری خون
باشد نبض عظیم و رنگ روی سرخ و تازه باشد
و همه تن قوی باشد **علاج** فصد و طعام از سماق
و ناردان و عدس معشر و پاخته بره و گوشت کوسه
و شربت اقراص که با و حوال از شیم پاره که
آب بازو تر کند و بره آلوده کند و آنکه از

گرمی و تیزی خون باشد تن ضعیف باشد چون
 رقیق بود **علاج** تسکین حرارت شربت های
 و غذای غلیظ حنا که اندر سبب یاد کرده آمد
 است از عدس و پاچه و مانند آن. و آنکه از
 قرحه باشد خون عفون و کثیف باشد **علاج** رکب یا
 زدن ورک مابض و باماء العسل و طبع حله و اقراص
 کاکج و بنادق البروری دادن و آب کوکرواند
 نشستن سود دارد **بازایستادن خون حیض**
 بوقت **اسباب آن** یا کمی خون باشد اندر تن
 و یا غلیظ و سردی خون و فرسوی با فراط **علامتها**
اما علامت کمی خون آنست که پیش از آن ^{عنه} استغناء
 بوده باشد چون رعاف و عرق آمدن و مانند
 و تن لاغر و ضعیف و زکری رود باشد **علاج** اندر این

بازایستادن خون حیض

نشاندن و غذای معتدل و قوی دادن
 چون ماء اللحم و زرده تخم مرغ نمبر شست و شاد ^{کامی}
علامت غلیظی خون و سردی او آنست که اند ^{امها}
 بپس سرد باشد و فرسوی از پیه باشد نه از کو
علاج غذای گرم و لطیف و اندک خورد و در ^{صفت}
 معتدل کند سر روز یک زمان و سحر بیا و کمونی و فلک
 و معجون و ج دادن و اندر طعام زیره و فاکو
 و خردل و آنکه آن و داری چنی بکار داشتن ^{باید}
احتیاق الرحم سبب آن نایافتن مرد باشد
علامتها حالی بدید آید معجون صرع لیکن صرع کفک
 و تشنج و اضطراب باشد و این علت را کفک
 تشنج نباشد **علاج** مباشرت و دغدغه و عطسه
 بکندس و فلفل و غیر آن و بوی نیلوفر و بنفشه و ^{آوردن}

احتیاق الرحم

رخا

و کافور سود دارد **رخا** حالی باشد همچون حال
 ابستنی و علامتها آن سیج نباشد **علاج**
 ماء الاصول باروغن بادام تلخ و روغن بیدارنج
 دادن و استغراغ با یارج فیقرا با عاریقون
 مرکب و جب منتن و مانند آن **حل پذیرفتن**
 آنجه از جهت زن باشد سبب فربهی با فراط و غلبه
 سردی و تری باشد یا گرمی و خشکی مزاج یا با غلیظ
علامتها این حال پوشیدن نیست و بسیار جایی
 کرده آمده است **علاج** اگر سبب سردی و تری با غلیظ
 باشد ماء الاصول بروغن بادام تلخ و روغن بیدارنج
 و استغراغ حب کسینج و جب منتن و سحرنا و دو
 امشک دادن و پشم پاره بروغن لبان الودن
 مسکین آلوده بخوشیدن برداشتن و بخود آب

حل پذیرفتن

قلیه خشک با توایل فلفل و دارچینی و مانند آن
 و اگر سبب گرمی و خشکی باشد **علاج** کشکاب بروغن
 بادام و آب تخم حبه و آب انار و لعاب بز قطونا
 و سکر بکار دارند و طعام قلیه کدو و قله خیار
 اسفناج و مانند آن **دشواری زادن** **علاج**
 خون وقت آن بزد یک آید هر روز بکرمانه شد
 و در آبدن نشستن و سگم و سبت بروغن بادام
 مالیدن و دشواری با رجب دادن و در حال دشواری
 زدن خرما و حلبه بپزند و مقدار صد درم آب آن
 باروغن بادام شیرین بتعارق بدو بدنند و بمشغال
 غالیه اندر شراب ریجانی بدنند و عطسه آرند
 بفلفل و کندس و پنی بکیرند تا عطسه باز گردد
 قوت فروسوی کنند و اگر مشیمه بماند یا کچه بمیزد

دشواری زادن

بنفشه

بگیرند و بریزد و جاوشیر و گوگرد برابر بریزد
 کا و برشند و زیر او دو دکنند مشتمه و بچه مرده
 جدا شود **آماس و ریش رحم** علاج آن همچون علکاج
 آماس و قرحه مثانه بود **خارش رحم** سبب این
 رطوبتی باشد کرم و شوره **علاج** آن همچون علکاج
 مثانه بود رک با سلیق زنند و بر روی ران حجت
 کنند و حله و تخم کتان اندر مار العسل سپزند و
 پشم پاره بدان تر کنند و بخوبی شستن بردارند **کمی شیر**
 اگرچه منی و خون و شیر مرده بصورت محالو اند
 و تولد مر یک از عضو دیگرست اسباب کمی و
 بیشتری مرده یکسان است **مرگه** که غذا اند
 کیفیت و کمیت معتدل باشد و مزاج جگر معتدل و
 خون نیک و تام تولد کند و **مرگه** که برخلاف این

آماس و ریش رحم

خارش رحم

کمی شیر

باشد خون بد و اندک تولد و شیر منی کمتر تولد
 کند از بهر آنکه تولد سرد و از خون نیک بود
 پس **مرگه** که شیر اندک باشد غذا بصلاح باید
 و تدبیر با اعتدال باز آوردن مزاج جگر باید کردن
 و غذای موافق فرمودن **علاج** اگر شیر زرد باشد
 و رقیق سکجن ساده و آب انار ترس و شیرین
 و آب تخم خرفه باید خورد و طعام از گوشت
 بزغال و کوساله و مرغ مخصوص و زیر با و مانند
 اگر غلیظ باشد سکجن بزوری دهند و مای شوره
 و قی فرمایند و طعام بخورد آب و آبکجا و ترب
 مانند آن و اگر اندک باشد شکابا و روغن دام
 و کرنج بشیر و خطی و شوربا و شلغم و کز و اسفناج
 و مانند آن و کبچا پس کرده اندر شراب ریجا

بمالند و بپالایند و آن شراب بدیند و پستان
 بز و پستان کوفند سود دارد **آماس پستان**
 علامتهای گرمی و سردی چند جای معلوم شده است
علاج اگر آماس گرم باشد سرکه آب گرم بپاشند
 و بدان نمید کنند و نخست رک با سلیق زنند و چون
 و روغن گل بهم سایمزد و آرد با قلی بان بپاشند
 و ضماد کنند و اگر آماس سرد بود با بونه کوفته و خسته
 اندر آب بادیان کرفس بپاشند و ضماد کنند

باب مجرم

اندر اوجاع مفاصل و نقرس و دوالی و داء الغنفل
اوجاع مفاصل و نقرس گرم سبب وی ضعیفی عضوی
 دردمند باشد و بیاری ماده و فراخی منفذها
 رکها **علامتها** اگر ماده گرم باشد آن عضو سرخ شود

اوجاع مفاصل و نقرس گرم

از مرده است

و بلیمس گرم بود **علاج** اگر ماده خونی باشد نخست
 رک زنند لکن در اوجاع مفاصل رک اکحل زنند
 و در نقرس و درد اندامها فروسوی رک با سلیق
 زنند از آن جانب که درد بود و شربت های خنک
 دهند پس داروی مسهل دهند و اگر بمسهل دفع
 نتوان کرد و اندر قاروره نفع بدید اید دفع
 کنند و موضع دردمند اندر آب گرم یا آب سرد
 یا فاتر بنهند تا درد بپاراند و داروهای مسهل
 مابین سورنجان و سنابلی و قطویون مرسته دهند
 مانجه شاهه واجب کند اما خاصیت سورنجان
 آنست که خلط سرد را با سهال از مفاصل دفع
 کند و مسفده و رکها بسته کند و قوت دهد
 تا خلط دیگر اندر منفذها گذر نتواند کرد و مفاصل

باز نتواند ریخت و بشیری دارو ها اگر چه
خلط را دفع کند و مغذ ها را کثاده گردانند
و اخلاط دیگر باره بدان جایگاه باز شود
لکن سورنجان با این خاصیت معد را زیان
دارد و از جهت آن با دارو ها که معد قوی
کند بکار باید داشت خون زیره و رخیل و قنطاریق
و صبر و سقمونیا باید داد تا اسهال تقو شش
و بسیار خوردن سورنجان عضله را سخت کند
و بدان سبب هرگاه که بسیار خورد و باشند
مفاصل نرم باید داشت بموم روغن و پنبه
و پیه مرغ و مانند آن و آرس داروی مهمل مادر
مشغول باید بود تا ماده او جاع از رکها دفع
آتا داروی مهمل را ترکیب چنان باید کرد که صفا

و بلغم را دفع کند که اسفراغ خون بلغم را بنا کند
در حال سود دارد لیکن دیگر باره بجنبد و رطوبت
دیگر باره بگذارد و بدان عضو باز آید **صفت مهمل**
بکینه سورنجان یکدم بوزیدان یکدم مانیه
دو دانگ تربد یکدم ونیم رخیل و زیره کرمان
و سقمونیا از سر یکی دانگی و نیم مقل دانگی حب کنند
چنانکه رسمت و بدهند این جمله کشیت است
اندر دو اوقیه جلاب **صفت مهمل دیگر** سورنجان
و هلیله زرد و تربد از سر یکی چپا دانگ و نیم
و مصطکی از سر یکی دانگی شحم حنظل و سقمونیا از سر
دانگی و نیم کشیدند انک مقل دانگی حب کنند و بد
و آرس داروی مهمل مادر را بول مشغول باید بود
تا او جاع مفاصل از رکها پاک شود اما داروی

مسهل را ترکیب چنان باید کرد که صفرا و بلغم
 را دفع کند چه اگر استفراغ بلغم تنها کند در حال
 نافع باشد لکن دیگر باره صفرا بجسد و رطوبت
 دیگر بکند از دهن و بدان عضو باز آرد و اگر ماده صفرا
 باشد استفراغ بطبوح هلیله زرد و خرامندی
 کنند و تمکید و شربت لایق آن سازند و ضماد
 نخست را دوع بر نهند پس مرکب و محلول **صفت**
 ضماد را دوع بگیرند طحلب یا بزر قطونا و سیر که
 ترکند و بر نهند یا بگیرند سماق و ناپوست و پوست
 شراب بر نهند بر نهند و اگر در دخت باشد بکند
 زعفران و افیون برابر بشیر بساید و با موم و عن
 بر نهند و طلی کنند و لوبیا در آب سرد بکوبد
 و ضماد کند هم تحلیل کند و هم در دخت سازد و آمان

و اگر ماده صفرا سی باشد بطبوح هلیله زرد
 خرامار مندی استفراغ کند و تمکید لایق آن سازد
اوجاع معاضل و تقرس سرد علامتها عضودر دهند
 ممرنگ همه تن باشد و کرم نباشد و کرانی کند
علاج قه فرمایند و ماء الاصول دهند بار و عن
 بادام تلخ و یارو عن بید انجیر و کلنگین و استفراغ
 بکب سورنجان و حب شیطح کند و حب منتن
 و طوام نخود اب و شویبا و نجشاک مانند آن دهند
 و ضماد ازین نوع سازند **صفت** ضماد بگیرند **حضض**
 و شراب و روغن زیت بسایند و طلی کنند و اگر
 حاجت آید اشق با حضض یا رکنند و انجا که
 محلل باید فرقیون بروغن سوسن و مارو عن **باید**
 و طلی کند و سر کس کجا و ضماد نافع است **بمقل و**

اوجاع معاضل و تقرس سرد

جاوشیر و پیه کداخته ضما و محلل است **عرق النبا**
 علامتها دردی باشد که از سرین فرو آید تا زانو
 کاسی تا قدم و خنصر **علاج** او خون علاج او جاع
 مفاصل و نقرس باشد و قی کردن و طعام کمتر
 خوردن و از پس طعام حرکت ناکردن و مرابدا
 ریاضت سود دارد و خداوند این علت را و
 خداوند او جاع مفاصل و نقرس را نشانی نماید
 و سرگاه که شفا یابد تا چهار فصل بروی نکند
 بشراب معاودت نشاید کرد **دو الی** رکهای غلیظ
 باشد که بر ساق بدید آید سبب آن است که زور
 رکها باشد و طعامها غلیظ خوردن و از پس طعامها
 حرکت کردن و این علت حاملان و پیکانرا پدید
علاج قی فرمایند بدارو تا که سودا و بلغم را ببرد

درک با سلیق زنند و استقراغ با اجبن و
 مطبوخ افتمون و مانند آن کنند و بر منقه اما
 فیکرا دمنده و غاریقون و افتمون ترکیب کنند
 و از سر طعام سیج حرکت نکند **دواء الغیل**
 علتیست که سبب آن همچون سبب دوالی باشد
 قدم و ساق پای غلیظ گردد همچون ساق پل
 لیکن این ماده بر خلاف ماده علت دوالی باشد
 از هر آنکه ماده دوالی غفن نباشد و بدان سبب
 منقرح نشود و ماده این علت ارعنونت حاشی
 نباشد و منقرح شود **علاج** همچون علاج دوالی باشد
 و پس از آنکه استقراغ کرده باشد خاکستر خوب
 کز و چوب کرب و حله و سرکین بر و تخم ترب
 تخم جرجیر کوفته و بخیه بروغن زیت سرشته طی کنند

مقاله سوم

در تب و آبله و حصبه و مانند آن **تب** باید دانست که تب حرارتیست غریب در دل بیغور و با هوایی که در تجویف دل است که طبیبان آنرا روح گویند و با خون اندر رگها برود و اندر همه تن پراکنده شود و همه تن را کرم کند بر حالی که مضرت آن در فعلها ^{طبعی} بیدار آید و فعلها طبعی شتوت طعام و شراب و مضمت آن وقت بر خاستن و شستن و رفتن و جستن و غیر آن اما کرفتن و کساردن همان باشد که ماده افرونی در تن کرد آید حرارت غیری از مضمت آن عاجز ماند و از آن ماده بخاری بیدار آید و روح را اندر شریانها

غلط کند تا بدان سبب بد شواری گذر تو آمد کرد و بد شواری دم تواند زد و بدان سبب کرم شود و گرمی آن بدل باز دهد و اردل شریانها باز آید و اندر همه تن پراکنده شود تب بیدار آید و از بهر آنکه سوء المزاج کرم در عضوی آید شریانها و روح آن عضو را و حوالی آنرا کرم کند و این حالت تب آن عضو باشد از بهر آنکه شریانها از دل رسته است هر گاه که روح و شریانها عضوی کرم شود گرمی آن اندک اندک بدل باز دهد و هوایی که در تجویف دل است آن حرارت غیب و آن سوء المزاج قبول کند و باز آنرا هم اندر شریانها به همه تن باز دهد و کرم کند و بدن سبب دل بچنانکه مبداء حرارت غیری

مبدأ حرارت غریب گردد و از بهر این گفته
اند که تب حرارت غریبت که اندر دل بر آید
و با روح و خون که اندر شریانهاست اندر
تن پراکنده شود و تب بدید آید و سرگاه تن
خلط بدناک شود حمی یوم تولد کند و اگر خلط بد
حرارت اندر آن آویزد تبی که بدان خلط مست
تولد کند و کساردن تب چنان شد که بخار
ماده که سوای دل را که روح است و خون را که
شریانهاست غلیظ و کرم گردد و تب آورده
و میل نظام تن کند از بهر آنکه کرم باشد لطیف
و تحلیل پذیر و تب کسارده شود و انواع تبها
خلطی که از عفونت اخلاط باشد چهارست
از بهر آنکه اخلاط چهارست خون و صفرا و بلغم

حمی یوم

و سودا لیکن از بهر آنکه عفونت اخلاط
یا درون رکها باشد یا بیرون رکها انواع این
تبها مشتق شود چهار آنکه اخلاط درون رکها
عفن گردد و چهار آنکه اخلاط بیرون رکها با
این همه تبها را با یکدیگر ترکیب افتد و انواع این
بسیارست و این معنی از کتاب ذخیره باید
حمی یوم علامتها اندر تب گستر تن و کرانی
کسانی و در دیند ما چنانکه اندر انواع تب باشد
بیج نباشد و اگر صداعی و گسری باشد لازم
نباشد و فاروره و نبض خوب باشد **علاج** برگاه
تب فاطر شود اندر آخر تب آبرن و کرمانه
و آب فاطر صافی صواب باشد و زودتر تغذیه
باید کرد از فروج یا گوشت بزغال که مکشک جو

واسفناخ یا غوره و ملک و مانند آن **تب دق**
 بسیار باشد که حتی یوم بدق باز گردد و تبها
 دیگر سبب درازی و مدت و خطا بیمار و سهو
 طبیب بسیار بدق باز گردد و نادر بود که تب
 دق بابتدایید آید **علامتها** نبض صلب باشد
 و دقیق و متواتر و ضعیف و موضع رک و حواله
 آن گرمتر از جای دیگر باشد و بیمار از حرارت
 تب سخت آگاه نباشد و چشمها دور اندر شود
 و پوست پیشانی بر استخوان کشیده آید و کتفها
 بر آمد و بینی باریک شود و رونق و تازگی
 برود و هرگاه که غذا خورده آید پس از یک زمان
 حرارت تب ظاهر تر شود چون حواغی که روغن
 یابد و بر فروزد و نبض قوی تر شود و این در ^{سبب}

نشان است **علاج** تا قوت بر جای باشد
 و استخوانها بگوشت پوشیده باشد و ذلول
 ظاهر نباشد امیدوار تر باشد اما هوای خانه
 و بستر بیمار خشک باید داشت و گرمابه
 خوش و آب فاتر و روغن بالیدن سود دارد
 و شیر زنان و شیر خردان و بر اندامها و
 و شراب خشناش و کشکاب که در وی کدوی
 و سرطان تازه جوشیده باشد با روغن بادام
 و سکر و بشب لعاب اسفول دادن اندر کشکاب
 یا از پس کشکاب قرص کافور و شراب جندل
 و طعامهایی که تری فراید باید خورد چون قلیه
 کدو و قلیه خیار و اسفناخ و مایه تازه کوجک
 و خایه مرغ نمبرشت و فروزه از کشکاب جو و مایه

مقشر و پایی اندر کشتاب پخته و دودغ تازه
 و مانند آن و بنفشه و نیلوفر و برک بد شسته
 و میوهای خوش بوی و کل تازه و شش سفیر غم
 سرد کرده می بویید و اندوه و خشم و اندیشه
 از خود دور داشتن و آب کدو و آب خرفه
 سندی و آب خیار ترش و آب انار شیرین
 روغن بادام سراب داد سود دارد **تب مطبوعه**
 سبب این تب عفونت خون باشد یا گرمی
 بسیاری خون **علامتها** رنگ روی درم
 خشم سرخ باشد و رکها ممتدی و برخاسته باشد
 و طعم دهان شیرین و حرارت تب حرارتی باشد
 به لریج همچون حرارت کسی که از گرما به پروان آید
علاج فصد باید کرد و خون مبلغمی وافر در خورت

تب مطبوعه

و عمر و فصل سال پروان کند و پس از چند روز
 بمطبوخ سلیله استغراغ کردن و تسکین دادن
 بسکینجین ساوه **تب محرقه** سبب آن تب
 صفراء سوخته باشد از اندرون رکهای عمده
 یا از اندرون رکهای کمی نزدیک دل و جگر و فم
 معده است یا عفونت بلغمی شود باشد که با
 صفرا آمیخته باشد و تولد بلغم شور از رطوبت
 رقیق باشد که صفرا سوخته آنرا گرم کند **علامتها**
 حرارت تب لازم بود و باطن سوزانتر از ظاهر
 باشد و تشنگی عظیم و زبان درشت یا سیاه یا
 و روز بجران اندر اغارت فراشا کند و اندر
 اخ و عرق کند **علاج** اندر تسکین حرارت مبالغت
 باید کرد و سوای خانه خشک داشتن و تن بجا

تب محرقه

نیک پوشیدن تا به تنفس سیم هوای سرد
 بدل مرسد و حرارت تحلیل پذیرد و باندن
 باز مکرر و و سکجین ساده و شراب غوره
 و ریواج دادن و حرارت در شراب صندل
 و شراب حاض ترنج و قرص کافور تسکین دهن
 و بعض غذا آب خربزه مندی و آب کدو
 و آب خیار ترش و کشکاب رقیق دادن و اگر
 با استفراغ حاجت آید غلوس خیار شنبه اند
 اندر طبع خرمای مندی حل کنند و بدین **تب**
غیب خالص این تبست که یکروز باشد و
 نباشد **علامتها** در آری مدت تب ^{ساعت} هفت
 باشد و بیشتر دوازده ساعت و کمتر چهار ^{ساعت}
 و مرجه از دوازده ساعت بگذرد و چهارده ^{ساعت}

تب غیب خالص

شود یا بیشتر بدان اندازه از خلاصه دور باشد
 و اگر تدریج صواب بود عدد نوبت این تب
 هفت بیش نباشد و باشد که چهار نوبت بگذرد
 و بسیار باشد که سبب لطافت ماده یکنوبت
 نیاید یا دو و یا با سهال صفر یا بعق بگذرد
علامتها نبض عظیم و قوی و مختلف باشد و
 قاروره سرخ و ناری و رقیق باشد و حرارت
 این تب سوزانتر از دیگر تبها باشد و پیر
 در آغاز تب باشد نیک بگذرد و زود ساکن
 و باید داشت که سبب سرما که در آغاز تبها
 بدید آید حرارت تب است که رطوبت را باید
 بگذارد و بر عضلهای می ریزد تا سرما آن رطوبت
 محسوس گردد و سبب آنکه پیش از تب اگر چه

آن رطوبت اندر تن باشد سردی آن محسوس
نباشد آنست که آن رطوبت اندر تن ساکن باشد
نه از حالی کالی میکرد و نه از جایی بجایی می شود
و هر چه اندر تن ساکن باشد اجزاء تن و اجزاء او
خو کرده باشند و بهر حال سرد و جزو که در یکجا بماند
دیر بماند میان نشان تشابه و خو کردگی بیدار
پس هرگاه که این رطوبت از حالی کالی شود و از
جایی بجایی حرکت کند و سردی از وی که از قرار
خوش بجنبد مجاورت و خو کردگی همه اجزاء با همه
رطوبت بگردد و سردی را از اجزاء تن حس
سردی آن جزو که با آن رطوبت خو کرده باشد
یافتن گیرد. سرما محسوس شود و لرزه بیدارید **علاج**
سر بامداد سکبکین سرد کرده و مندا با شراب

ریابس یا شراب آلود و روز نوبت در آن
حال که سرما و لرزه بیدار آید سکبکین با آب
گرم بنهند تا باشد که قی کند و ماده صفر
بر اندازد. و اگر قی نکند بقوت تهوع و حرکت
ان حرارت غریزی لختی حرکت کند و ماده را
را بگذارد. و بدین سبب لرزه زود ساکن گردد
و هرگاه که تب کسارده شود اندکی کشکاب
و روز دیگر که نوبت تب نباشد آب انار
و شیرین دند با شحم آن کوفته و فشارده و شکر
بر افکنند تا هم حرارت را ساکن کند و هم قوت
شکر و شحم صفر را دفع کند. یا شراب آلود مندا
شراب کل مکرر یا سکبکین با آب موها آمیخته
کرده. یا آب خرماء مندی با اندکی خیارشبه و

و مقدار پانزده درم بپاشد پرورده اندر کلا
 که راخته و پالوده ما مقدار دو درم بزر قوطی در
 الو و شکر و **مروّره** از آب غوره یا از آب الوی
 یا از خرمسندی یا از نیشو یا از کشته زرد آلو
 یا از کشک جو همه بشیره مغربا دوام و اگر بت
 صداع و تاسه باشد طبع را کفنه نرم محب کردن
 یا شافی که از بنفشه و شکر و سقمونیا سازند
 و تدیرهای دیگر همچون تدیر تب محرقه باشد
شطر الغب این تب و تب غب غیر خالصه از
 جمله تبها نیست که از ترکیب صفرا و بلغم تولید
 و کابش سر یک را ازین دو ماده و چگونگی بر
 آنرا حدی نتوان نهاد از بهر آنکه کاسی بلغم غلیظتر
 و بسیار تر باشد و کاسی رقیق تر و اندک تر و کاسی

شطر الغب

صفرا سوخته باشد و کاسی صفرا ناسوخته و کاسی
 سرد و ماده از اندرون عروق باشد و کاسی از
 پرون عروق و کاسی یکی از اندرون باشد یکی
 از بیرون بدین سبب تبها حرکت را بر یکی را نامی
 خاص نیست مگر شطر الغب و غب غیر خالصه است
 که آنرا نامی نهاده اند **علامتها** فرق میان **شطر الغب**
 و غب غیر خالصه آنست که ماده شطر الغب اگر چه
 صفرا و رطوبت باشد لکن سرد و بهم آمیخته باشد
 و چون یکپخته نباشد بدین سبب نوبت هر یک جدا
 باشد و آنروز که نوبت حرکت صفرا باشد تب
 گرم و آشفته تر آید و روز دیگر که نوبت حرکت رطوبت
 باشد آشفته تر و دراز تر آید و ماده غب غیر
 خالصه هم صفرا و هم رطوبت باشد لکن سرد و

ماده آمیخته باشد خون پخته گشته بدین سبب
فعل هر یک جدا گانه پدید نماند آمدن بسیار
باشد که اندر شطر الغب غب غیر خالصه که
اندر تب مکنونیت دو بار یاسه بار سر ما و فراسا
پدید آید و باز گرم کند و علامت غلبه هر خلطی
از اعراض و احوال تب توان دانست **علاج**
طریق صواب اندر علاج این تبها آنست که تدریجاً
طبیع نرم کردن و تدریجاً در ابر بول و تدریجاً در
مسام و عرق آوردن و پاک کردن تن از مازاد
تب فرون از تدریجاً تسکین حرارت کند و این تدریجاً
پخته های سبک و لطیفه کند و بدان طریق که آسانتر
باشد و استغراق قوی پس از پدید آمدن نفع کند
و اندر اعراض تب نگاه می کند و بدفع ماده

غالب بیشتر کوشد از آنکه با غیره او اگر حاجت
بسکین حرارت بیشتر باشد سکین ساده دهند
و اگر بزورنی باید بزور تخم کنی و تخم کسوت و تخم
کنه کنند و با حلیت تخم خیارین دهند و اگر
بتلطیف رطوبت پزایندن حاجت بیشتر باشد
کشکاب دهند و اندر کشکاب نخود و تخم باد
وسعه و زوفا خشک و نفع و سبب آنچه در
خورد باشد در افکند و پیش از کشکاب سککین
ساده دهند یا سکین بزوری و بزور بمقدار حاجت
کنند و آب بادیان و کلشکر در وی کداحه و سکین
ساده عسل و شراب غوره و کلشکر با سکین
این همه شربت ها موافق است و ترتیب شربت ها و اندا
آن بر طیب باشد که بحکم مشاهده تصرف می کند

و میفرماید و سرگاه که اثر تیج بیداید تدیر
 استفراغ کند برفق و ککشر که اخته با سکنجین
 آمیخته موافق باشد و شراب افسنتن صواب
 و نیمدرم تربید سفید با نیمدرم غاریقون و با نیمدرم
 سقمونیاندر شراب کل مکرر یا ککشر سه سه
 لطیف و سبک باشد و اگر با استفراغ قوی رجات
 افتد معجون خیارشبر دهند و از سر استفراغ قرص کل
 دهند **صفت قرص کل** بکیر مذکل سرخ کوفته و بخیه ده
 سبیل سه درم اصل سوس و تخم خیار متشر و تخم کاسنی
 از سر یکی چهار درم شرتی بکیرم تا یکمقال و اگر صغرا
 و بلغم برابر باشد بکیر مذکل سرخ ده درم مصطکی که
 سبیل دو درم تخم کاسنی پنج درم شرتی یکمقال با
 ککشر دهند **تبها و بلغمی** سرگاه که حرارت غریب اند

تبها و بلغمی

رطوبت طبعی اثر کند عنونت در وی بید آید
 نا طبعی شود و تب بلغمی تولد کند **علامتها** سرما
 لرزه قویتر باشد و پا ند ترا از سرما و دیگرها
 باشد و گاه باشد که بیمار پندارد که در میان ر
 و دیگر گرم شود و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد
 که آنرا بلغم زجاجی گویند و ظلم دهان ناخوش و
 فم معدن ضعیف و شهوت باطل باشد و تاسه و غشی
 و غشی بسیار افتد و نبض ضعیف و صغیر و متفاوت
 باشد و قاروره رقیق و سفید باشد و باخ سرخ
 و تیره شود **علاج** مدت یک هفته سکبیین علی دهند
 و کسکاب که در وی تخم مادیان و نخود پخته باشد
 یا ماء العسل که در وی زوفا پخته باشند و از سر یک
 هفته سق فرمایند خاصه در آغاز تب و قی سکنجین

عسلی و آب کرم فرمائید و آریس قه کلشکر دهند
 با مصطکی و اینسون و طبع را بکلشکر مهمل نرم کنند
 یا ده درم کلشکر که اخته ماسی درم سکنجین سیاه میزند
 و بدیند ترید و مصطکی و زنجبیل برابر کوفته و بخته
 و شکر حد وزن مر سه شربتی مر شب از کھشکل
 تا دو درم طبع نرم کند و سودمند باشد و بتهای
 بلغمی بعضی باشد که با آن سرما و لرزه نباشد و گتا
 آن ظاهر نباشد و مانند تب دق باشد اندر علاج
 این بشرتهای پیرانند و لطیف کننده چندان دیر کشد
 کرد که اندر تب بلغمی از بهر آنکه بیم باشد که ماده
 لطیف گردد و بدماغ برآید و سه سام تو تدد کند
 خاصه اگر صداع بود یا دماغ ضعیف باشد صواب
 باشد که ارکلبشکر و سکنجین ساده اندر نگذرنند

یا سکنجین که اندروی اندکی بنج بادیان بخته
 باشد و این تصرف بکرم مشامی توان کرد
 و بقراط از بهر آن گفته است **احمى** في المشاح لينة
 ولا تغیر فهم بزاده احمى و لینه و لا یقدم علی
 التسخین الا بعد الاحتیاط و التثبت و اگر دما
 استفراغ بلغم شحم حفظ نماید کرد و ادرار بجا
 و آریس استفراغ قرص کل دادن **تب ربح**
علاج روز نوبت از طعام و شراب باز دارند
 خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تب قی تواند کرد
 صواب باشد و روز دیگر پس از روز نوبت شوز
 بنجود و شبت و گوشت کوسفند و روز دیگر که فز
 روز نوبت خواهد بود بخود آب دهند باز به با
 بخور مرغ خانگی یا روغن کاه یا با روغن بادام

تب ربح

در روز نوبت صبح خورده
 و اندر آغاز تب قی کند

و اندرین دوروز که تب نباشد مادام که کلبشکه
با کنجین سرشته میدهند و بعد از آن چندان عست
کشتاب دهند با نخود پخته و تا اثر رنج پدید نیاید
استفراغ قوی کند و نذیرهای دیگر همچون تپیدن
تب بلغمی باشد و تبها، خمس و سدس و ربع و غیره
همه برین قیاس باشد **آبله و حصبه** باید دانست که
آبله و **حصبه** هر دو یک جنس اند و هر دو از جوشیدن
خون تباه باشد و لکن ماده **آبله** خونی باشد گرم
و بسیار ویل بتری دارد و ماده **حصبه** جو باشد
صفراوی و اندک ویل خشکی دارد و بدین سبب است
که بثرهای **حصبه** کوچک است و از پوست برداشته
نیست و از بهر آنکه **حصبه** از خون تباه تر باشد
کشنده ترست و جوشیدن خون در تن مردم گاهی

آبله و حصبه

طبیعی باشد و گاهی ناشی از طبیعی و عارضی و آنچه طبیعی
جوشیدن خون کودکان باشد از بهر آنکه خون
کودکان خام است همچنانکه شیر و انکوره خام و خون
جوانان همچون شیر پخته و رسیدن است و خون
پیران همچون شیر که قوت او رفته باشد و
خواهد شد پس همچنانکه شیر خام بطبع اندر رحم
و در دی و کف از وی جدا شود و شیر پخته و صاف
جدا ماند خون کودکان را چاره نیست از آنکه در تن
او بجوشد و خامی بگذارد و قوام دیگر گیرد از بهر
آنکه ممکن نیست که چیزی گرم و تر پخته شود و قوام گیرد
تا بجوشد و همچنان که طبیعت واجب کرد که دندان
شیر بفتد و دندان دیگر قوی تر برآید و واجب است
که خون در تن کودکان بجوشد و فضلۀ غذا نخستین که

از خون حیض یافته باشد و فضلۀ غذای مختلف که
از بی تربیتی که در تن ایشان جمع شده باشد
از خون ایشان جدا شود بدین سبب که گویا باشد
که او را آبله بر نیاید لیکن از بهر آنکه مزاجها و تریها
و هوای هر موضع و قوت سر تن یکسان نیست
و نه بعضی اتفاق چنان افتاده باشد که مادر او را
حمل از پس یکی حیض بوده باشد تا بدان سبب ماده
تولد فرزند پاکیزه تر باشد و فرزند تندرستتر
و آفت آبله بد و کمتر رسد و بعضی را حمل وقت
دیگر اتفاق افتاده باشد و ماده تولد فرزند با
اخلاط بد آمیخته باشد و فرزند تندرست آید
و آفت آبله و بیماریها بد و بیشتر رسد بدین سببها
بعضی را زودتر آبله بر آید و بعضی را دیرتر بعضی را

و بعضی را کمتر و بعضی را بیشتر

سلامت تر و بعضی را خطرناکتر برین قیاس
و اجب میکند که جوانان را آبله بر نیاید مگر جوانی را
که در کودکی آبله بر آید بنود یا اگر برآمد باشد
اندک بوده باشد یا مزاج او گرم تر باشد و غذای
گرم و تر بسیار خورد تا خون او بر طوبت آمیخته باشد
و گرم شود بدین سبب ممکن است که اندر کودکی
بر آید باشد اندر جوان باز بر آید و هر چه ازین
نوع باشد جوشیدن خون او عارضی باشد
مردم پیر را آبله نباشد مگر وقتی که هوا بد شود
و مردم بسیار را در آن شهر بر آید تا هوای بد
و بخار نفس ایشان در او اثر کند **علامتها** تب آبله
باتأسیه عظیم باشد و بادرد پشت و دردی و کرا
حه تن و سستی و ماندگی و ترسیدن در خواب و سرخی

چشم و دمه و عارضش منی و بعضی را سرفه و
کلو و تنگی نفس و گرفتگی آواز بید آید و آبله
سفید یا سرخ یا زرد باشد و اندک پراکنده آید
و اگر تر باشد خاصه آنچه زود بتمامی پروان آید
و زود پخته شود و آنچه هلوها دارد و دریم بسته
باشد و میفش باشد یا سبز یا سیاه و بر سینه و دم
بسیار باشد و دیر پروان آید و دیر پخته شود
خطرناک باشد و اگر نخست آبله بر آید پس تب آید
سخت بد باشد و اگر آبله بر آید و تب کسارده نشود
مهم بد باشد **علاج** هرگاه که در شر آبله بسیار آید
کسانی را که بر آید نباشد فصد یا حجامت کنند
و از گوشت و شیرینی و چیزهای گرم پرهیز گردانند
بآب میوه طبع فرو آوردن و چون آبله بید آید

موای خانه معتدل باید داشت و تن بجایه پوشیده
داشتن و جوعه جوعه آب سرد دادن و صندل
و کافور بویانیدن و سرکه و کلاب پنی بر می کشند
و آب کشنیر تر یا نقیع سماق یا عصاره رستم
انار ترش یا مارو بکلاب سوده اندر چشم
و اگر حلق گرفته شود شراب خرنوب غرغره کند
بآب پنخ و غذا پست جو یا پست عدس آمیخته
اندر آب انار ترش یا اندر آب غوره و اند
سکر و طفیل آب غوره یا میرکه و شیره مغز بادام
و اگر اندر حلق درشتی باشد دست اندر جلا
و کشکاب که ارکشک جو و عدس معشر پزند سو
دارد و خداوند حصه را شربت لعل اسبغول و
لعاب دانه ها و کشکاب رقیق و آب کدو آب

خربزه مندی و آب تخم خرفه و آب غوره و
آب ریواج و آب انار ترش آمیخته می دهند

مقاله چهارم

اندر آماسها و ریشها و جراحها **آماس کرم** ^{متن}
لون آن سرخ باشد و با ضربان و سوزش بود
علاج فصد و حجامت و استفراغ و مطبوخ هلیله
بماء الفواکه یا با قراص منفش و طلی با ول صندل
سرخ و سفید و فوفل و آب عنب الثعلب و در میان
شیاف یا میثاق و حصص و زعفران و مراندر آب
کشیز تر و باخ آرد جو آب کشیز تر و اگر تر
که صلب شود کشیز تر بکوبند و بار و غن کل بپزند
و چون مرهم سازند و طلی کنند و اگر سبب **اماس**
زخمی و سقطه باشد صندل سرخ و زعفران برابر

اماس کرم

کرم

کشیز تر سوده طلی کنند و پشم پاره بروغن
حرب کنند و بر نهند در دشت **آماس سرد**
علامتها اگر آن باشد و کرم نباشد و همزنگ دیگر
جای باشد **علاج** شب یکما اندر سرکه حل کنند و
آن سرکه آب بیا میرند و پنبه پاره بدان تر کنند
و بر نهند و به بندند و بروغن و نمک مالند و ^{نمک}
آب خاکستر خوب رز یا خاکستر خوب بلوط تر کنند
و بر نهند و اگر حاجت آید تدبیر استفراغ رکوب
کنند **خنازیر** **علاج** استفراغ بلغم کنند و پرنه
از طعام غلیظ بسیار و مرهم دیاخیون بر نهادن
سرطان **علاج** سرطان خون علاج مایه خویاست
آنچه طلی باید کرد بهترین آنست که صبر و اسفند
اندر صلایه سرب بفرسب بپایند و آب کشیز تر

اماس سرد

خنازیر

سرطان

طاعون

طلا کنند تا مدتی بگذرد بی رنج **طاعون** آماسی
 باشد کرم سرخ یا سبز یا سیاه و با سوزش صعب
 خفگان و غشی **علاج** در آب شراب صندل و شرا
 حاض ترنج و قرص کافور قوت دهند چنانکه در **علاج**
 دل کرم یاد کرده آمدست و آن موضع را بپایزند
 و خون اندک اندک محجه پیرون کنند و هیچ طلا
 سرد بکار ندارند **داحس** آماسی باشد که درین
 ماخن بدید آید **علاج** نخست فصد کنند و بزنج
 و افیون و بزرقطونا و خرقه گرگ آباب سرد بر سر آن
 نهند و سر زمان ترمینند و سرد میکنند و باز بر
 و اگر همه روز اکشت اندر آب سرد نهاده دارند
 صواب باشد و اگر در دساکن نشود اکشت در
 کرم کرده می نهند **دل** **علاج** فصد و حجامت

داحس

بسر که سوده طلا کنند

دل

استفراغ بطبخ هلیله و نخست چیزی که بر نهند
 بزرقطونا بسر که تر کرده بر نهند و از پس پیرون
 مان خشک و آرد کنندم اندر آب و روغن سدر
 و بر نهند و خردل یا رنجیل بگوید و بار و روغن تخم کتان
 کوفته با سر کین کبوتر و خمیر سبب شود و بر نهند زود
 پزند **شرا** سبب شرا خون صفراوی باشد
 یا بغم شور **علامتها** آنچه خونی باشد حرکت آن
 بروز باشد و سرخ بود و کرم و سوزان و آنچه
 باشد حرکت آن بیشتر شب باشد و ممرنگ همه
 تن باشد **علاج** آنچه سرخ باشد آب غوره طلا
 کنند و آب غوره حوزند و چون رک الحل زند و طبع
 را آب میوه و خمای سندی نرم کنند و دوغ تر
 و آب انار و قرص کافور سود دارد و اگر مدت

بسرشد و بر نهند و تخم کتان

شرا
بسیاری

آن دراز کرد و دو درم بهلیله رزد و دو درم
ایارج فیهرا بسنجین سرشند و بدسند و بکیمی
نخست رک رند پس بکشکر مهمل طبع را نرم
و مجیب کنند و ایارج فقرا با ترید و غاریتون
و ملک سندی و افتمون و شحم حنظل ترکیب کنند
و بدسند و کرما به سود دارد **جره و نخله و نارفا**
و کاوره این همه از جمله بشرها و اما سها کربا
اما نخله بشرهای خود باشد و کرم و دریم پوسته و
میکرد و پهن بازمی شود و با خارش و سوزش باشد
همچون سوزش کزیدن مور و بعضی باشد که یک
باشد و باشد که بشرها باشد چون ثولول **جره حکیم**
بشراتی باشد سوزان و زرد و سیاه شود و تری
دارد **نارفا** بشرها باشد پر آب رقیق و با

جره و نخله و نارفا و کاوره

خارش و سوزش صعب کاوره بشرها فرود
و میل بصلا بت دارد از بهر آنکه ماده آن
بنغم غلط باشد **علاج** همه بیکدیکر زد و یکست
تسکن صفر کند باب غوره و آب انار و مانند آن
پس فصد کند و عطبوخ بهلیله یا باماء الرمانین استفرغ
کند و صندل و قوفل و شایف یا میثا و اسفیداج
و کل ارمنی به آب کشیده تر و آب غنبل العلب طلی
کند یا بکلاب و اندکی سرکه طلی کند و جره را
پس از فصد و استفرغ انار ترش اندر سرکه بپزند
و بایند و بر خرقه طلی کنند و بروی نهند و اند
شبانه روزی سه بار تازه کند و کاوره **جره حکیم**
معالجه کنند لیکن استفرغ عطبوخ بهلیله کند و از
ترید و افتمون خالی نکند **خارش و کر کریم**

خارش و کر

باشد و سم تر **علاج** کر خشک بکر مابه خوش آ
 و شستن آب چکندر و آرد نخود و استغراغ
 باید کرد بجا راجین و بکیر ند تخم رواج و مغر زرد آلو
 تخ از سر یک ده درم **مک** سیاب کشته از سر یکی
 یکدرم بکوبند و بیا میرند و بسر که تر کنند و بجغرا
 و کجند آس کرده بسر کنند و اندر کر مابه طلی کنند
 سه روز و اگر باشد فصد کنند و بطنج شاه تره
 استغراغ کنند و بکیر ند کندس دو درم زرد آوند ^{طویل}
 چهار درم خبث النضه شانه زده درم زرد چوبه
 درم سیاب کشته دو درم بکوبند و بیا میرند
 و بسر که تر کنند و بروغن کل حل کنند و طلی کنند
 در کر مابه یا در آفتاب **سعه و شیرینه** اگر سعه
 خشک باشد **علاج** رک پس گوش بزنند و آن خون

سعه و شیرینه

در سر مالند پس مرهم سرخ طلی کنند و رک قیال سد
 و بر کردن حجامت کنند و بکیر ند کشیه خشک سوخته
 و سفال تنور کهن و حتی همه بکوبند و با سر که در
 کل طلی کنند و اگر تر باشد سم فصد کنند و حجامت
 استغراغ مطبوخ هلیله و حب قوقا یا کنند و بکیر
 روی سوخته و مر و قنیل و زرا و ند طویل و قلعطا
 و صبر از سر یک یکدرم همه بکوبند و بسر که در و روغن کل
 طلی کند **قوبا** **علاج** صمغ و کثیر او هلیله زرد کوفته
 بسر که حل کنند و طلی میکنند و اگر سخت قوی باشد
 استغراغ کنند مطبوخ افیمون یا یا راجین و بکیر
 مازوی ناسفته و اندر سر که و بولکاو و بپزند تا مازو
 نرم شود و بایند و طلی کنند و مازو و کثیر او و خن
 بسر که طلی کردن سود دارد **سوخن آتش** در حال

سوخن آتش

سفید تخم مرغ باروغن کل طلی کند پس مرهم سفید
برهند و بکیرند اسفیداج ارزیز و مردار سنگ
از سر یکی سه درم صبر یک درم زراوند طویل دو درم
موم و روغن کل برشند و طلی میکند **ریش بلخی**
علاج فصد و استغراغ صفرا و تسکین حرارت شراب
غوره و شراب زرشک و شراب ریواج و شراب
لیمو و قرص کافور و طلی مرهم اسفیداج **ریش پلید**
علاج دردی روغن زیت و شب یما و انکبین
مرهم سازند و طلا کنند ریش بلید را پاک کند و خشک
کرداند **صفت مرهمی دیگر** بکیرند مس سوخته و ریش
و نمک اندرانی راستا راست باروغن مورد
و موم حنذا که کفایت باشد و مرهم سازند و بکار
دارند **جراحت** مر جراحی که تازه باشد و را

ریش بلخی

ریش پلید

جراحت

افتاده باشد او بیشتر است که لب آن فرام
گیرند و نگذارند که چیزی در میان جراحت افتد
چون موی باروغن و غیر آن و خشک بند کنند
و اگر جراحت نامموار باشد و زاویها دارد
بشکافند و راست کنند پس علاج کنند و دارو
تر دور دارند لیکن در ور خشک بکار دارند
صفت درور بکیرند اسفیداج ارزیز و مردار
از سر یکی خروی و مر و ماز و از سر یک نیم جزو بستانند
و بکار دارند و اگر جراحت بر سر افتاده باشد
زراوند حرج اندر شراب پخته و خشک کرده
و کوفته و بنیخته سود دارد و خمیر خشک کوفته
و بنیخته سود دارد **صفت درور دیگر** که خون
باز دارد بکیرند صبر کچر و قشور کندر یک جزو دوم

و غمزوت از سر یکی نم جو بگویند و به سینه
 و بکار دارند و اگر جراحت بر ساق افتاده باشد
 زراوند مدحرج اندر شراب پخته و خشک کرد
 و کوفته و بخته ترمی کند و خمیر خشک کوفته شود
 سرکین اسپ و سرکین خور سوخته و ناسوخته خون
 باز دارد و **خار و پیکان** که اندر عضو ماند **علاج**
 زراوند طویل یا مدحرج کوفته و بخته با انگبین
 بر نهند خار و پیکان بیرون آید و بیخ فی سوخته
 و کوفته با انگبین سرشته بر نهند خار و پیکان بیرون
مقاله
 اندر علاج شکستگی استخوان و کوفتگی و فشار
 و بیرون آمدن بند با از جای خویش هرگاه ازین
 نوع افتی رسد در حال فصد کند اگر مانعی نباشد

خار و پیکان که در عضو ماند

۱۸۶
 و اگر مانعی باشد محجمه بران موضع بر نهند و خون
 را بجانب دیگر کشند و طبع را تحقنه نرم کنند
 یا آب میوه و مشرو و بطوس بدینند یا ریونید
 در جلاب حل کرده و غذا کشکاب و اسفناج
 و ماش مقشر مر و غن یا دام اما اگر الم بمعد
 سکنجبین پیاده دهند با کبریا و بستد از سر یکی نم
 مشقال و بکیه ند سیب پاک کرده و با کلاب پخته
 چاه درم کل سرخ ده درم مصطکی و افاقیا
 و برک مورد و سنبل از سر یکی پنج درم کوزالسر
 و زعفران و صبر از سر یکی یک درم آب ساجل
 بر نهند و بر معد نهند و به بندند و اگر الم بکمر
 رسیده باشد بکیه ند ریونید چینی ده درم رویناس
 ده درم کل مغسول و طباشیر از سر یکی پنج درم

بگویند و به پزند و شربت بکیرم با سکنجبین دهند
 و بکیرند صندل سفید و کل سرخ و بنفشه خشک
 از سر یکی پنج درم آرد و جو سه درم زعفران بکیرد
 کافور نیم درم بکلاب و روغن کل بپوشند
 بر جگر نهند و اگر حرارت کمتر باشد بکیرند کل سرخ
 پنج درم مصطکی و سبیل و دارچینی از سر یکی دو
 درم برک مورد سه درم لادن دو درم لادن را
 بروغن خیری یا بروغن با سمین حل کنند و دارو
 بدان بپوشند و بر جگر نهند **شکستگی و از جای**
پروان آمدگی اندامها **علاج** آن کشیدنست چنانکه
 بجای باز شود و راست کردن و بستن لیکن
 کشیدن برفق باید چنانکه درد عظیم تولد نکند
 و آرزو نشود و عضو را بروغن کل خوب کنند

شکستگی و از جای پروان آمدگی

و برک مورد کوفته و بنخته بروی کند و به بند
 و تا سه روز نکشاید و اگر آسیب در عصب آمده
 باشد ضماد بروغن نرگس یا بروغن سوپسین
 و نخست بشراب نرگس پس بروغن بپوشند
 و روغن شبت گرم کرده و روغن بابونه و روغن
 سداب گرم کرده پیوسته برمی چکانند و
 داروهای شکستگی ازین نوع باشد و چنین سازند
 بکیرند مغاثر و ماش مقشر از سر یکی ده درم
 صبر و مزه و خطمی سفید و آقا قیا از سر یکی پنج درم
 کل ارمنی بست درم همه کوفته و بنخته بسفیده
 تخم مرغ بپوشند و بکار دارند و اگر بخیزی کمتر
 حاجت آید مرزنگوش و اکلیل الملک و راس
 و برک سر و زیادت کنند و اگر از بستن درد

بدید آید بکشایند و آسایش دهند و باز بر فو^{ند}

مقاله ششم

اندر زینت و آرایش ظاهر تن **دار الثعلب**
علاج استفراغ بایارج فمقرا و شحم حنظل و غاریون
چند کثرت کنند و اگر کسی را امعاء ضعیف باشد شحم
نتوان داد و بطبخ افتمون استفراغ کند و ایاز
فیقرا و معجون نجاح بکار دارند و خداوند مراجع
را اطرینل کوچک و طبخ هلیله زرد و مسد موافق باشد
و سخ کبر پرند و ایارج فمقرا در وی حل کنند و بدان
غذاه فرمایند و عاقوقها و فرقیون بر سره کاو بشنند
و طلی کنند و پیاز نرکس مالیدن سود دارد **سبوسه**
علاج خنطی سوده و آرد نخود بر سر که ترکند و بر سر و
طلی کنند و یکساعت صبر کنند پس بشوید و اگر

دار الثعلب

سبوسه

زیره کاو و شحم حنظل با آن یار کنند قوی تر
باشد و زودتر پاک کند **در از کردن موی**
باب چغندر و آب نخود می شویند و صبر اندر
آب برک مورد تر بسایند و طلی کنند و یکماه
صبر کنند پس بشویند و پیوسته موی بماند و
هلیله سیاه می شویند و روغن مورد و روغن
آمله بکار میدارند **کلف علاج** رک قیغال رند
و بمطبوخ هلیله و افتمون استفراغ کنند و
ایارج فمقرا بکار دارند و زرنج زرد با کشنه
تر بسایند و طلی کنند و تخم برب و مغز بادام
تلخ و آرد باقلی و مغز تخم خر بره همه کوفته و خسته
باب معصفر سرشته طلی کنند پس از آنکه اگر آب
پیرون آمده باشد **بهق علاج** بمطبوخ هلیله

در از کردن موی

کلف

بهق

و افتمون استفراغ کنند و اطراف فلک کوچک و
 معجون نجاح بکار دارند و بکیرند تخم و رویناس
 کندس و شیطرح و شحم حنظل و مازریون و خرقه سقند
 و خردل و سقونیا برابر بگویند و به نیرند و بهر که طلی
 می کنند اندر کرمايه یا نزد یک آتش یا در آفتاب
برص علاج قوی کردن و بایارج لو عادی و عطبو ح
 افتمون استفراغ کردن و اطراف فلک بماند بر بکا
 داشتن و طلی کردن بدار و های قوی تر بدین ^{صفت}
داروی قوی بکیرند مازریون و خرقه سیاه و
 و فلفل همه برابر و بهر که بپزند و نظرون و در آرج
 و سونش آهن و کف دریا کوفته و بخته دروی افکنند
 و بایند تا چون غایه شود و در آفتاب طلی کنند
 و چند امکه تو اند صبر کنند پس بشویند و اگر آله کرد

برص

آنرا بکافانند و آب پیرون کنند و صبر کنند چنگ
 شود باز معاودت کنند **صفت** طلی دیگر شیطرح
 و شل و قو و شب بیا و مغزه و دروی خمر حشک
 کرده همه بگویند و به بپزند و بهر که بشویند و بکا
 دارند و حتی قوی دیگر در آب بپزند و بیالایند
 و این دارو را بدان آب فوه حل کنند و طلی کنند
 بیست روز تمام رنگ این طلا بماند **رنگ روی کردن**
 بکیرند آرد با فلی و آرد نخود و آرد جو و نشاسته و کثرا
 و تخم ترب کوفته و بخته نرم اندر شیر تازه بشویند
 یا اندر کسکاب به اول شب طلی کنند و همه شب صبر کنند
 و بامداد آب گرم بشویند و اندرین آب سوس
 کندم و بنفشه خشک پخته باشد و پالوده و
 تازه و پیه مرغ و پیه بط و مغز استخوانها و انار

رنگ روی روشن کردن

وز روده تخم نمبرشت و انجیر خشک و ترب
و کندنا و اندکی انکزد و اندکی سیر و زعفران اندر
طعام خوردن رنگ روی را روشن کند و تازه
و بر افروزد بوی اندامها و بوی عرق خوش کرد
ملکون و حرسف و زرد آلو و نفع آن خوردن
شراب ریحانی بوی عرق و بوی همه اندامها خوش
کند و معجون انوش دارو که مفرح است بوی دمان
و بوی همه تن خوش کند و بوی عرق بر دورنگ
روی صافی کند و معده را قوت دهد و طعام را
و آنرا پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد و دروا
طریقین پاشته پای از خاک و غبار نگاه دارند
و بکند تا زود و صمغ عربی کوفته و بخته نرم بر وزن
سدر و سبب برشند یا بایه بگویند و برشند

بوی اندامها و بوی عرق خوش کرد

طریقین پاشته

در گفتنی کنند و کاغذی بر روی آن نهند تا دارو
در وی خشک شود و این وقتی بکار دارند که پای
اندر کمرها بسته و مایید و پاک کرده باشند

مقاله هفتم

اندر علاج زهره اول کسانی را که جایی و نمنی باشد
و تهمت آن باشد که ایشانرا چیزی زیانکار دارند
باید که احتیاط کنند و طریق احصا ط سه است
یکی آنکه اندر جایگاهی که تهمت بود طعام و شراب
که طعم او سخت قوی باشد نخورند مثلا چیزی که
سخت شیرین یا سخت ترش یا سخت تیز یا
سوز باشد نخورند و دست باز کنند از هر
طعم حیرتهای زیانکار و بوی آن اندر چنین
و شرابها بوشند تا آن داشت طریقی دوم

علاج زهره

آنکه اینجا که این تهمت باشد طعام و شراب با خورده
نرود و حاضر نشود از بهر دو کار یکی آنکه شهوت
طعام بید آید و چیزی زیاده کار دهند طعم و بوی
آن بسبب در بایست طعام و رغبت بآن بر
مردم پوشیده گردد و دوم آنکه چیزی های زیانکار
اندر حال کرسکی و تشنگی زود تر اثر کند و اندر کما
و را بگذراند مانند زود بگذرد و قوت آن زود بدل
رسد و اگر طعام و شراب خورده باشد قوت آن
نخست بدل نرسد و بر طعام آید و ضعیف شود و از
بهر آنکه رگها متلی باشد ز سر گذر نیاید و بدل نرسد
و باشد که اندران طعام که او خورده با چیزی بود
باشد که قوت آن با قوت زمر بازگوشد و مضرت
آن دفع کند و طریق سوم آنکه بر طریق احتیاط فصد

۱۸۹
و نخست اندر خانه خود چیزی خورد که مضرت
زمر با دفع کند و قوت آن از دل باز دارد **صفت**
دارویی که از جنس غذا باشد و مضرت بیشتر زمر با باز دارد
و در وی مضرتی نباشد بیکه ز مفر کوز پاک گردد
شش درم برک سداب خشک و مک و شست
از سر یکی درمی انجیر خشک چند آنکه دیگر چیزی را بد
بتوان سرشتن همه بگویند شربت چند یک جوز
و گوشت قدید را سو که بتاری او را بن العرس کنند
بخاصیت مضرت بیشتر زمر با ارتن دفع کند
تریاق بزرگ و تریاق اربعه و مشرود و یطوس
تریاق ثمانه و تریاق الطین همه پیش از آن و
پس از آن دهند که مضرت زمر با دفع کنند است
لیکن باشد که مزاج شخصی بهر وقتی آن معجونها

نکند و سنوز مضرت نابوده مضرتی بر حوشین
 نهند شاید کرد اگر کسی ازین معجونها بخورد و اگر
 در وی بید آید بخ و روغن کل می باید داد بسیار
 و قی فرمودن **اما** قانون علاج زهره آنست که
 سرگاه حسن آن میبند که زهر داده اند در حال
 کند پیش از آنکه فوت زهر در تن بر آید
 نیم گرم و روغن شیر سخت می خورند و قی مسکنند
 شبت و اندکی بورد و روغن بسیار قی بشیر آرد
 و سرگاه که قی تمام کرده باشد شیر تازه خورند
 بسیار و اگر بشیر نریز قی افتد سخت نیک باشد
 و اگر شیر حاضر نباشد مسکه گذاخته و روغن کا و گداخته
 بجای آن باشد و لعان تخم کتان و پیه بط گداخته
 سخت سودمند باشد و شراب شیرین سود دارد

و اگر در خواب شود نباید گذاشت بهر حال
 تدبیری که ممکن کرد و بیدار باید داشت و اگر
 طعام خورند بسیار باید خورد تا اگر قی نیفتد
 بسیاری طعام بران چیز غلبه کند باشد که معد
 محتلی گردد و قی کردن آسان شود **و اما** دانه ای
 که از بهر کزیدن جانوران زیان کار و سنجش
 تر باق بوسیله مضرت کزیدن افعی را باز دارد
 شراب اکوری که افعی دران افتاده باشد
 مرده مضرت کزیدن همه جانوران زیانکار دفع
 کند و مقدار دو درم تخم ترنج ضد همه زهره جان
 است و پنج انگدان پاد زهر همه زهره است و دارو
 که طلی کند نطفه سفیدست و سیر خام و پخته با روغن
 کا و سرشته و جند بید تر با روغن زیت سرشته

است که آنرا

و عصاره سداب و عصاره پودنه جویباری
عصاره کنده و زمره کا و ویره و مک و سرکه
به هم سرشته ضماد کردن پا و زمره زمره های خانوار
کرند است بقدرت این دسجانه و تعا و این
مختصر بیش ازین احوال نکند و داروهای دیگر از کتاب
ذخیره خوارزمشاهی باید جست و الله اعلم بالصواب
فرغ من تسویده فی اواخر شهر ربیع الآخر ۹۱۵

علی بن عبد الضعیف شفعی الشریف

اللهم اغفر لصاحبه

وارحم کتابه

۱۹۰
ص ۱۹۰

